

بسم الله الرحمن الرحيم

مراتب حمد ذات یکتائی را سزااست که اوّل و آخر و ظاهر و باطن قاطبۀ مظاهر است. و قلم اعلاّی کلمات تامّه نوریه اش لایزال بر الواح اوفاق آفاق و انفس، دائر و سائر است. و حقایق و رقائق اسمای جمالی و جلالیش علی الدوام در رابط بین قدیم و حادث أعنی کون جامع حقیقی، باهر و داهر است. صلوات و سلام زاکی و نامی بر اسم اسمی و مبین حقائق اسماء ابوالقاسم محمد مصطفی که صلوة را بر صلوات بر او تشریف، و سراج مطلق وجود ذی جودش سراج ظاهر و زاهر است. و بر آل او برزخ بین وجوب و امکان و احسن منازل قرآن که معجزات قولیشان بر عصمت و امامتشان حجت بالغ و برهان قاهر است.

سیما قائم آل طه و یس که از مرتبت وی فیض مقدس مترتب بر اقدس اقدم، وافر و فائر است. و بعد، در این صحیفه مکرمه مسماء به «نهج الولاية» از بقیة الله و تتمه النبوة، امام عالم انتظام و امان اهل ارض، خاتم الاولیاء علی الاطلاق، خلیفة الرحمن و صاحب الامر و السیف و الزمان، کلمة الحق، و لسان الصدق، قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلّم ابوالقاسم م ح م د بن الحسن العسکری مهدی موعود مظفر منتظر علیهم الصلوة والسلام به قلم سالک نهج الولاية: حسن حسن زاده آملی، سخن می رود. مرجو از فیاض علی الاطلاق این که سالکان قاف قلب و قلم را آیتی بسند بود، و بر شاهق طود معرفت رایتی بلند. هم در جواب سائلان لسان صدق و ناطق حق باشد، و هم در خطاب طالبان فصل خطاب طالبان فصل خطاب و صوب صواب.



.....

.....

.....

.....

.....

.....

1

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

—

.....

.....

.....

1

.....

.....

—

—

.....

.....

.....

—

.....

.....

.....

—

—

.....

امام زمان کیست؟

امام زمان در عصر محمدی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم انسان کاملی است که جز در نبوت تشریعی و دیگر مناصب مستأثره ختمی، حائز میراث خاتم به نحو اتم است و مشتمل بر علوم و احوال و مقامات او بطور اکمل است و با بدن عنصری در عالم طبیعی و سلسله زمان موجود است؛ چنانکه لقب شریف صاحب الزمان بدان مشعر است، هر چند احکام نفس کلیه الهیه وی بر احکام بدن طبیعی او قاهر و نشأه عنصری او مقهور روح مجرد کلی ولوی اوست و از وی به قائم و حجة الله و خلیفه الله و قطب عالم امکان و واسطه فیض و به عناوین بسیار دیگر نیز تعبیر می شود.

این چنین انسان که نامش می برم من زوصفش تا قیامت قاصر

چنین کسی در این زمان، سر آل محمد صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم امام مهدی هادی فاطمی هاشمی ابوالقاسم م ح م د نعم الخلف الصالح و ذرّ یکدانه امام حسن عسکری علیه الصلوٰة و السلام است. {
 {.

لزوم دو نوع بحث بر وجوب وجود حجت قائم

در این مقام دو نوع بحث لازم است یکی کلی و دیگر شخصی. مقصود از کلی این که براهین قطعی عقلی بر وجوب وجود حجتی قائم بطور دائم قائم اند، و به امتناع خلو عالم امکان از لزوم چنین واسطه فیض الهی حاکم اند که الامام اصله قائم و نسله دائم.

و مراد از شخصی این که برهان معرف فرد نیست که جزئی نه کاسب است و نه مکتسب، لذا باید آن را از طریق دیگر شناخت چنانکه احادیث متظافره بلکه متواتره اهل عصمت و وحی، معرف شخص آن حضرت اند.

بلی حق این است که اگر کسی از اقامه یا ادراک برهان بر وجوب وجود چنین انسان قاصر باشد احادیث جوامع روایی فریقین که در حقیقت بیانگر اسرار و بطون و تأویلات آیات قرآنی اند در اثبات مدعی کافی اند. بلکه راقم بر این عقیدت صافی و خالص خود سخت راسخ است که امامیه را در این سر الهی فقط همان صحاح و سنن اهل سنت حجت بالغه است و نحن بحمد الله تعالی زدنا مع الایمان بالاخبار برهانا.

کثرت کتب و رسائل اعظم علمای فریقین و تظافر و تواتر احادیث جوامع روایی آنان در امر صاحب الامر و الزمان عَلَیْهِ السَّلَام، علاوه بر اصول و براهین علمیه در معرفت اسرار و مقامات و درجات نفس ناطقه انسانی به حدی است که این فقیر الی الله تعالی، بحث در اثبات وجوب وجود و غیبت و قیام و ظهور آن حضرت را به مثل چون سخن در اثبات وجود شمس در یوم صحو بر دائرة نصف النهار می بیند.

به شهادت جوامع روایی فریقین، نص به امامت و غیبت آن حضرت از نبی خاتم و اوصیای احد عشر صَلَّوْاُ اللّٰهُ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِمْ یکی پس از دیگری متواتر است چنانکه شیخ اجل، ابن معلم مفید قُدَس سرّه در ارشاد فرموده است:

و كان الامام بعد ابي محمد _عَلَيْهِ السَّلَام_ ابنه المسمى باسم رسول الله صَلَّى الله عليه و آله المكنى بكنيته. و لم يخلف ابوه وُلداً ظاهراً و لا باطناً غيره و خلفه ابوه غائباً مستتراً. و كان مولده ليلة النصف من شعبان من خمس و خمسين و مأتين. و امه ام ولد يقال لها نرجس. و كان سنه عند وفات أبيه _عَلَيْهِ السَّلَام_ خمس سنين، آتاه الله فيها الحكمة و فصل الخطاب و جعله آية للعالمين. و آتاه الله الحكمة كما آتياها يحيى _عَلَيْهِ السَّلَام_ صبيّاً. و جعله اماماً في حال الطفولية الظاهرة كما جعل عيسى بن مريم في المهد نبيا.

و قد سبق النص عليه في ملة الاسلام من نبي الهدى صَلَّى الله عليه و آله، ثم من امير المؤمنين علي بن ابي طالب _عَلَيْهِ السَّلَام_، و نص عليه الاثمة واحداً بعد واحد الى ابيه الحسن _عَلَيْهِ السَّلَام_، و نص ابوه عليه عند ثقاته و خاصة شيعته و كان الخبر بغيته ثابتاً قبل وجوده، و بدولته مستفيضاً قبل غيبته و هو صاحب السيف من الاثمة الهدى عليهم السلام، و القائم بالحق المنتظر لدولة الايمان.

و له قبل قيامه غيبتان: احديهما اطول من الاخرى كما جئت بذلك الاخبار، فاما القصرى منهما فمئذ وقت مولده الى انقطاع سفارة بينه و بين شيعته و عدم السفراء بالوفاء. و اما الطولى فهي بعد الاولى و في آخرها يقوم بالسيف قال الله عزّ و جل: {

.{

.{

و قال تعالى: }

و قال رسول الله _صَلَّى الله عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ_ لَنْ تَنْقُضِيَ اللَّيَالِي و الْاَيَّامُ حَتَّى يَبْعَثَ اللهُ رَجُلًا مِنْ اَهْلِ بَيْتِي يَواطِي اسْمَهُ اسْمِي يَمْلأُهَا عَدْلًا و قِسْطًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا و جَوْرًا.

و قال رسول الله _صَلَّى الله عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ_: لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه رجلاً من ولدى يواطى اسمه اسمي يملأها عدلاً و قسطاً كما ملئت ظُلماً و جوراً.

جناب شيخ الشيعة شيخ سعيد محمد بن محمد بن نعمان حارثي عكبري مكنى به ابو عبدالله و معروف به ابن معلم و ملقب به مفيد (متوفى ٤١٣ هـ.ق) از نوادر ايام و از نوابغ اعظم علمای اسلام است که معروف و مقبول نزد فريقين است. او را قريب دويست مصنف است که هر يك از انفس كتب قيمه عالم اسلام است، از آن جمله است كتاب الارشاد في معرفة حجج الله على العباد که در اثبات امامت به دلائل عقلية و نصوص نقلية است. اين صحيفه مکرمه در زمان صفويه به قلم فصيح و بليغ عالم رباني مرحوم محمد مسيح کاشاني ترجمه به فارسی و به اسم تحفه سليمانی موسوم شده است و در سنه هزار و سيصد و سه در ايران به خط نستعلیق ممتاز به قطع رحلی و چاپ سنگی به حليت طبع متحلی شده است، ترجمه عبارت مذکور را از اين کتاب نقل می کنيم:

امام بعد از ابي محمد _عَلَيْهِ السَّلَام_ پسر والا گهر اوست که مسمى به اسم مبارک رسول خدا _صَلَّى الله عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ_ و مكنى به كنيه طيبه او است و وانگذاشت پدر بزرگوارش فرزندی به حسب ظاهر و باطن به غير از آن حضرت و واگذاشت

او را در حالتی که غایب و مستتر بود همچنانکه در پیش ذکر شد. و مولد شریف آن حضرت نیمه شعبان بود از سال دویست و پنجاه و پنجم. مادر معجز پرورش ام ولدی بود که او را نرجس می‌گفتند، و سن مبارکش در وقت وفات پدر بزرگوار خود پنج سال بود و در آن سن، الله تعالی به او داده بود حکمت و فصل خطاب را، و او را آیتی ساخته بود از برای عالمیان همچنان که یحیی علیه السلام را دوران کودکی حکمت داد، و او را در حال طفولیت ظاهره آیت و حجت ساخت همچنان که عیسی بن مریم علیه السلام را در گهواره پیغمبر کرد.

و به تحقیق که نص بر آن حضرت در ملت اسلام پیرایه سبقت یافته بود از نبی هدی صلی الله علیه و آله و سلم. و بعد از آن از امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام. و پدر بزرگوارش نزد کسانی که محل وثوق و از خاصان شیعه او بودند نص بر آن حضرت به امامت، و اشاره به او به خلافت می‌فرموده و پیش از آن که آفتاب جهانتاب وجود لازم السعودش روشنی بخش عرصه امکان شود خبر در باب غیبت آن سرور ثابت و به دولت او قبل از غیبت مستفیض و متواتر بود. و اوست صاحب سیف از جمله ائمه هدی علیهم السلام و قائم به حق و منتظر از برای دولت ایمان.

و او را پیش از قیام و ظهور دو غیبت است که یکی اطول از دیگری است. همچنانکه در اخبار بسیار وارد شده، اما غیبت قصری که آن را غیبت صغری گویند پس از وقت ولادت لازم السعادت است تا انقطاع سفارت و رسالت میانه او و شیعیان او، و سفراء به وفات معدوم شدند. و اما غیبت طولی که آن را غیبت کبری گویند پس آن بعد از غیبت اولی است و در آخر غیبت کبری قیام خواهد فرمود با سیف، قال الله عزوجل:

{ الْآیَةُ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى: } {... الْآیَةُ.

و رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فرموده است: که هرگز منقضی نخواهد شد ایام و لیالی تا این که مبعوث سازد الله تعالی مردی از اهل بیت مرا که اسمش با اسم من موافق باشد، پر می‌کند زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده است از ستم و جور و بیداد.

و باز از جناب مستطاب نبوی- صلی الله علیه و آله- مروی است که می‌فرماید: اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، البته دراز می‌کند الله تعالی آن روز را تا این که برانگیزد در آن روز مردی از اولاد مرا که اسمش همچو اسم من باشد، پر می‌کند دنیا را از عدل و قسط همچنان که پر است از ظلم و جور. انتهى.

راقم گوید: چند کتابی از مخطوط و مطبوع از شیخ مفید قدس سره که در تصرف این حقیر است، پنج رساله در اثبات حجت و امامت و غیبت حضرت امام منتظر علیه السلام است، از آن جمله است رساله‌ای در جواب سؤال ما السبب الموجب لاستتار الامام و غیبت و دیگر الفصول العشرة فی الغیبة، و دیگر ما الدلیل علی وجود الامام صاحب الغیبة، علاوه این که در کتاب ارشاد یاد شده چند فصل در امور مذکوره بحث کرده است و علاوه بر دلائل عقلیه، نصوص نقلیه نیز روایت کرده است.

برهان بر امکان دوام بدن عنصری

اهم معارف در معرفت وسائط فیض الهی معرفت نفس انسانی است، بلکه معرفت نفس قلب و قطب جمیع مباحث حکمیه و محور تمام مسائل علوم عقلیه و نقلیه و اساس همه خیرات و سعادات است و معرفت آن اشرف معارف. چون جنس این گوهر نفیس شناخته شود، صولت انکار در این گونه مسائل ضروری نظام احسن ربانی مبدل به دولت اقرار می‌گردد.

و مطلب عمده همین است که این بزرگترین کتاب الهی به نام انسان را فهمیده ورق نزده ایم، و به مطالعه مطالع کلمات و آیات آن بسر نبرده ایم، و از آن در همین حدّ عادی غذای و نامی و متحرک بالاراده آگاهی یافته ایم.

غرض این است که در راه اعتلای به معارج مقامات انفسی، و وقوف به مواقف این صحیفه الهی باید خدمت استاد کرد، استادی سفر کرده و زبان فهم. من هم مدعی نیستم که عهده دار تحدید حقیقی و تعریف واقعی آن هستم، ولیکن از استمداد انفاص قدسی اولیای حق، با بضاعت مزجاتم در حدّ استطاعت و وسع، به وصف اسم و رسم آن می پردازیم، و در ارتباط با موضوع شریف رساله، هدایائی که برخی از نتایج بحث است، اهداء می نمایم. «ان الهدایا علی مقدار مهدیها».

انسان یک حقیقت ممتد از فرش تا عرش است که { مرتبه نازله او بدن اوست که در این نشأه بدن عنصری اوست که با همین وصف عنوانی بدن در حقیقت روح متجسد است، و ان شئت قلت گوهری جسمانی است که به اوصاف جسم چون شکل و صورت و کیفیت و کمیت و غیرها متّصف است. روح او گوهری نورانی است که از مشاین طبیعت منزّه است، و آن را مراتب تجرّد برزخی و عقلانی و فوق تجرد عقلانی است که حدّ یقف ندارد، و در هر مرتبه حکمی خاص دارد و در عین حال احکام همه مراتب، ظهور اطوار وجودی اوست، {

مرتبه نازله آن محاکمی مرتبه عالیّه اوست، چنانکه در سلسله طولیه وجود هر دانی ظلّ عالی است و نشأه اولی، مثال نشأه آخری است {

از صادق آل محمد -صلی الله علیه و آله و سلّم- مأثور است که «انّ الله عزّوجلّ خلق ملکه علی مثال ملکوته، و اسّس ملکوته علی مثال جبروته لیستدل بملکه علی ملکوته و بملکوته علی جبروته».

بدن عنصری از عالم طبیعت است که همیشه در تجدّد است و صورت عالم طبیعت لاینقطع تبدیل می شود. چه آسمانها و چه زمینها، زیرا که طبیعت مبدأ قریب حرکت است و علت حرکت باید متجدّد باشد؛ چنانکه در حکمت متعالیه مبرهن است که: الحجة العمدة علی الحركة فی الجوهر هی انّ جمیع الحركات سواء کانت طبیعته او ارادیة او قسریة مبدأها هو الطبیعیة و مبدأ المتجدد یجب ان یکون متجدداً، فالطبیعة یجب ان تكون متجددة بحسب الذات.

و آیات قرآنیّه از قبیل { و { و { ، را به این معنی گرفته اند.

بنابر این عالم غایتی دارد که به تکمیل از هیولای اولی و اتّحاد به صور بسیطه و مرکبه حیوانیه و انسانیه، و عقلیه به مراتب عالیّه و فنای محض می رسد که: { ، فانّ نهايات الحراک سکون. پس نفس به واسطه طبیعت، دارای جنبه تجدّد است که بقا و ثبات ندارد، و خود به ذاتها جنبه بقاء که خلقتهم للبقاء لا للفناء. و به عبارت آخری: نفس به جنبه حسی در تبدل است و به جنبه عقلی ثابت. در عین حرکت طبیعت، صورت شیء به تجدّد امثال محفوظ است. انسان دائماً به حرکت جوهری و تجدّد امثال در ترقی است، و از جهت لطافت و رقت حجاب ثابت می نماید. حجاب همین مظاهر متکثره اند که به یک معنی حجاب ذاتند تقدست اسمائه.

و لطافت و رقت حجاب به این معنی است که صانع واهب الصور به اسم شریف مصوّر و به حکم { آن فآن و لحظه به لحظه آن چنان ایجاد امثال می نماید که محجوب را گمان رود همان یک صورت پیشینه و دیرینه است.

به مثل کسی در کنار نهر آب تندرو عکس خود را در زمان ممتد، ثابت وقار می‌بیند، و حال این که عکس از انعکاس نور بصر در آب است و آب قرار ندارد و دم به دم عکس جدیدی مثل سابق احداث می‌شود.

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بی‌خبر از نو شدن اندر بقا
این درازی مدت از تیزی صنع می‌نماید سرعت انگیزی صنع¹

پس انسان ثابت سیال است. سیال است در طبیعت، و ثابت است در گوهر روح که مغذی به صور نوریّه مجرد حقائق علمیه است. }، انسان من حیث هو انسان طعام او غذای مسانخ اوست. باقر علوم نبیین به زید شحام در تفسیر طعام فرمود: علمه الذی يأخذه عمن يأخذه.

غذا با همه اختلاف انواع و ضروب آن، مظهر صفت بقاء و از سدنه اسم قیوم و با مغذی مسانخ است و تغذی حب دوام ظهور اسم ظاهر و احکام آن است.

حقائق علمیه، صور فعلیه‌اند که به کمال رسیده‌اند و حرکت در آنها راه ندارد و گرنه باید بالقوه باشند و لازم آید که هیچ صورت علمیه‌ای متحقق نباشد و به فعلیت نرسیده باشد. پس علم و وعای علم مجرد و منزّه از ماده و احکام آنند. و چون انسان ثابت سیال است، هم براهین تجرّد نفس در وی بر قوّت خود باقی است، و هم ادله حرکت جوهر طبیعت صورت جسمانیه. نتیجه بحث این که:

علم و عمل عَرَض نیستند، بلکه دو گوهر انسان سازند و نفس انسانی به پذیرفتن علم و عمل توسع و اشتداد وجودی پیدا می‌کند و گوهری نورانی می‌گردد. علم سازنده و مشخص روح انسانی، و عمل سازنده و مشخص بدن انسانی در نشئات اخروی است. و انسان را بدنهای در طول هم به وفق نشئات است و تفاوت ابدان به نقص و کمال است. و چون روح انسان بر اثر ارتقاء و اشتداد وجودی نوری، از سنخ ملکوت و عالم قدرت و سطوت می‌گردد، هرگاه طبیعتش را مسخر خود کند و بر آن غالب آید، احکام عقول قادسه و اوصاف اسمای صقع ربوبی بر وی ظاهر گردد تا به حدی که وعای وجودش، وعای وجود مجردات قاهره و بسائط نوریّه دائمه گردد و متخلّق به اخلاق ربوبی شود. نتیجه بی‌دغدغه‌ای که از این تحقیق حاصل است، امکان دوام چنین انسانی در نشأه عنصری است. چنانکه در مقابل، انسانی که احکام طبیعت و لوازم آن بر وی غلبه کرده است، به سبب سرعت تحلیل بدن عنصری مرکب، عمر کوتاهی خواهد داشت.

خواجه در «تنسوخ نامه» در صفت زر گوید:

اما صورت جوهر زر به هیچ چیز از کیفیات عناصر اربعه فساد نپذیرد، و هیچ قوت عنصری او را باطل نتواند کرد، و بیشتر فلزاتی را که با او امتزاج دهند، او را بسوزاند و زر خالص بماند و غش را از او پاک گردانند. و اگر زر خالص را مدهای مدید در زیر زمین، پنهان دارند هیچ چیز از او کم نگردد و لون آن متغیر نشود به خلاف جواهر دیگر. و در صفت نقره گوید: نقره زر است، اما پایداری آن چندان نیست که از آن زر، و زود به داروها سوخته و ناچیز گردد، و در زمین به روزگار دراز خاکستر شود.

و غرض ورزی و لجاجت در کار نباشد جز اعتراف به امامت و غیبت وجود ذی جود آن جناب چاره‌ای ندارد هر چند که از اقامه دلیل عقلی بر لزوم وجود حجّت واسطه بین مفیض و مستفیض علی‌الدوام عاجز باشد. این اخبار وحی آثار همه بطون و اسرار آیات قرآنی‌اند که از زبان قرآنه‌ای ناطق صادر شده‌اند، این دو روایت در این مقام مشتی از خروارها و اندکی از بسیاریها است:

فی کتاب الاحتجاج للطبرسی عن الاصبع بن نباتة قال كنت عند امیرالمؤمنین _عَلَيْهِ السَّلَام_ اذ جاءه ابن الكواء فقال يا امیرالمؤمنین ما قول الله عزوجلّ «ليس البر بان تأتوا البيوت من ظهورها و لكن البر من اتقى و اتوا البيوت من ابوابها» فقال _عَلَيْهِ السَّلَام_:

نحن البيوت التي امر الله ان يؤتى من ابوابها نحن ابواب الله و بيوته التي يؤتى منها فمن بايعنا و اقرّ بولايتنا فقد اتى البيوت من ابوابها، و من خالفنا و فضلّ علينا غيرنا فقد اتى البيوت من ظهورها.

و قال ابو جعفر الباقر _عَلَيْهِ السَّلَام_: آل محمد ابواب الله و سبله و الدعاة الى الجنة و القادة اليها و الادلاء عليها الى يوم القيمة.

و از جمله اخبار به مغیبات که خود حضرت بقیة الله فرمود خبر به وفات ابوالحسن علی بن محمد سمري که آخر سفرای آن جناب بود می‌باشد که در این توقیع بدو مرقوم فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم، يا علی بن محمد السمري اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك و بين ستة ايام فاجمع امرک و لاتوص الى احد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره و ذلك بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا الحديث، و لما كان اليوم السادس عادوا اليه و هو يوجد بنفسه فقال له بعض الناس من صيک من بعدک؟ فقال لله امره بالغه و قضی.

فصل چهارم غیبت شیخ طوسی در ظهور معجزات دال بر صحت امامت آن جناب در زمان غیبت است و در آغاز فصل یاد شده فرمود: واما ظهور المعجزات الدالة على صحة امامته في زمان الغيبة فهي اكثر من ان تحصى غير انا نذكر طرفا منها.

غرض از ایجاد انسان، و سرّ مطلق ایجاد

بر مبنای تحقیق اهل شهود که واحد شخصی بودن وجود است، هر جا که سلطان وجود نزول اجلال فرمود عساكر اسماء و صفاتش در معیت او بلکه در زیر علم عزّت او سبحانه می‌باشند همانطور که در مصباح الانس آمده است که: ان کل شیء فيه الوجود ففيه الوجود مع لوازمه فكلّ شيء فيه كلّ شيء ظهوره ام لا. و همچنان که در مطلع «خصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم» آمده است که: ان لوازم الوجود موجودة في کل ما له وجود الا انها ظاهرة الوجود في البعض و باطنه في الاخر.

مطرز اوراق گوید: اگر نظر اصحاب کمون بر مبنای این رأی سدید و قول ثقیل باشد فنعماهو. و دور نیست که قدمای حکماء بر این محمل سخن رانده باشند و لکن متأخران به ظاهر گفتارشان رفته و بر آن اعتراض نموده و طعنهای وارد کرده باشند چنانکه نظائر آن بسیار است و ورود در تفصیل موجب تطویل و خروج از موضوع رساله می شود.

اسمای حسنی که خارج از حد احصایند، تعینات شئون الهی و خصوصیات نسب علمیه و صور عینیّه او هستند که عین، ظاهر او سبحانه، و شأن باطن او تعالی شأنه است؛ چه این که حق به حسب عین احدی، و به حسب اسماء، کثیر است و کون در لسان صدق این فریق جمع بین آن دو است و انسان کامل که جامع آثار کل اسماء است، کون جامع است که مرآه جامعه بین صفات قدم و حدثان یعنی برزخ بین وجوب و امکان است.

تجلی حق متحقق به کمال ذاتی، متوقف بر ظهور است؛ هر چند به حسب ذاتش منزّه از استکمال به مصالح و اغراض و غنی از عالمین است. و مظهر اتم آن، مربوب اسم شریف الله است که قبله و قدوه جمیع اسماء و غایت حرکت وجودی و ایجاد و کمال عالم کونی طبیعی و مقصد نهائی قوافل نشأه عنصری، اعنی انسان کامل است که آخر مظاهر است و از اینجا غرض و سر یاد شده حاصل گردد فافهم.

فیض الهی منقسم به اقدس و مقدس است و مقدس مترتب بر اقدس است چه اقدس عبارت از تجلی حبی ذاتی موجب وجود اشیاء و استعدادات آنها در حضرت علمیه است چنانکه خود فرمود کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف. و فیض مقدس عبارت از تجلیات اسمائیه است که موجب ظهور آنچه را که استعدادات اعیان ثابته در خارج اقتضاء دارد می باشد. و به بیان دیگر، به فیض اقدس اعیان ثابته و استعدادات اصلیه آنها در حضرت علمیه حاصل می شود، و به فیض مقدس آنچه را که آن اعیان ثابته با لوازم و توابعشان در خارج اقتضاء می کند حاصل می گردد؛ لذا در وجه تسمیه فیض به اقدس گفته اند که اقدس است از این که فیض غیر مفیض باشد و یا اقدس از شوائب کثرت اسمائیه و نقائص حقائق امکانیه است به خلاف فیض مقدس.

کمال عالم کیانی و غرض آن انسان کامل است

عالم کارخانه عظیم انسان سازی است که اگر این چنین انسان یعنی انسان بالفعل که از آن تعبیر به انسان کامل می شود، تولید نکند عبث در خلقت لازم آید، اما خلقت سایر مکونات به طفیل اوست.

تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هر چه باشد همه فرع تست

شیخ رئیس را در مبدأ و معاد کلامی به کمال در این مطلب سامی است که:

کمال العالم الکونی ان يحدث منه انسان و سائر الحیوانات و النباتات يحدث اما لأجله، و اما لئلا تضیع الماده کما ان البناء يستعمل الخشب فی غرضه فما فضل لا یضیعه بل یتخذہ قسیاً و خلا لا و غیر ذلک. و غایه کمال الانسان ان یحصل لقوته النظریة العقل المستفاد، و لقوته العملیة العدالة و هی هنا یتختم الشرف فی عالم المواد.

حاصل این که مقصود از خلقت منحصر در انسان کامل است و خلقت سایر اکوان از جمادات و نباتات و حیوانات از جهت احتیاج به ایشان در معیشت و انتفاع به آنها در خدمت است. و تا آنکه مواد ضایع و مهمل نگردد، صاف و زبدۀ مواد خلقت انسان گردیده است، چه حکمت الهیه و رحمت ربانیه اقتضاء می کند که هیچ حقی از حقوق فوت نشود، بلکه هر

مخلوقی به قدر استعداد خود به سعادت خود برسد. پس به مبنای قویم حکیم انسان کامل غایت عالم کونی است و نشأه عنصری هیچگاه از چنین انسان خالی نیست فافهم.

در اتحاد نفوس مکتفیه به نفس رحمانی و عقل بسیط

بدانکه در صحف کریمه اهل تحقیق محقق است که صادر نخستین نفس رحمانی است و آن اصل اصول و هیولای عوالم غیر متناهی و ماده تعینات است و از آن تعبیر به تجلی ساری و رق منشور و وجود منبسط و نور مرشوش نیز می کنند و الصادر الاول هو الوجود العام المفاض علی اعیان المکونات ما وجد منها و ما لم یوجد مما سبق العلم بوجوده و هذا الوجود مشترک بین القلم الاعلی الذی هو اول موجود المسمی ایضاً بالعقل الاول و بین سائر الموجودات.

قلم اعلی یا عقل اول مخلوق اول است که یکی از تعینات صادر نخستین است و مظهر اسم شریف مدبر است بلکه به دیده تحقیق چنان است که در نفحات الهیه فرموده است: حقیقه القلم الاعلی المسمی بالعقل الاول عبارة عن المعنی الجامع لمعانی التعینات الامکانیه التي قصد الحق افرازها من بین الممكنات الغير المتناهیة و نقشها علی ظاهرها صفحة النور الوجودی بالحرکه العینیة الارادیة و بموجب الحكم العلمی الذاتی. ۱

غرض این که اول ما خلق الله القلم، اول ما خلق الله العقل و در خلق معنی تقدیر مأخوذ است در مصباح فیومی است که اصل الخلق التقدير يقال خلقت الالیم للسقاء اذا قدرت له. و زمخشری در اساس گوید: خلق الخراز الالیم و الخياط الثوب قدره قبل القطع.

نفس رحمانی را حقیقت محمدی نیز گویند؛ زیرا که نفس اعدل امزجه که نفس مکتفیه است به حسب صعود و ارتقای درجات و اعتلای مقامات عدیل صادر اول می گردد هر چند از حیث بدأ تکنون و حدوث همچون دیگر نفوس عنصریه جسمانی است. بلکه فراتر از عدیل مذکور، اتحاد وجودی با وجود منبسط می یابد در این مقام جمیع کلمات وجودیه شئون حقیقت او می گردند.

شیخ عارف محقق محیی الدین عربی را در باب یکصد و نود و هشتم فتوحات مکیه که در معرفت نفس به فتح فاء و اسرار آن است در این مطلب سامی کلامی نامی است و خلاصه آن اینکه:

الموجودات هی کلمات الله التي لاتنفد کما فی قوله تعالی { والایة، و قال تعالی فی حق عیسی } {، و هو عیسی فلماذا قلنا ان الموجودات کلمات الله- الی ان قال: و جعل النطق فی الانسان علی اتم الوجه فجعل ثمانية و عشرين مقطعا للنفس يظهر فی کل مقطع حرفاً معیناً هو غیر الآخر، ما هو عینه مع کونه لیس غیر النفس فالعین واحدة من حیث انها نفس، و کثیرة من حیث المقاطع.

این نفس که وجود منبسط است چون اصل جمیع تعینات و کلمات وجودیه است وی را به لحاظ اصل بودن که فاعل است اب الاکوان گویند - کون به معنای اهل تحقیق - چنانکه به لحاظ هیولای تعینات وجودیه بودنش که قابل است ام عالم

امکان دانند و چون نفس مکتفیه در قوس صعود قابل اتحاد وجودی با وی است به اوصاف وی متصف شود که هم از جنبه فاعلی اب الاکوان گردد و هم از جنبه قابلی ام عالم امکان و هکذا در دیگر اوصاف کمالیه.

و نیز بدان که مراد از سریان ولایت که در السنه اهل تحقیق دائر است، همین سریان وجود منبسط و نفس رحمانی و فیض مقدّس است، چنانکه فرموده‌اند: وجود و حیات جمیع موجودات به مقتضای قوله تعالی { به سریان ماء ولایت یعنی نفس رحمانی است که به منزلت هیولی و به مثابت ماده ساری در جمیع موجودات است. و همین نفس رحمانی را حقیقت انسانیّه نیز گویند که عالم را صورت حقیقت انسانیّه گفته‌اند. چنانکه علامه قیصری در فصل هشتم مقدمات شرح فصوص الحکم فرماید:

العالم هو صورة الحقيقة الانسانية الخ در نیل به این مطلب اعلی، باید از مبحث اتحاد نفس با عقل بسیط که در حکمت متعالیه مبرهن است، مدد گرفت. {

از این بحث شریف در علم انسان کامل که { و {، و در ضبط و احاطه او جمیع حضرات را - حضرات در اصطلاح اهل تحقیق - و در مبین حقائق اسماء بودنش، و در تصرّف او در ماده کائنات که جمیع موجودات عینی به منزله اعضاء و جوارح وی می‌گردند و اینکه تأثیر در عالم سفلی تحقق نمی‌یابد مگر به تأیید از عالم علوی که انسان واجد عالم علوی تواند تأثیر در سفلی کند، باید آگاهی یافت و مقام انسان کامل را شناخت. از سرّ نفس رحمانی دانسته می‌شود که کلام زائد بر ذات متکلم نیست؛ چه کلمات وجودیه همه تعینات نفس رحمانی‌اند و نفس مؤید مکتفی در مقام ارتقای وجودی به نفس رحمانی را رتبه فوق خلافة کبری است. اذا شاء الحق تعالی بسابق عنایته ان یطلع من اختاره من عبیده علی حقائق الاشیاء علی نحو تعینها فی علمه جذبه الیه بمعراج روحانی فیشاهد انسلاخ نفسه عن بدنه و ترقیه فی مراتب العقول و النفوس متحداً بکل عقل و نفس طبقة بعد طبقة اتحاداً یفیده الانسلاخ عن جملة من احکامه الجزئیة و احکامه الامکانیة فی کل مقام حتی یتحد بالنفس الکلیة ثم بالعقل الاول ان کمل معراجه فیظهر جمیع لوازم ماهیته من حیث امکاناته النسبیة ماعدا حکما واحدا هو معقولیة کونه فی نفسه ممکنا فی العقل الاول فیثبت المناسبة بینه و بین ربه و یحصل القرب الذی هو اول درجات الوصول و یصح له الأخذ عن الله بدون واسطة کما فی شأن العقل الاول، و للانسان ان یجمع بین الأخذ عن الله تعالی بلا واسطة العقول و النفوس بموجب حکم امکانه الباقی و بین الأخذ عن الله تعالی بلا واسطة بحکم وجوبه فیحل مقام الانسانیة الحقیقة التی فوق الخلافة الکبری، هذا ما أبانه الصدر القونوی فی الهادیة.

و نیز به نقل چند جمله‌ای از کلمات مکنونه صدر المتألهین تبرک می‌جوییم: در کتاب «مفاتیح» گوید: انّ الانسان الكامل حقیقة واحدة و له اطوار و مقامات و درجات کثیرة فی القیود و له بحسب کل طور و مقام اسم خاص.

و نیز در مورد دیگر گوید: النفس الانسانیة من شأنها ان تبلغ الی درجة یشتمل علیها جمیع الموجودات اجزاء ذاتها و تكون قوتها ساریة فی الجمیع و یكون وجودها غایة الی کون و الخلیقة.

و نیز در موضوع دیگر گوید:

و اعلم ان الباری تعالی وحدانی الذات فی اول الاولین، و خلیفه الله مرآتی الذات فی آخر الآخرین {1} فالله سبحانه رب الارض و السماء و خلیفه الله مرآة يظهر فيها الاسماء و یری بها صور جمیع الاشیاء.

و بالجمله اهل تحقیق بر مبنای رصین وحدت شخصی وجود بر این عقیدت راسخ اند که مراتب تمامی موجودات در قوس نزول از تعینات نفس رحمانی و حقیقت ولایت است، و در قوس صعود حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مراتب است. پس تمامی حقائق عقلانی و رقائق برزخیه آنها که گاهی به عقل و گاهی به شجره و گاهی به کتاب مسطور، به عبارات و اسامی مختلفه مذکور می شود تماماً نفس حقیقت انسان کامل و از اجزاء ذات او هستند، و در واقع حقیقت انسان کامل است که بر حسب هر درجه ای از درجات، تعین خاص و اسم مخصوص حاصل نموده و بدین جهت حقیقت انسان کامل را جائز است که آثار تمامی آن تعینات را به حقیقت خود اسناد دهد چنانکه در خطب منتسبه به حضرت امیرالمؤمنین و سید الموحدین آمده است که:

انا آدم الاول، انا نوح الاول، انا آية الجبار، انا حقيقة الاسرار، انا صاحب الصور، انا ذلك النور الذي اقتبس موسى منه الهدى، انا صاحب نوح و منجیه، انا صاحب ایوب المبتلى و شافیه، الى غير ذلك من الاخبار و الآثار. در این مطلب به فصل هشتم مقدمات علامه قیصری بر شرح فصوص الحکم رجوع شود. آن که امام _عَلَيْهِ السَّلَام_ فرمود: انا آدم الاول الخ از این باب است که علامه قیصری در اول شرح فص اسحاقی فصوص الحکم بیان کرده است که: العارف المطّلع علی مقامه هو علی بیته من ربّه یخبر عن الامر كما هو علیه کاکبار الرسل عن کونهم رسلا و انبیاءاً لا انهم ظاهرون بانفسهم، مفتخرون بما یخبرون عنه.²

چون از جوهر اول اعنی نفس رحمانی و عقل بسیط و حقیقت محمدیه _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ فی الجمله آگاهی حاصل شد، سخنی مفید از مقصد اقصی عارف نسفی باختصار نقل می کنیم:

« جوهر اول دوکار می کند اول آن که از خدای فیض قبول می کند و دویم آن که به خلق خدای می رساند و اگرگویند حضرت محمد _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ دو کار می کند از خدای می گیرد و به خلق می رساند، هم راست باشد از جهت آن که چون جوهر اول روح حضرت محمد _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ است هر دو یکی باشند. اکنون بدان که طرف جوهر اول را که از خدای می گیرد، نامش ولایت است و این طرف جوهر اول را که به خلق خدای می رساند نامش نبوت است. پس ولایت باطن نبوت آمد، و نبوت ظاهر ولایت آمد و هر دو صفت حضرت محمد _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ اند.

چون ولایت و نبوت را دانستی اکنون بدان که شیخ سعدالدین حموی می فرماید که هر دو طرف جوهر اول را در این عالم دو مظهر می باید که باشد، مظهر این طرف که نامش نبوت است خاتم انبیاء است و مظهر آن طرف که نامش ولایت است صاحب الزمان است و صاحب الزمان اسامی بسیار دارد؛ چنانچه جوهر اول اسامی بسیار دارد.

صاحب الزمان علم به کمال و قدرت به کمال دارد و علم و قدرت را با وی همراه کرده اند. چون بیرون آمد تمامت روی زمین را بگیرد و روی زمین را از جور و ظلم پاک گرداند و به عدل آراسته گرداند و مردم در وقت وی در آسایش باشند.

شیخ سعدالدین حموی در حق این صاحب‌الزمان کتابها ساخته است و مدح وی بسیار گفته است. حضرت پیغمبر ﷺ خبر داده است. از آمدن وی و علامات وی گفته است؛ اما معلوم نیست وقت بیرون آمدن وی. با وی چیزها همراه کرده‌اند که اگر از صد یکی بگویم بعضی کس باور نکنند و گویند آدمی را اینها نتواند بودن، احوال وی بیش از این خواهد بود که به نوشتن راست آید. صاحب‌الزمان که گفته شد، ولی است چون بیرون آید ولایت ظاهر شود. حقائق آشکارا شود».

ولایت تکوینی و تشریعی

در این مقام مناسب است که به عنوان مزید بصیرت در پیرامون مطلب مذکور، اشارتی به ولایت تکوینی و تشریعی بشود: ولی از اسماء الله تعالی است، {¹ و اسماء الله باقی و دائم‌اند، }
 {² لذا انسان کامل که مظهر اتم و اکمل این اسم شریف است صاحب ولایت کلیه است می‌تواند به اذن الله تعالی در ماده کائنات تصرف کند و قوای ارضیه و سماویه را تحت تسخیر خویش درآورد، حکم او در صورت و هیولی عالم طبیعت نافذ و مجری است، و هیولای عنصری بر حسب اراده او می‌تواند خلع صورتی نموده و لباس صورت جدید نماید مانند عصای حضرت موسی علیه السلام که صورت جمادی را بر حسب اراده اش خلع نموده و صورت حیوانیه بر آن پوشانیده است که به شکل اژدها بر آمد }³ و همه معجزات و کرامات و خوارق عادات از این قبیل است که به اراده کامل به اذن الله صورت گرفته اند که عصا در دست موسی به اذن الله اژدها شد که در حقیقت فعل و ایجاد و تأثیر از خداوند متعالی است هر چند در دست موسی بود و به او اسناد داده می‌شود. فافهم.
 این اذن الله، اذن قولی نیست، بلکه اذن تکوینی منشعب از ولایت کلیه مطلقه الهیه است {
 ...⁴ در قرآن کریم تسخیر مطلقاً به الله

تعالی منسوب است، هر چند در ظاهر از مظاهر می‌نماید }

{⁵

این ولایت که اقتدار نفس بر تصرف در ماده کائنات است ولایت تکوینی است نه تشریعی؛ چه ولایت تشریعی خاص واجب‌الوجود است که شارع و مشرع است و برای عبادش شریعت و آئین قرار می‌دهد و جز او کسی حق تشریع شریعت را ندارد و گر نه ظالم است.

1 شوری/ ۲۹.

2 یوسف/ ۱۰۲.

3 اعراف/ ۱۰۸.

4 مائده/ ۱۱۱.

5 انبیاء/ ۷۹ و ۸۱.

پیامبر مأمور به انذار و تبشیر و تبلیغ و مبین احکام است نه مشرع انما انت منذر و انما انت مبشر. شیخ کبیر محیی الدین عربی را در باب سیصد و هیجدهم فتوحات مکیه در این که تشریع خاص واجب الوجود است کلامی مفید است که گوید:

انا روينا في هذا الباب عن عبدالله بن عباس رضى الله عنهما ان رجلاً أصاب من عرضه فجاء اليه يستحله من ذلك فقال له يا ابن عباس انى قد نلت منك فاجعلنى فى حل من ذلك. فقال اعوذ بالله ان احل ما حرم الله ان الله قد حرم اعراض المسلمين فلا احلها و لكن غفر الله لك.

فانظر ما اعجب هذا التصريف و ما احسن العلم. و من هذا الباب حلف الانسان على ما ابيح له فعله ان لا يفعله او يفعله ففرض الله تحلة الايمان و هو من باب الاستدراج و المكر الالهى الا لمن عصمه الله بالتنبيه عليه. فما ثم شارع الا الله تعالى. قال لنبىه _صَلَّى الله عَلَيْهِ و آلِه و سَلَّمَ_ {³ و لم يقل له بما رأيت بل عتبه سبحانه و تعالى لما حرم على نفسه باليمين فى قضية عائشة و حفصة فقال تعالى {⁴ فكان هذا مما ارتبه نفسه، فهذا

يدلک ان قوله تعالى بما اراك الله انه ما يوحى به اليه لا ما يراه فى رأيه فلو كان هذا الدين بالرأى لكان رأى النبى _صَلَّى الله عَلَيْهِ و آلِه و سَلَّمَ_ اولى من رأى كل ذى رأى فاذا كان هذا حال النبى _صَلَّى الله عَلَيْهِ و آلِه و سَلَّمَ_ فيما رأته نفسه فكيف رأى من ليس بمعصوم و من الخطاء اقرب اليه من الاصابة، فدل ان الاجتهاد الذى ذكره رسول الله _صَلَّى الله عَلَيْهِ و آلِه و سَلَّمَ_ انما هو فى طلب الدليل على تغيير الحكم فى المسألة الواقعة لا فى تشريع حكم فى النازلة فان ذلك شرع لم يأذن به الله. و لقد اخبرنى القاضى عبدالوهاب الاسدى الاسكندرى بمكة سنة تسعة و تسعين و خمسماته قال رأيت رجلاً من الصالحين بعد موته فى المنام فسألته ما رأيت فذكر اشياء منها قال: و لقد رأيت كتباً موضوعة و كتباً مرفوعة فسألته ما هذه الكتب المرفوعة؟ فقبل لى هذه كتب الحديث، فقلت: و ما هذه الكتب الموضوعة؟ فقبل لى: هذه كتب الرأى حتى يسأل عنها اصحابها فرأيت الامر فيه شدة.

شیخ عارف مذکور علاوه بر این که در گفته تحقیقى خود در بیان شارع مشرع افاده‌ای قابل توجه فرموده است، مطلب مهم دیگر نیز بر مبنای اصیل اسلامی افاده فرموده است که در دین خدا قیاس و تفسیر به رأى غلط است و اتکاء به رأى و قیاس در مقابل شرع الهی شرع آوردن است که بدان مأذون نیست و چه نیکو فرموده است که:

1 شوری / ۱۳.

2 شوری / ۲۲.

3 نساء / ۱۰۶.

4 تحریم / ۲.

فلو كان هذا الدين بالرأى لكان رأى النبي -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- أولى من رأى من ليس بمعصوم.

و در باب دیگر فتوحات گوید: لایجوز ان یدان الله بالرأى و هو القول بغير حجة و برهان من کتاب و لاسنة و لا اجماع، و اما القياس فلا اقول به و لا اقلد فيه جملة واحدة فما أوجب الله علينا الاخذ بقول احد غير رسول الله -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ-.
شیخ عربی در این مقام مطابق مذهب طائفة امامیه سخن گفته است و کلمات دال بر شیعة اثنا عشریه بودن وی در کتب و رسائلش بسیار است، از جمله دلائلی که بر شیعه بودن وی احتجاج آورده اند همین سخن او در رأی و قیاس است که نقل کرده ایم.

علمای تسنن در اجرای احکام شرعیه دلیل قیاس را در مقابل کتاب و سنت و اجماع، برهان مستقل دانسته عمل بر مقتضای آن را متبع شمارند، از آنجائی که عقیده شیخ مخالف اعتقاد علماء جماعت بوده بر این معنی انکار بلیغ آورده می گوید:

عمل نمودن بر رأی خود بدون دلیل شرعی اگر جائز بود برای حضرت ختمی مرتبت که منزلت و مقام عصمت داشت، مجوز می شد؛ با آنکه رأی شریف آن حضرت مسلماً از احتمال زلت، معصوم است خدای تعالی وی را در متابعت رأی خود به خطاب { عتاب فرمود پس در این صورت متابعت قیاس که در واقع رأی بدون دلیل است احدی را مجور نخواهد بود.

و ما در رساله امامت که در مجلد ثانی تکملة منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة آن را درج نموده ایم، فی الجملة در نهی از عمل به قیاس بحث کرده ایم و روایاتی از اهل بیت عصمت و وحی نقل نموده ایم و بعضی از مطالب عقلیه از آنها استفاده کرده ایم.¹

و بدان چنانکه جز حق تعالی کسی حق تشریع ندارد، همچنین حق تعیین امام که خلیفه الله است با حق تعالی است و جز خداوند سبحان احدی حق تعیین خلیفه را ندارد. چنانکه فرمود:

{ این کریمه² }، { مثل کریمه³ } { است که دال است فقط ذات حق خالق این چنین است، و آن آیه نیز می فرماید که فقط ذات حق جاعلی آن چنان است. درکلمه انی تدبر به سزا لازم است، و همچنین در کلمه انی و مضاف و مضاف الیه کلمه این آیه کریمه⁴ }.

و نیز بدان که ولایت به حسب رتبت، اعلی و ارفع از رسالت و نبوت است. چون ولایت، باطن نبوت و رسالت است و نیل به این دو مبتنی بر ولایت است. مفاد این سخن نه این است که ولی مطلقاً اعلی از رسول و نبی است؛ بلکه مراد این است که ولایت رسول اعلی از رسالت او است و همچنین ولایت نبی اعلای از نبوت او است، زیرا ولی متبوع مثلاً خاتم -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- به حسب ولایت افضل از تابعانش است، چه مفضول غیر متبوع است و افضل غیر تابع، هر چند

1 ص ۹۸، ج ۲.

2 بقره/ ۳۰.

3 ص ۷۲.

4 بقره/ ۱۲۰.

یک شخص که نبی است از آن حیث که ولی است افضل است از آن حیث که نبی است نه این که ولی تابع، افضل از اوست. فافهم.

ولایت نبی جنبه حقانی و اشتغال به حق تعالی است، و نبوت او وجهه خلقی دارد که توجه نبی به خلق است و شک نیست که اولی اشرف از دومی است چه آن ابدی است به خلاف این که منقطع است.

رسول و نبی از اسماء الله نیستند ولی، ولی از اسماء الله است، لذا ولایت منقطع نمی‌گردد به خلاف رسالت و نبوت.

یوسف صدیق - عَلَيْهِ السَّلَام - فرمود: {¹ و حکم بتی الهی این که }

{²، پس چون رسالت و نبوت از صفات کونیة زمانیه اند به انقطاع زمان نبوت و رسالت قطع می‌شوند به خلاف ولایت که از صفات الهیه است و حق سبحانه در وصف خودش فرمود: {³ پس قرآن فرقان به تنهائی در اثبات وجوب وجود انسان کامل ولی در نشأه عنصری علی‌الدوام کافی است و روایات و صحف علمیه معاضد آنند بلکه از بطنان آن فائض‌اند.

چون در معنی ولی و نبی و رسول تدبیر شود، ظاهر گردد که معطی نبوت و رسالت اسم ظاهر است که احکامشان متعلق به تجلیه است، و معطی ولایت اسم باطن است که مفید تجلیه است و هر چیزی را علامت است و علامت سفرای الهی ولایت است.

و چون ولایت شامل رسالت و نبوت تشریعی و نبوت عامه غیر تشریعی می‌باشد، از آن به فلک محیط عام تعبیر شده است چنانکه در فص عزیز عزیری فصوص الحکم فرموده است: و اعلم انّ الولاية هي الفلك المحيط العام و لهذا لم ينقطع و لها الانباء العام، و اما نبوة التشريع و الرسالة فمنقطعة و فی محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قد انقطعت فلا نبی بعده مشرعاً او مشرعاً له و لا رسول و هو المشرع.

مشرع به هیئت فاعلی، آن نبی صاحب شریعت است چون موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم، و مشرع له به هیأت مفعولی آن نبی‌ای است که خود صاحب شریعت نیست ولی داخل و تابع شریعت نبی مشرع است مانند انبیای بنی اسرائیل که بر شریعت موسی علیه السلام بوده‌اند.

شارح قیصری گوید: و انما اطلق اسم الفلك على الولاية لانها حقيقة محیطة لكل من يتصف بالنبوة و الرسالة و الولاية كاحاطة الافلاك لما تحتها من الاجسام، و لكون الولاية عامة شاملة على الانبياء و الاولياء لم ينقطع ای مادام الدنيا باقیة و عند انقطاعها ينتقل الامر الى الآخرة.

در اصطلاح اهل ولایت نبوت غیر تشریعی گاهی به نبوت عامه و گاهی به نبوت مقامی، و گاهی به نبوت تعریف در مقابل نبوت تشریع، تعبیر می‌گردد. در نبوت عامه، انباء و اخبار معارف و حقایق الهیه است؛ یعنی ولی در مقام فنای فی الله بر حقائق و معارف الهیه اطلاع می‌یابد و چون از آن گلشن راز باز آمد، از آن حقائق انباء یعنی اخبار می‌کند و اطلاع

1 یوسف / ۱۰۴.

2 نحل / ۹۹.

3 شوری / ۲۹.

می‌دهد. چون این معنی برای اولیاء است و اختصاص به نبی و رسول تشریعی ندارد در لسان اهل ولایت به نبوت عامه و دیگر اسمای یاد شده تعبیر می‌گردد.

در باب فضائل خضر -عَلَيْهِ السَّلَام- از کتاب فضائل جامع صحیح مسلم^۱ به اسنادش از سعید بن جبیر روایت شده است که چون موسی و یوشع بن نون علیهم السلام در نزد صخره به خضر رسیدند، حتی اتیا الصخرة فرأى رجلا مسجی علیه بثوب فسلم علیه موسی فقال له الخضر انی بأرضک السلام قال انا موسی قال موسی بنی اسرائیل قال نعم، قال انک علی علم من علم الله علمک الله لا اعلمه، و انا علی علم من علم الله علمنیه لا تعلمه، قال له موسی -عَلَيْهِ السَّلَام- هل اتبعک علی ان تعلمنی مما عملت رشدا الحدیث.

از همین باب گفتار خضر علیه السلام است که در صحف اهل توحید آمده است که نبی از حیث نبوت تعریف یعنی از آن حیث که ولی است مثلاً انباء از ذات و صفات و افعال حق سبحانه می‌کند، و از حیث نبوت تشریع تبلیغ احکام و تأدیب به اخلاق و تعلیم به حکمت و قیام به سیاست می‌کند.

نبوت مقامی را که در حقیقت نیل به ولایت است، از این اشارت دریاب که مظاهر اتم ولایت مطلقه و وسائط فیوضات الهیه انسانها را به سوی خود که در قله شامخ معرفت قرار گرفته‌اند، دعوت کرده‌اند و تعالوا، تعالوا گفته‌اند یعنی بالا بیایید.

باناگ می‌آید که ای طالب بیا	جود محتاج گدایان چون گدا
جود محتاج است و خواهد طالبی	همچنان که توبه خواهد تائبی
جود می‌جوید گدایان و ضعاف	همچو خوبان کاینه جویند صاف
روی خوبان زآینه زیبا شود	روی احسان از گدا پیدا شود
باناگ می‌آید تعالوا زان کرم	بعد از این رجعت نماند درد و غم

و دعوت آن ارواح طاهره و افواه عاطره، حاشا که به سخریه و استهزاء و هزل و لغو باشد، }

{^۲ پس اگر نیکبختی ندایشان را به حقیقت نه به مجاز لیبیک بگوید، تواند که به قدر همّت خود به مقاماتی منیع و درجاتی رفیع ارتقاء و اعتلا نماید و به قرب نوافل بلکه به قرب فرائض نائل آید. هر چند به فضل رتبت نبوت و رسالت و امامت تشریعی منادی دست نمی‌یابد.

فیض روح القدس از بازمدد فرماید دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

خواجه حافظ شیرین سخن هم می‌گوید: آن چه مسیحا می‌کرد، دیگران هم در صورت حصول استعداد، از فیض روح القدس همان را می‌توانند بکنند. این همان ولایت تکوینی است که باید درکنار سفره رحمت رحیمیه تحصیل کرد و کمال اصفهانی نیکو گفته است:

بر ضیافتخانه فیض نوال منع نیست

در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته

۱ ص ۱۰۴، ج ۷، طبع بیروت.

5 انفال/۴۰.

در صحف اهل ولایت، تاره ولی را در مقام محبوبی دانسته‌اند، و تاره در مقام محبی، ولی محبوبی ولایت او کسبی نیست و صاحب نفس مکلفیه است و ولایت او ازلیه ذاتیه وهبیه است، چنانکه سید اولیاء و اوصیاء فرمود: کنت ولیاً و آدم بین الماء والطين. ولی، ولی محبی ولایت او کسبی است باید اتصاف به صفات الله و تخلق به اخلاق را تحصیل کند تا ولی شود.

تعریف اسم و توقیفیت و اشتقاق آن

مطلب مهم در این مقام معرفت به معنی اسم در اصطلاح اهل تحقیق اعنی اهل معرفت و ولایت است که همان اسم در لسان کتاب و سنت است در بیان آن گوئیم: بر مبنای قویم وحدت شخصی وجود، محض وجود بحث به حیثی که از ممازجت غیر و از مخالطت سوی، مبری باشد از آن به غیب هویت و لا تعین تعبیر می‌کنند، و حضرت اطلاق ذاتی نیزگویند که مجال هیچ وجه اعتبارات حتی همین اعتبار عدم اعتبار نیز در آن نیست و مشوب به هیچ گونه لواحق اعتباری نمی‌باشد و اصلاً ترکیب و کثرت در آن راه ندارد و این مقام لاسم و لارسم است؛ زیرا که اسم ذات مأخوذ با صفتی و نعتی است یعنی متن ذات و عین آن به اعتبار معنایی از معانی خواه آن معانی وجودیه باشند و خواه عدمیه اخذ شوند، آن معنی را صفت و نعت می‌گویند و ان شئت قلت ذات با اعتبار تجلی‌ای از تجلیاتش اسم است چون رحمن و رحیم و راحم و علیم و عالم و قاهر و قهار که عین ذات مأخوذ به صفت رحمت و علم و قهر است و اسمای ملفوظه متداوله اسمای این اسمای عینی‌اند. فرق این دو تعبیر این است که اول چون حقیقت وجود مأخوذ به تعینی از تعینات صفات کمالیه او است اسم ذاتی است و دومی که ذات باعتبار تجلی خاصی از تجلیات الهیه اخذ شده است اسم فعلی است که تفصیل آن خواهد آمد. از این بیان مذکور در تعریف اسم، مراد روایاتی که از اهل بیت عصمت وارد شده است که اسم غیر مسمی است، و نیز مراد اهل تحقیق در صحف عرفانیه که اسم، عین مسمی است معلوم می‌گردد که هم غیر صحیح است و هم عین صحیح است.

عارف جندی در رساله‌اش گوید: مقتضی الكشف و الشهود ان الاسم الله ليس عين المسمى من جميع الوجوه بل من وجه كسائر الاسماء¹ این کلام جندی ناظر به مقام واحدیت است نه احدیت.

علامه قیصری در اول شرح فص آدمی فصوص الحکم گوید: ان جميع الحقائق الاسماءية في الحضرة الاحدية عين الذات وليست غيرها، و في الواحدية عينها من وجه و غيرها من آخر² یعنی عینها من وجه المصداق و الوجود، و غيرها من وجه المفهوم و الحدود.

و نیز مراد از توقیفیت اسماء الهیه در منظر اعلائی اهل معرفت دانسته می‌شود چنانکه صائن الدین علی بن ترکه در تمهید القواعد که در شرح رساله قواعد التوحید جد او ابو حامد محمد ترکه است افاده فرمود که:

1 ص ۳۳۳، مصباح الانس، چاپ سنگی.

آن لكل اسم مبداءً لا يظهر ذلك الا في موطن خاص من مواطن الذات و مرتبه مخصوصه من مراتب تنزلاتها لا يطلق ذلك الاسم عليه الا بذلك الاعتبار و هذا معنى من معاني ما عليه ائمه الشريعه رضوان الله عليهم ان اسماء الحق توقيفيه¹ توضيحاً گوئیم: اسماء، حقائق عینیه‌اند که ظهورات و بروزات تجلیات هویت مطلقه‌اند و این هویت مطلق وجود و وجود مطلق به اطلاق سعی کلی است که صمد است یعنی لا جوف و لا خلاء له، و از این ظهور و بروز تجلی تعبیر به اسم می‌شود و به حسب غلبه یکی از اسماء در مظهری آن مظهر به اسم آن غالب نامیده می‌شود. قید غلبه را از این جهت آورده‌ایم که هرکجا سلطان وجود نزول اجلال فرمود، جمیع عساکر اسماء و صفات در معیت او هستند که از لوازم اویند جز این که این لوازم در بعضی از مظاهر ظاهر و در بعضی باطن‌اند. چنانکه در بعد بحث تفصیلی آن خواهد آمد.

اسم بر دو قسم است: یکی اسم تکوینی عینی خارجی که همان شأنی از شئون ذات واجب الوجودی است که {
 ۱} و دیگر اسم، اسم است که لفظ است و مرتبه عالیه اسم قرآنی و عرفانی اول است نه دوم و {
 ۳} هر چند هر یک از اسم و اسم اسم را به حکم محکم شرع مظهر احکام خاصه است. {
 ۴} در این کریمه فله را مرجع نبود پس حکم می‌فرماید که هو را اسمای حسنی است. آری {
 }.

تمثیلاً گوئیم: ذات با صفت معینی که اسم است به مثل چنین است که امواج دریا تطورات شئون و شکنهای آب دریایند. هر موجی آب متشأن به شکن و حدی است و این امواج را استقلال وجودی نیست؛ اگر چه هیچیک دریا نیستند؛ لیک جدای از دریا هم نیستند. ذات آب با شکن خاصی موجی است و این موج یکی از اسماء است و موجی دیگر اسمی دیگر است. و چون بخواهیم برای این اسمای شئونی دریا الفاظی به اقتضای خواص آب در این مظاهر، و به حسب غلبه وصفی از اوصاف آن وضع کنیم، این الفاظ اسمای آن اسمای شئونی هستند که اسمای اسمایند.

ای برون از وهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من

چنین صواب می‌بینیم که کلماتی چند از اساطین فن عرفان در تعریف اسم به عنوان زیادت بصیرت نقل کنیم: علامه قاسانی در اصطلاحات فرمود:

انّ الاسم باصطلاحهم ليس هو اللفظ بل هو ذات المسمى باعتبار صفة وجودية كالعليم و القدير، او سلبية كالقدس و السلام.

علامه قیصری در فصل دوم مقدمات شرح فصوص الحکم گوید: و الذات مع صفة معينة، و اعتبار تجل من تجلیاته تسمی بالاسم فان الرحمن ذات لها الرحمة و القهار ذات لها القهر. و هذه الاسماء المملوطة هي اسماء الاسماء. و من هنا يعلم ان المراد بان الاسم عين المسمى ما هو. انتهى ما اردنا من نقل كلامه.

1 ص ۷۸، چاپ سنگی.

2 رحمن / ۳۱.

3 بقره / ۳۳.

4 اسراء / ۱۱۲.

هرگاه عین ذات یعنی حقیقت وجود با صفت معینی از صفات کمالیه اش اخذ شود، اسم ذاتی است، و هرگاه ذات با اعتبار تجلی خاص از تجلیاتش اخذ شود اسم فعلی است. و در این باره تحقیقات و توضیحات بیشتر از کلام متأله سبزواری نقل می شود. و ما در تعبیر خودمان عین و متن را از این جهت آورده ایم تا با اسم مشتق در اصطلاح علوم رسمی تمیز یابد. فتبصر.

عنایتی که قیصری پس از تعریف اسم بکار برده گفت: و من هنا يعلم ان المراد بان الاسم عین المسمى ما هو از این رو است که نزاعی کلامی ریشه دار در مؤلفات دائر است که آیا اسم عین مسمى است و یا غیر آن است و بدین علت از ائمه هداة مهذبین نیز در این باب سؤالاتی شده است که اسم آیا عین مسمى است و یا غیر آن است و در جوامع روائی مثلاً در باب معانی اسماء کتاب توحید اصول کافی روایت شده است. به اسنادش روایت کرده است- عن هشام بن الحكم انه سأل ابا عبدالله عليه السلام عن اسماء الله و اشتقاقها، الله مما هو مشتق؟ فقال: يا هشام الله مشتق من اله و اله يقتضى مألوهاً، و الاسم غير المسمى فمن عبد الاسم دون المعنى، فقد كفر و لم يعبد شيئاً و من عبد الاسم و المعنى فقد اشرك و عبدائين و من عبد المعنى دون الاسم فذاك التوحيد افهمت يا هشام. قال قلت زدنى. قال: لله تسعة و تسعون اسماً فلو كان الاسم هو المسمى لكان كل اسم منها الهاً و لكن الله معنى يدل عليه بهذه الاسماء و كلها غيره. يا هشام الخبز اسم للمأكول و الماء اسم للمشروب و الثوب اسم للملبوس و النار اسم للمحرق افهمت يا هشام فهماً تدفع به و تناضل به اعداءنا المتخذين مع الله عزوجل غيره؟ قلت نعم فقل نفعك الله به و ثبتك يا هشام! قال: فوالله ما قهرنى احد فى التوحيد متى قمت مقامى هذا.

شیخ کبیر در فص شیخی فصوص الحکم فرمود: و على الحقيقة فما ثمة الحقيقة واحدة تقبل جميع هذه النسب و الاضافات التى يكتنى عنها بالاسماء الالهية، و شارح آن قیصری گوید: ای و ان كانت الاسماء متكررة و لكن على الحقيقة ما ثمة الا ذات واحدة تقبل جميع هذه النسب و الاضافات التى يعتبر الذات مع كل منها و يسمى بالاسماء الالهية.

قال صدر المتألهين فى شرح آية الكرسي: و التكثر فى الاسماء بسبب تكثر الصفات و ذلك التكثر انما يكون باعتبار مراتبها الغيبية التى هى مفاتيح و هى معان معقولة فى عين الوجود الحق بمعنى ان الذات الالهية بحيث لو وجد فى العقل أو أمكن ان يلحظها الذهن لكان ينتزع منه هذه المعانى و يصفها به فهو فى نفسه مصداق لهذه المعانى. انتهى.

قال الفيض المقدس فى علم اليقين¹: انما يفيض الله سبحانه الوجود على هياكل الموجودات بواسطة اسمائه الحسنی قال عزوجل {و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها}. و الاسم هو الذات من حيث تقيده بمعنى، أى الذات الموصوفة بصفة معينة كالرحمن فانه ذات لها الرحمة، و القهار ذات لها القهر. و من هنا قال {سبح اسم ربك} فاسمه سبحانه ليس بصوت فانه لا يسبح بل يسبح به، و قال {تبارك اسم ربك ذو الجلال و الاكرام} فوصفه بذلك يدل على انه حى لذاته فالاسم هو عين المسمى باعتبار الهوية و الوجود و ان كان غيره باعتبار المعنى و المفهوم فهذه الاسماء الملفوظة هى اسماء الاسماء. سئل الامام الرضا عليه السلام عن الاسم ما هو؟ قال: صفة لموصوف. و عن الصادق عليه السلام من عبد الله بالتوهم فقد كفر، و من عبد الاسم دون المعنى فقد كفر، و من عبد الاسم و المعنى فقد اشرك، و من عبد المعنى بايقاع الاسماء عليه بصفاته التى وصف بها نفسه فعقد عليه قلبه و نطق به لسانه فى سر أمره و علانيته فاولئك هم المؤمنون حقاً.

قال المتأله السبزواری فی شرح الاسماء¹: الاسم عند العرفاء هو حقيقة الوجود مأخوذة بتعين من التعینات الصفاتية من کمالاته تعالی، او باعتبار تجل خاص من التجلیات الالهية (وهذا اسم فعلى و الاول اسم ذاتي. و هذا ظهور على الماهية الامكانية كماهية العقل الكلي، و الاول ظهور بمفهوم الصفة الواجبة الذاتية) فالوجود الحقيقي مأخوذاً بتعين الظاهرية بالذات و المظهرية للغير الاسم النور، و بتعين كونه ما به الانكشاف لذاته و لغيره الاسم العليم، و بتعين كونه خيراً محضاً و عشقاً صرفاً الاسم المريد، و بتعين الفياضية الذاتية للنورية عن علم و مشیة الاسم القدير، و بتعين الدراكية و الفعالية الاسم الحی، و بتعين الاعراب عما فی الضمير المخفی و المكنون الغیبی الاسم المتكلم و هكذا.

و كذا مأخوذاً بتجل خاص على ماهيته خاصة بحيث يكون كالحصة التي هي الكلي المضاف الى خصوصية يكون الاضافة بما هي اضافة و على سبيل التقيد لا على سبيل كونها قيداً داخله و المضاف اليه خارجاً لكن هذه بحسب المفهوم و التجلی بحسب الوجود اسم خاص و المقصود انه كما ان مغايرة الكلي و الحصة اعتبارية اذا التغير ليس الا بالاضافة و هي اعتبارية و المضاف اليه خارج كذلك التجلی ليس الا ظهور المتجلي و ظهور الشيء لا يباينه الا ان الكلي و الحصة في عالم المفاهيم و المتجلي و التجلی يطلقان على الحقيقة.

فنفس الوجود الذي لم يلحظ معه تعين ما بل بنحو اللاتعين البحث هو المسمى، و الوجود بشرط التعین هو الاسم، و نفس التعین هو الصفة، و المأخوذ بجميع التعینات الكمالية اللاتئة به المستتبعة للوازمها من الاعيان الثابتة الموجودة بوجود الاسماء كالاسماء بوجود المسمى هو مقام الاسماء و الصفات الذي يقال له في عرفهم المرتبة الواحدة كما يقال للموجود الذي هو اللاتعين البحث المرتبة الاحدية. و المراد من اللاتعين عدم ملاحظة التعین الوصفی (قد يطلق التعین و يراد به الشخص ای ما به يمنع عن الصدق على الكثرة، و يقال له الهوية و لا هو الا هو، و قد يطلق و يراد به الحد و الضيق، و اللاتعين هنا بهذا المعنى و منه.

وجود اندر کمال خویش ساری است

تعینها امور اعتباری است

و اما بحسب الوجود و الهوية فهو عين التشخص و التعين و المتشخص بذاته و المتعين بنفسه. و هذه الالفاظ و مفاهيمها مثل الحى العليم المريد التقدير المتكلم السميع البصير و غيرها اسماء الاسماء.

اذا عرفت هذا عرفت ان النزاع المشهور المذكور فى تفسير البيضاوى و غيره من ان الاسم عين المسمى او غيره مغراه ماذا، فان الاسم علمت انه عين ذلك الوجود الذى هو المسمى، و غيره باعتبار التعين و اللاتعين، و الصفة ايضا وجودا و مصداقا عين الذات و مفهوما غيره. فظهر ان بيانهم فى تحرير محل النزاع غير محرر بل لم يأتوا ببيان، حتى ان شيخنا البهائى اعلى الله مقامه قال فى حاشيته على ذلك التفسير: قد تحير نحارير الفضلاء فى تحرير محل البحث على نحو يكون حرياً بهذا التشاجر حتى قال الامام فى التفسير الكبير: ان هذا البحث يجرى مجرى العبث و فى كلام المؤلف ايماء الى هذا ايضا انتهى كلامه رفع مقامه.

(قوله حتى قال الامام _عَلَيْهِ السَّلَام_، لانه ان اريد به اللفظ فلا ريب انه غير المسمى، او المعنى فلا شك انه عينه، او الصفة فهو مثلها فى العينية و الغيرية و الواسطة عند الاشعري، و الفرق بين الاسم و الصفة كالفرق بين المشتق و مبدئه فالعليم و التقدير مثلا اسم و العلم و القدرة صفة فالنزاع عبث لا طائل تحته).

و انا اقول: لو تنزلنا عما حررنا على مذاق العرفاء الشامخين نقول: يجرى النزاع فى اللفظ بل فى النقش اذ لكل شىء وجود عينى و ذهنى و لفظى و كتبى و الكل وجوداته و اطواره و علاقتها معه اما طبيعية او وضعيه فكما ان وجوده الذهنى وجوده، كذلك وجوده اللفظى و الكتبى اذا جعلنا عنوانين له آلتين للحاظه فان وجه الشىء هو الشىء بوجه و ظهور الشىء هو هو فاذا سمع لفظ السماء مثلا او نظر الى نقشه يستغرق فى وجوده الذهنى الذى هو اربط و اعلق به و لا يلتفت الى انه كيف مسموع او مبصر بل جوهر بجوهريته و ظهور من ظهوراته و طور من اطواره، و من ثم لا يمس نقش الجلالة بلاطهارة و يترتب على تعويذه و تعويذ اسماء الانبياء و الائمة عليهم السلام الآثار، و من ههنا قيل:

دائم بروى دست و دعا جلوه ميكنى

هرگز ندیده است کسی نقش پای تو

(وكذا خط المصحف و من ثم يصح قول المتكلم القائل بأن كلام الله قديم حتى مابين الدفتين لأن القرآن له منازل عاليه و مجالى شامخة الى العلم العنائى حتى ان المشائين عندهم الصور العلمية القديمة كلمات الله و كل واحدة منها كالكاف و النون لانها علة لما يكون و خطاب لم يزل بما لا يزال ان الكلام لفى الفؤاد و الحروف فى نقطة المداد).

ثم انه يمكن ان يراد بالاسماء الحسنى فى هذا الاسم الشريف الائمة الاطهار كما ورد عنهم _عَلَيْهِ السَّلَام_:

نحن الاسماء الحسنى الذين لا يقبل الله عملا الا بمعرفتنا. و فى كلام امير المؤمنين على _عَلَيْهِ السَّلَام_ انا الاسماء الحسنى، فان الاسم من السمة و هى العلامة و لاشك انهم علائمه العظمى و آياته الكبرى كما قال النبى _صَلَّى الله عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ_ من رآنى فقد رأى الحق. و لأن مقام الاسماء و الصفات مقامهم عليهم السلام و حق معرفته حاصل لهم، و التحقق باسمائه و التخلق باخلاقه حقهم، فهم المرحومون برحمته الصفية، و المستفيضون بفيضه الأقدس كما انهم مرحومون برحمته الفعلية و الفيض المقدس، و اما معرفة كنه المسمى و المرتبة الأحديّة فهى مما استأثرها الله لنفسه. (قولنا و لان مقام الاسماء و الصفات مقامهم أى

الاسماء و الصفات التي في المرتبة الواحديّة كما يقال لها سدره المنتهى لانها منتهى مسير الكمل و ظهور الذات بها رحمته الصفتية كما ان اشراقه على الماهيات الامكانية رحمته الواسعة الفعلية و لا يقبل الله عملا الا بمعرفتنا لانا وسائط الحادث بالتقديم و الاسماء الحسنی روابط و مخصصات لفيضه المطلق و لولاها لم يتحقق عالم الكثرة).

پایان کلام مرحوم حاجی در شرح اسماء که با تعلیقاتش در میان هالین نقل کرده ایم. آن جناب در مراتب وجود شیء در لثالی منظومه در منطق نیز در شرح و حواشی مطالب مفید دارد، آن جا که گوید:

اذ فی وجودات الامور رابطة ترشدکم صناعة المغالطة

و تلک عینی و ذهنی طبع ثمة کتبی و لفظی وضع

علامه شیخ بهائی در کشکول¹ گوید: اعلم ان ارباب القلوب علی ان الاسم هو الذات مع صفة معينة و تجل خاص و هذا الاسم هو الذي وقع فيه التشاجر من انه هو عين المسمى او غيره، و ليس التشاجر في مجرد اللفظ كما ظنه المتكلمون فسودوا قراطيسهم و افعموا كراديسهم بما لا يجدی بطائل و لا يفوق العالم به علی الجاهل.

این بود کلامی چند از اساتید فن در تعریف اسم و صفت که نقل آنها را برای مزید بصیرت در رفع هرگونه ابهامی در معنی اسم که از اهم امور در مسائل موضوع رساله است، لازم دانسته ایم.

در جمع بین واحد به وحدت شخصی بودن وجود، و در عین حال این حقیقت و ذات واحد را نسبت و اضافاتی باشد که چون ذات با هر یک آنها اعتبار شود، از آنها تعبیر به اسماء الهیه می گردد، خلاصه وحدت ظاهر و کثرت و تعدد مظاهر که در واقع شئون و ظهورات و بروزات و تجلیات هویت مطلقه یعنی همان وحدت حقّ حقیقیه ظاهراند، تدقیق فکر و تلطیف سرّ لازم است و چنان است که علامه شیخ بهائی در کشکول² نقل کرده است که:

قال السيد الشريف في حاشية شرح التجريد: ان قلت ما تقول في من يرى أن الوجود مع كونه عين الواجب و غير قابل للتجزی و الانقسام قد انبسط علی هياكل الموجودات و ظهر فيها فلا يخلو منه شيء من الاشياء بل هو حقیقتها و عینها و انما امتازت و تعینت بتقیدات و تعینات و تشخصات اعتبارية و يمثل ذلك بالبحر و ظهوره في صورة الامواج المتكثرة مع انه ليس هناك الاحقیقة البحر، فقط؟

قلت هذا طور وراء طور العقل لا يتوصل اليه الا بالمجاهدات الكشفية دون المناظرات العقلية و كل میسر لما خلق له.

حدیث اشتقاق و بعضی اشارات و لطائف مستفاد از آن

از مطالبی که در بحث اسم تقدیم داشته ایم، معنی اشتقاق اسماء از ذات واجب تعالی، و حدیث نحن الاسماء الحسنی و نظایر آن که در جوامع روایی که از وسائط بین قدیم و حادث علیهم السلام روایت شده است، دانسته می شود. اشتقاق

1 دفتر ۵، ص ۵۴۲، طبع نجم الدوله.

2 ص ۳۸۵، چاپ نجم الدوله.

صرفی ادبی نموداری از این اشتقاق است چه سلسله طولیه عوالم در جمیع احکام وجودیه شان بطور حقیقت و رقیقت از یکدیگر حکایت می کنند که مرتبه عالیه حقیقت دانی، و منزلت دانی رقیقت عالی است.

در تفسیر صافی مرحوم فیض ضمن آیه کریمه {¹ این حدیث شریف آمده است که به نقل آن تبرک می جویم:

قال علی بن الحسین _عَلَيْهِ السَّلَام_ حدثنی اُبی عن ابيه عن رسول الله _صَلَّى الله عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ_ قال: يا عباد الله ان آدم لما رأى النور ساطعاً من صلبه اذ كان الله قد نقل اشباحنا من ذروة العرش الى ظهره، رأى النور و لم يتبين الاشباح فقال يا رب ما هذه الانوار؟ فقال عزّ و جلّ: انوار اشباح نقلتهم من اشرف بقاع عرشى الى ظهرک و لذلك امرت الملائكة بالسجود لك اذ كنت وعاء لتلك الاشباح. فقال آدم: يا رب لو بينتها لى، فقال الله عزّوجلّ: انظر يا آدم الى ذروة العرش فنظر آدم عليه السلام و وقع نور اشباحنا من ظهر آدم على ذروة العرش. فانطبع فيه صور انوار اشباحنا التى فى ظهره كما ينطبع وجه الانسان فى المرآة الصافية فرأى اشباحنا فقال ما هذه الاشباح يا رب؟ قال الله يا آدم هذه اشباح افضل خلاتنى و بريأتى هذا محمد و انا الحميد المحمود فى فعالى شقت له اسماء من اسمى.

و هذا على و انا العلى العظيم شقت له اسماً من اسمى.

و هذه فاطمة و انا فاطر السموات و الارض فاطم اعدائى من رحمتى يوم فصل قضائى و فاطم اوليائى عما يعيرهم و يشينهم فشقت لها اسماً من اسمى.

و هذا الحسن و الحسين و انا المحسن المجمل شقت اسميهما من اسمى .

هؤلاء خيار خليقتى و كرام بريتى بهم آخذ و بهم اعطى و بهم اعاقب و بهم أثيب، فتوسل بهم الىّ يا آدم اذا دعتك داعية فاجعلهم الى شفعاؤك فانى آليت على نفسى قسماً حقاً الا اخيب بهم املا و لا ارد بهم سائلاً فلذلك حين زلت منه الخطيئة دعا الله عزّوجلّ بهم فتیب عليه و غفرت له.

این حدیث شریف ناطق است که عرش را مراتب و درجات است چه این که فرمود: من ذروة العرش، من اشرف بقاع عرشى.

و تعبیر تقابل ظهر و وجه چقدر عظیم المنزله است به خصوص کلمه **ظهر** که هم مشعر است بر این که ظهور آن اشباح در نشأه عنصری در ظهر و ورای آدم است.

علاوه این که آدم را معرفی کرد که او مرآتى است قابل انطباع صور و حقایق انوار مجردّه، وانگهی دارای دستگاه و کارخانه ای است که انوار مجردة را تمثیل می دهد و به هیأت اشباح در می آورد: {، سبحان الله چقدر شأن انسان را عظیم آفریده است؟ فی باب الروح من توحید الکافی² باسناده عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر _عَلَيْهِ السَّلَام_ عما

1 بقره / ۳۱

2 ص ۱۰۴، ج ۱ معرب.

یروون ان الله خلق آدم على صورته، فقال هي صورة محدثة مخلوقة و اصطفاه الله و اختارها على سائر الصور المختلفة، فاضافها الى نفسه كما اضاف الكعبة الى نفسه و الروح الى نفسه فقال بيتي و نفخت من روحي.

ای دل به کوی دوست گذاری نمی کنی

اسباب جمع داری و کاری نمی کنی

و دیگر سخن از تعبیر شققت له اسما من اسمی است که فرمود شققت نه جعلت یا تعبیرات دیگر مشابه آن این اشتقاق، انشقاق و انفطار اسمی از ذات بی چون سبحان است اسمی بدان معنی که گذشت، به خصوص اسمی اسمی و کلمتی علیا که به حسب ذات و صفات و افعالش مظهر اتم و ناطق به اوتیت جوامع الکلم است که چون مصدر و مصدر خود در فعال خود حمید و محمود است.

در اشتقاق ادبی که ظل این اشتقاق است چه صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی است، هر صیغه مشتق، مصدر متعین به تعین خاصی است و صیغه فعله است که بیان هیأت و چگونگی فعل می کند که ریخته شده خاصی است و زرگر را چون کارش ریخته گری است و زر را به صیغه ها و هیأت های گوناگون در می آورد، صائغ می گویند و در این معنی نیکو گفته شده که: مصدر به مثل هستی مطلق باشد عالم همه اسم و فعل مشتق باشد چون هیچ مثال خالی از مصدر نیست پس هر چه در او نظر کنی حق باشد

دیگر اشتقاق اسم حضرت وصی علی علیه السلام از دو اسم اعظم علی و عظیم است. الحديث الثانی من باب حدوث الاسماء من توحيد الکافی¹ مسنداً عن ابن سنان قال سألت أبا الحسن الرضا _عَلَيْهِ السَّلَام_ هل كان الله عزوجل عارفاً بنفسه قبل ان يخلق الخلق؟ قال: نعم قلت يراها و يسمعها؟ قال ماكان محتاجاً الى ذلك لانه لم يكن يسألها و لا يطلب منها، هو نفسه و نفسه هو، قدرته نافذة فليس يحتاج ان يسمي نفسه و لكنه اختار لنفسه اسماء لغيره يدعوه بها لانه اذا لم يدع باسمه لم يعرف فاوّل ما اختار لنفسه: العلي العظيم، لانه اعلى الاشياء كلها فمعناه الله و اسمه العلي العظيم هو اوّل اسمائه علا على كل شيء.

نکته جالب دیگر این که امام حسن و امام حسین _عليهما السلام_ هر دو از محسن و مجمل مشتق اند یعنی هم امام حسن _عَلَيْهِ السَّلَام_ در سیرتش محسن و مجمل است و هم امام حسین _عَلَيْهِ السَّلَام_ هم صبر و تحمل امام حسن _عليه السلام_ در مقابل بنی امیه به مصلحت دین و امت بود و هم قیام امام حسین _عليه السلام_.

قال _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_:

الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا²

و قال ابو جعفر _عَلَيْهِ السَّلَام_:

1 ص ۸۸، ج ۱ معرب.

2 ص ۱۰۱، ج ۱۰ بخار.

انه - يعنى الامام الحسن المجتبى عليه السلام - أعلم بما صنع، لولا ما صنع لكان أمر عظيم.

و خود امام مجتبى عليه السلام فرمود: ما تدرون ما فعلت والله للذى فعلت خير لشيعة مما طلعت عليه الشمس¹ چنانکه امير _عليه السلام_ از حق خود سکوت کرد برای حفظ اسلام و مسلمين، خطبه شقشقيه يکى از مدارک بسيار مهم اماميه در اين موضوع است.

احسان را مراتب است و جميع مراتب آن را انسان کامل حائز است، شيخ اکبر محيى الدين عربى در باب چهارصد و شصت فتوحات مکيه در اسلام و ايمان و احسان سخن گفته است و از جمله افادات او اين است: ورد فى الخبر الصحيح الفرق بين الايمان و الاسلام و الاحسان فالاسلام عمل و الايمان تصديق و الاحسان رؤية او كالرؤية. فالاسلام انقياد و الايمان اعتقاد و الاحسان اشهاد فمن جمع هذه النعوت و ظهرت عليه احكامها عم تجلى الحق له فى كل صورة. و به خصوص در باب پانصد و پنجاه و هشت آن در حضرت احسان، بحثى مفيد دارد از آن جمله اين که:

قال جبرئيل -عليه السلام- لرسول الله -صلى الله عليه وآله وسلم-: ما الاحسان؟

فقال رسول الله -صلى الله عليه وآله وسلم- الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه فانك ان لا تراه فانه يراك. و في رواية فان لم تكن تراه فانه يراك فأمره ان يخيله و يحضره في خياله على قدر علمه به فيكون محصوراً له، و قال تعالى { فمن علم قوله ان الله خلق آدم على صورته، و علم قوله عليه الصلوة و السلام من عرف نفسه عرف ربه، و علم قوله تعالى {، و قوله {، علم بالضرورة انه اذا رأى نفسه هذه الرؤية فقد رأى ربه بجزاء الاحسان و هو ان تعبد الله كأنك تراه الا الاحسان و هو انك تراه حقيقة كما اريته نفسك الخ.

علامه ابن فناری در فصل اول فاتحه مصباح الانس به تفصيل در احسان و مراتب آن بحث کرده است و شواهدی نقل کرده است و خلاصه آن را علامه قیصری در فص شعبی¹ و در اول فص اسحاقی² و در اول شرح فص لقمانی فصوص الحکم آورده است که: الاحسان لغة فعل ما ينبغي ان يفعل من الخير بالمال و القول و الفعل و الحال كما قال -صلى الله عليه وآله وسلم-: ان الله كتب الاحسان على كل شيء فاذا ذبحتم فأحسنوا الذبحة، و اذا قتلتم فأحسنوا القتلة. الحديث. و في ظاهر الشرع ان تعبد الله كأنك تراه كما في الحديث المشهور، و في باطنه و الحقيقة شهود الحق في جميع المراتب الوجودية اذ قوله -صلى الله عليه وآله وسلم- كأنك تراه تعليم و خطاب لأهل الحجاب. فللاحسان مراتب ثلاث.

- اولها: اللغوى وهو ان تحسن على كل شيء حتى على من اساء اليك و تعذر و تنظر على الموجودات بنظر الرحمة و الشفقة.

- و ثانيها: العبادة بحضور تام كأن العابد يشاهد ربه.

- و ثالثها: شهود الرب مع كل شيء و في كل شيء كما قال تعالى و من يسلم وجهه الى الله و هو محسن فقد استمسك بالعروة الوثقى اى مشاهد الله تعالى عند تسليم ذاته و قلبه اليه. اين بود كلام موجز قیصری در بیان احسان و مراتب آن.

جناب وصی علی امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام فرمود: قيمة كل امرئ ما يحسن، جاحظ در بیان و تبیین³ پس از نقل کلام مذکور گوید: فلو لم نقف من هذا الكتاب الا على هذه الكلمة لوجدناها شافية كافية و مجزئة مغنية، بل لوجدناها فاضلة عن الكفاية و غير مقصرة عن الغاية، و احسن الكلام ما كان قليلا يغنيك عن كثيره و معناه في ظاهر لفظه، و كان الله عزوجل قد لبسه من الجلالة و غشاه من نور الحكمة على حسب نية صاحبه و تقوى قائله.

و دیگر از نکات مهم حدیث اشتقاق مذکور این که در ذیل آن در وصف انوار نام برده فرمود: هؤلاء خيار خليقتي و كرام بريتي بهم أخذ و بهم أعطى و بهم أعاقب و بهم أثيب، همین تعبیر درباره عقل نیز آمده است؛ چنانکه ثقة الاسلام کلینی آن را در اول اصول کافی روایت کرده است و اولین حدیث آن است. به اسنادش روایت کرده است عن محمد بن مسلم عن

1 ص ۲۸۲.

2 ص ۱۸۹.

3 ج ۱، ص ۸۳.

أبی جعفر علیه السلام قال: لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبّل فأقبّل ثم قال له: أدبر فأدبر ثم قال و عزتی و جلالی ما خلق خلقا هو احب الى منك و لا اكملتك الا فی من احب اما انی ایاک آمر و ایاک أنهی و ایاک اعاقب و ایاک أثیب.

این حدیث شریف در جوامع فریقین به اسناد و صور گوناگون روایت شده است و مفصل و مبسوط در باب پنجاه و سوم ارشاد القلوب دیلمی نقل شده است و حدیث اول آن باب است و در آن دقائق بسیار ارزشمند آمده است. غرض این است که اوصاف و سائط فیض الهی در حدیث اشتقاق، در این حدیث درباره عقل آمده است که از تألیف این دو حدیث نتیجه حاصل می گردد که انسان کامل عقل است و همچنین نتائج بسیار دیگری که برای مستنتج حقائق از ضم این دو مقدمه اعنی دو حدیث مذکور حاصل می گردد که احادیث مانند آیات مفسر یکدیگر، و بعضی از آنها شاهد دیگری، و ناطق دیگری است، قال الصادق _عَلَيْهِ السَّلَام_: احادیثنا یعطف بعضها علی بعض فان اخذتم بها رشدتم و نجوتم، و ان ترکتموا ضللتهم و هلکتهم فخذوا بها و انا بنجاتکم زعیم¹. لسان سفرای الهی همه رمز است خداوند توفیق فهم اسرار و رموز آنان را مرحمت فرماید. نکات دیگر نیز از حدیث اشتقاق مذکور، مستفاد است و لکن ورود در بحث از آنها شاید موجب خروج از موضوع رساله گردد.

تجلیات اسمائی و غایت حرکت وجودی و ایجاد

تجلیات که همان ظهورات است در لسان قرآن مجید و روایات اهل عصمت و وحی که در حقیقت مرتبه نازل قرآن و به مثبت بدن آن و قرآن اصل و روح آنها است، تعبیر به یوم شده است {² این تجلیات و ظهورات، انظار موجودات از ذات واجب تعالی و اشتقاق این کلمات وجودیه از مصدرشان که وجود واجب است می باشد و همگی قائم به اویند به نحو قیام فعل به فاعل و معلول به علت و فرع به اصل کما یقال انظر النور من الشجر.

اسمای الهی معرف صفات جمالی و جلالی ذات اقدس حقانند و این اسماء به اعتبار جامعیت بعضی را بر بعضی فضل و مزیت و مرتبت است، تا منتهی می شوند به کلمه مبارکه جلاله الله که اسم اعظم است و کعبه جمیع اسماء است که همه در حول او طائف اند، همچنین مظهر اسم اعظم و تجلی اتم آن انسان کامل کعبه همه است و فردی از او شایسته تر نیست و در حقیقت اسم اعظم الهی است، آن مظهر اتم و کعبه کل و اسم اعظم الهی در زمان غیبت خاتم اولیاء قائم آل محمد مهدی موعود حجة بن الحسن العسکری صلوات الله علیهم أجمعین است و دیگر اوتاد و ابدال کمل و آحاد و افراد غیرکمل به فراخور حظ و نصیبشان از تحقق به اسمای حسنی و صفات علیای الهیه به آن مرکز دائره کمال، قرب معنوی انسانی دارند، چنانکه در این رساله به امداد ممد و مفیض علی الاطلاق و به توجهات اولیای حق و استمداد از آن ارواح قدسیه کالشمس فی السماء الصحیة به ظهور خواهد رسید.

مطلب اهم از آن، اتصاف و تخلق انسان به حقائق اسماء است که دارائی واقعی انسان این اتصاف و تخلق است و سعادت حقیقی این است، حافظ گوید:

مرا تا جان بود در تن بکوشم مگر از جام او یک جرعه نوشم

1 ص ۲۵، خصائص فاطمیه.

این یک جرعه از دریاها فروتر است. آگاهی به لغات اقوام و السنه آنان هر چند فضل است ولی آنچه که منشأ آثار وجودی و موجب قدرت و قوت نفس ناطقه انسانی و سبب قرب او به جمال و جلال مطلق می‌شود، مظهر اسماء شدن آن است که حقائق وجودیه آنها صفات و ملکات نفس گردند و گر نه:

گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی

اگر تعلیم اسماء در کریمه {^۱ { تعلیم الفاظ و لغات باشد، چگونه موجب تفاخر آدم و اعتلای وی بر ملائکه خواهد بود؟ انسانی که به لغت بیگانه آگاهی یافته است، فوقش این است که از این حیث به پایه یک راعی عامی اهل آن لغت رسیده باشد، و یا شاید این حد هم صورت نپذیرد، لذا امین الاسلام طبرسی در تفسیر شریف مجمع در تفسیر کریمه { فرمود: ای علمه معانی الاسماء اذ الاسم بلا معان لا فائدة فیها و لا وجه لاشارة الفضيلة بها. تا اینکه گوید: و قد روی عن الصادق _عَلَيْهِ السَّلَام_ انه سئل عن هذه الآية فقال: الارضين و الجبال و الشعاب و الأودية ثم نظر الى بساط تحته فقال: و هذا البساط مما علمه.

غایت حرکت وجودی و ایجادی انسان کامل است

در مشهد اصفی و منظر اعلای ارباب شهود و اصحاب قلوب حرکت وجودیه و ایجادیه حرکت حبی است. مأخوذ از گنجینه کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف.

غایت حرکت وجودیه کمال حقیقی حاصل برای انسان است. یعنی حرکت وجودیه حرکت استکمالی است که انسان به کمال حقیقی خود برسد. چه خلقت عبث نیست و هر نوعی در راه تکامل است و به کمال ممکن خود می‌رسد و انسان هم از این امکان مستثنی نیست. پس وصول به غایت انسانی برایش ممکن است و باید به فعلیت خود برسد و آن به فعلیت رسیده انسان کامل است.

و غایت حرکت ایجادیه ظهور حق در مظهر تام مطلق شامل جمیع جزئیات مظاهر است و آن انسان کامل است. و این اطلاق سعه وجودی است که حاوی همه شئون است صائن الدین علی در تمهید بر این اصل سدید و حکم رشید گوید:

الغاية للحركة الوجودية هي الكمال الحقيقي الحاصل للانسان، و غاية الحركة الابدائية هو ظهور الحق في المظهر التام المطلق الشامل لجزئيات المظاهر و المراد بالاطلاق الذي هو الغاية في الوصول ههنا ليس هو الاطلاق الرسمي الاعتباري المقابل للتقييد بل الغاية ههنا هو الاطلاق الذاتي الحقيقي الذي نسبة التقييد و عدمه اليه على السوية اذ ذلك هو الشامل لهما شمول المطلق لجزئياته المقيدة.

مراد از مظهر تام در عبارت ابن ترکه علی صائن الدین، انسان کامل است. در قبل به مبنای قویم حکیم دانسته شد که کمال عالم کونی انسان کامل است. و این حکم محکم عارف بالله است که غایت حرکت وجودی و ایجادی انسان کامل است. پس نتیجه این فصل خطاب این که عالم کونی و نشأ عنصری هیچگاه از انسان کامل که غایت و کمال عالم است و حجة الله و خلیفه الله است، خالی نیست.

معجزات قولی سفرای الهی قوی ترین حجت بر حجت بودن آنان است

چنانکه قرآن کریم خود بهترین حجت بر رسالت خاتم انبیاء محمد مصطفیٰ -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- است، روایات اوصیای آن حضرت نیز بهترین حجت بر حجت بودن آنان است و خود آن بزرگان دلیل امام بودن خودشان‌اند که دلیل دلنفسه، و آفتاب آمد دلیل آفتاب. نهج البلاغه نمونه‌ای بارز از این کالاهای پر بهای بازار معارف است.

اگر کسی با نظر تحقیق و دیده انصاف در روایات و خطب و کتب و رسائل و به ویژه در ادعیه و مناجاتهای اهل بیت علیهم‌السلام تدبّر کند، اعتراف می‌نماید که این همه معارف حقه از اوتاد و ابدال و افرادی که مدرسه و معلم ندیده‌اند به جز از نفوس مؤید به روح‌القدس نتواند بوده باشد.

امامیه را در اثبات حقانیت امامت و خلافت یک یک ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام همین معارف مروی از آن بزرگان کافی است. بلکه صحاح سته و دیگر جوامع روایی اهل سنت به تنهایی در این موضوع خطیر بسنداند. روایات مرتبه نازله قرآن و قرآن مرحله عالیّه و روح آنها است. روایات بطون و اسرار آیات قرآنی‌اند که از اهل بیت عصمت و وحی که مرزوق به علم لدنی‌اند، صادر شده‌اند. و پوشیده نیست که این گونه معجزات قولی، بعد از قرآن و پیغمبر خاتم -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- از هیچ صحابه و علمای بعد از آنان بجز از ائمه اثنی عشر امامیه علیهم‌السلام روایت نشده است، اگر کسی سراغ دارد ارائه دهد، اگر کسی عدیل فرموده‌های آل طه از نهج البلاغه گرفته تا توقیعات حضرت بقیة الله را آگاهی دارد خبر نماید، ما که هر چه بیشتر گشتیم، کمتر یافتیم.

وانگهی تنها سخن از عبارت پردازی و سجع و قافیه سازی نیست، بلکه سخن در فصاحت و بلاغت تعبیر است؛ بلکه کلام در بیان حقائق دار هستی با بهترین تعبیرات عربی مبین و درج در معنی در زیباترین و رساترین درج صدف عبارت که نوابغ دهر و افراد یک فن در فنون علوم، در فهم آنها دست تضرع و ابتهال به سوی ملکوت عالم دراز می‌کنند. ادعیه مأثوره، هر یک مقامی از مقامات انشائی و علمی و عرفانی ائمه دین ما است. لطائف شوقی و عرفانی، و مقامات ذوقی و شهودی که در ادعیه نهفته است در روایات وجود ندارد، زیرا در روایات مخاطب مردم‌اند و با آنان به فراخور عقل و فهم و ادراک و معرفتشان سخن می‌گفتند، نه هر چه گفتنی بود کما فی البحار عن المحاسن عن رسول الله -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- انه قال: اَنَا معاشر الانبياء نكلم الناس على قدر عقولهم¹. اما در ادعیه و مناجاتها با جمال و جلال مطلق و محبوب و معشوق حقیقی به راز و نیاز بوده‌اند. لذا آنچه در نهانخانه سرّ و نگارخانه عشق و بیت المعمور ادب داشتند، به زبان آوردند.

معجزات سفرای الهی بر دو قسم است: قولی و فعلی.

معجزات فعلی تصرف در کائنات و تسخیر آنها و تأثیر در آنها، به قوت ولایت تکوینی انسانی باذن الله است، همچون شق القمر و شق الارض و شق البحر و شق الجبل و شق الشجر و ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی، و غیرها.

{² شق ابرای اکمه و ابرص از حضرت مسیح -عَلَيْهِ السَّلَام- بود که فرمود: }
{ در سوره شمس، و } الجبل از صالح پیغمبر -عَلَيْهِ السَّلَام-، به تفاسیر قرآن کریم ضمن کریمه }

1 بحار، ط کمپانی، ج ۱، ص ۳۰.

2 آل عمران/ ۵۰.

به باب سیزدهم نبوت بحار¹ رجوع شود، و شق الارض و شق البحر، از موسى کلیم علیه السلام که اوّلی را در هلاک قارون، و دومى را در هلاک فرعون اعجاز فرمود. و شق القمر و شق الشجر از خاتم انبياء _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ_. واقعه شق الشجر در خطبه قاصعه نهج البلاغه آمده است که امير _عَلَيْهِ السَّلَام_ فرمود: درخت به امر رسول الله _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ_ از جای خود کنده شد و مانند مرغى بال زنان به سوى پیغمبر اکرم _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ_ شتافت تا در نزد آن جناب ایستاد.

قلع درب قلعه خیبر بدست یدالله امیرالمؤمنین امام على _عَلَيْهِ السَّلَام_ از معجزات فعلی و قدرت ولایت تکوینی آن جناب است عالم جلیل عماد الدین طبرى که از اعلام قرن ششم هجرى است در کتاب بشاره المصطفى لشيعه المرتضى² به اسنادش روایت کرده است که امير عليه السلام فرمود: و الله ما قلعت باب خیبر و قذفت به اربعین ذراعاً لم تحس به اعضائى بقوة جسدیه و لا حركة غذائية و لكن ایدت بقوة ملکوتیه و نفس بنور ربها مستضيئة و همین حدیث شریف را جناب صدوق در مجلس هفتاد و هفتم امالی خود با اندک اختلافی در متن آن به اسنادش روایت کرده است.³

معجزات قولی علوم و معارف و حقائقى اند که به تعبیر حضرت وصی _عَلَيْهِ السَّلَام_ در خطبه اشباح نهج البلاغه از ملائکه اهل امانت وحی از حظائر قدس ملکوت بر مرسلین نازل شده اند. سر سلسله معجزات قولی قرآن مجید است و معارف صادر از اهل بیت عصمت و وحی و منطق صواب و فصل خطاب، چون نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و جوامع روائی، تالی آن و مرتبه نازله آنند هر چند که بیانگر اسرار و بطون و تأویلات قرآنند.

معجزات فعلی موقت و محدود به زمان و مکان و خلق الساعه و زودگذرند، و بعد از وقوع فقط عنوان تاریخی و سمت خبری دارند، بخلاف معجزات قولی که در همه اعصار معجزه اند و برای همیشه باقى و برقرار.

معجزات فعلی برای عوام است که با محسوسات آشنايند و با آنها الفت گرفته اند و خو کرده اند و پاييند نشأت طبیعت اند و به ماورای آن سفرى نکرده اند، این فریق باید با حواس ادراک کنند و به خصوص باید با چشم بینند تا باورشان آید. اینان از نیل به بهجت معنوی و وصول به لذت روحی و سیر در دیار فسیح معقولات و مرسلات بی بهره اند و حتی عبادات را به امید حور و قصور خیال قاصرشان انجام می دهند، و از ذوق عبادت احرار و عشاق ناکام اند و بالاخره عوام اند، خواه در صنایع و حرف مادی ورزیده باشند و خواه نباشند.

امير _عَلَيْهِ السَّلَام_ فرمود: ان قوماً عبدوا الله رغبةً فتلك عبادة التجار، و ان قوماً عبدوا الله رهبةً فتلك عبادة العبيد، و ان قوماً عبدوا الله شكراً فتلك عبادة الاحرار.⁴

خواص را که قوه عاقله و متفکره پیکر مدینه فاضله انسانی اند علوم و معارف بکار آید. این طایفه، معجزات قولی را که مانده های آسمانی و مآدیه های روحانی اند، طلب می کنند. نکته سنج و زبان فهم و گوهر شناسند و می دانند که کالای علم کجائی و چگونه کالائی است. و به تعبیر خواجه در شرح اشارات: الخواص للقولیة اطوع و العوام للفعلیة اطوع.

و بقول عارف رومی:

1 ص ۱۰۵، ط کمپانی.

2 ص ۲۳۵، طبع نجف.

3 ص ۳۰۷، چاپ سنگی.

4 نهج البلاغه، حکمت ۲۳۵.

پسند فعلی خلق را جذاب تر کو رسد در جان هر باگوش و کر

اصولاً انسان با حفظ موضوع و عنوان انسان، همان علوم و معارف و شوق و عشق به آنها و اعمال صالحه و اخلاق حسنه است، وگرنه سرمایه مادی خاک است که بر باد است چه خود طفل خاکباز است که التراب ربیع الصبیان. عاقل مستسقی آب حیات کمال مطلق است. چنانکه عارف محو در مطالعه جمال حق.

کلام رفیع میرداماد در قبسات در معجزه قولی و فعلی

مرحوم میرداماد قدس سره را در آخر قبسات¹ کلامی منیع و رفیع در معجزه قولی و فعلی است. درباره معجزه قولی فرماید: و بالجملة تنافس الحكماء في الرغائب العقلية اكثر، و عنايتهم بالامور الروحانية اوفر، سواء عليها اكانت في هذه النشأة الفانية ام في تلك النشأة الباقية و لذلك يفضلون معجزة نبينا ﷺ اعني القرآن الحكيم و التنزيل الكريم و هو النور العقلي الباهر، و الفرقان السماوي الزاهر (الداهر خ ل) على معجزات الانبياء من قبل، اذ المعجزة القولية اعظم و ادم و محلها في العقول الصريحة اثبت و اوقع، و نفوس الخواص المراجيح لها اطوع و قلوبهم لها اخضع.

و در معجزه فعلی فرماید: و ايضاً ما من معجزة فعلية مأتى بها الا و في افاعيل الله تعالى قبلنا من جنسها اكبر و ابهر منها و آتق و اعجب و احكم و اتقن، فخلق النار مثلاً اعظم من جعلها برداً و سلاماً على ابراهيم، و خلق الشمس و القمر و الجليدية و الحس المشترك اعظم من شق القمر في الحس المشترك. و لو تدبر متدبر في خلق معدل النهار و منطقة البروج متقاطعين على الحدة و الانفراج لاعلى زوايا قوائم و جعل مركز الشمس ملازماً لسطح منطقة البروج في حركتها الخاصة و ما في ذلك من استلزام بدايع الصنع و غرائب التدبير و استتباع فيوض الخيرات و رواشح البركات في آفاق نظام العالم العنصرى لدهشته الحيرة و طفق يخر مبهوراً في عقله مغيشاً عليه في حسه و ذلك ان هو الا فعل ما من افاعيله سبحانه و صنع ما من صنايعه عزسلطانه، فاما نور القرآن المتلألاً شعاعه سجيى الابد فلا صورت في الاولين و لن يصادف في الآخرين فيماتناله العقول و تبلغه الاوهام من جنسه ما يضاهيه في قوانين الحكمة و البلاغة، او يدآينه في افانين الجزالة و الجلالة.

راقم سطور در حين تسويد عبارت مير « سواء عليها اكانت في هذه النشأة الفانية ام في تلك النشأة الباقية » به يادكلام دلنشين جناب استادش حكيم الهى و عارف ربانى، مفسر عظيم الشأن، شاعر مفلق، صاحب تصنيفات عديده آقا حاج ميرزا مهدي الهى قمشه اى رضوان الله تعالى عليه افتاد كه بارها در مجالس درس اظهار مى فرمود: من آرزويم اين است نهج البلاغه را در بهشت از آقا اميرالمؤمنين درس بگيرم و گاهى كه سخن از مردن پيش مى آمد، مى فرمود: برويم در بهشت نهج البلاغه را پيش اميرالمؤمنين بخوانيم.

سخن در معجزات قولى پيغمبر ﷺ و آل او است. صحابه رسول الله ﷺ و آل و سلم در كتب سير و تراجم و طبقات و تواريخ شناخته شده اند و غرر كلمات نظم و نثر سنام صحابه در آنها نقل شده است، کدام يك آنها در يكي از اوصاف كمالي و فضائل انساني كفو و عدل اميرالمؤمنين على عليه السلام مى باشد و يا لااقل به تقليد او

به سان یکی از خطب توحیدیه نهج البلاغه تفهوه کرده است؟ با اینکه آن جناب آن خطب را ارتجالاً در مواضع لزوم انشاء می‌فرمود، دیگران با تروی و تانی بگویند.

خطبه یکصد و هشتاد و چهارم نهج البلاغه یکی از خطب توحیدیه است که شریف رضی -رضوان الله علیه- در عنوان آن گوید: و تجمع هذه الخطبة من اصول العلم مالا تجمعها خطبة، و الآن هزار و چهارصد و دو سال از هجرت خاتم -صلی الله علیه و آله و سلم- می‌گذرد، و قبل از اسلام و بعد از اسلام نوابغ دهر که طرفداران شعب علوم عقلیه و معارف عرفانیه، و مدعیان مکاشفات ذوقیه، و قلمداران نامور جهانی بودند در همه اطراف و اکناف ارض آمدند و رفتند و منشآت دقیق و جلیل علمی و قلمی آنان موجود است، کدام گوهر سخن شناس به خود اجازه می‌دهد که یک کتاب گفته‌هایشان را هم وزن یکی از بندهای همین یک خطبه نهج قرار دهد. وانگهی حالا می‌گویند سطح علوم و معارف بالا گرفته است و عصر ترقی و تعالی فرهنگ است و ماشاء الله شهوت تألیف هم عجیب اوج گرفته است و مع ذلک چه کسی را یارای آن است که به اندازه چند بند همین یک خطبه توحیدیه دم بر آورد.

خلیل بن احمد بصری متوفی ۱۷۰ هـ ق گوید: «ان افضل كلمة يرغب الانسان الى طلب العلم و المعرفة قول امير المؤمنين -عليه السلام-: قدر كل امرء ما يحسن»¹

ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ صاحب بیان و تبیین متوفی ۲۵۵ هـ ق، اولین جامع کلمات قصار امیر -عليه السلام- است، وی صد کلمه از کلمات قصار امیرالمؤمنین علیه السلام را انتخاب کرده است و آن را مطلوب کل طالب من کلام امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب نامیده است و در وصف آن کلمات کامله گفت: كل كلمة منها تفي بالف من محاسن كلام العرب، یعنی هر کلمه آن وافی به هزار کلمه نیکوی عرب است.

و در جلد اول بیان و تبیین در وصف این کلام آن جناب که فرمود قيمة كل امرء ما يحسن بیانی دارد که خلاصه‌اش این است: اگر در کتاب بیان و تبیین من جز همین یک کلمه امیرالمؤمنین -عليه السلام- نمی‌بود، در ارزش کتابم کافی، بلکه فوق آن چه می‌خواهم حاصل بود.

ابن خلکان در وفیات الاعیان معروف به تاریخ ابن خلکان در ترجمه عبدالحمید کاتب معروف گوید: ابوغالب عبدالحمید الکاتب البلیغ المشهور کان کاتب مروان بن حکم الأموی آخر ملوک بنی امیة و به یضرب المثل فی البلاغة حتی قیل فتحت الوسائل بعبد الحمید و ختمت بابین العمید، و کان فی الکتابة و فی کل فن من العلم والادب اماماً، بعد از آن ابن خلکان از عبدالحمید کاتب نقل کرد که وی گفت: حفظت سبعین خطبة من خطب الاصلع ففاضت ثم فاضت، و مقصودش از اصلع امیرالمؤمنین علی -عليه السلام- است.

و نیز ابن خلکان در کتاب یادشده در ترجمان ابن نباته صاحب خطب گوید: ابویحیی عبدالرحیم بن نباتة صاحب الخطب المشهورة کان اماماً فی علوم الادب، آنگاه از وی نقل کرده است که گفت: حفظت من الخطابة كنزا لا یزیده الانفاق الاسعة و کثرة، حفظت مائة فصل من مواعظ علی ابن ابی طالب -عليه السلام-.

کوتاه سخن این که حق مطلب همانست که خود آن جناب در خطبه دویست و سی و یک نهج به کلام بلیغ خود فرمود: و انا لامراء الکلام و فینا تنشبت عروقه و علینا تهدلت غصونه، در همین عبارت ملاحظه بفرمائید و در آن غور و تدبیر

بنمایید، ببینید این جمله کوتاه از حیث لفظ و معنی چقدر بلند است و خود همین کلام شاهد صادق خود است که صادر از امیرکلامی چنانی است و مثل منی باید تا چه اندازه قلم فرسایی کند تا بتواند حق بیان آنرا اداء کند، و یا عاقبت امر از عهده آن عاجز بماند.

علاوه این که کلمات صادر از بیت عصمت و وحی پیغمبر و آل نه فقط از حیث فصاحت و بلاغت دستورالعمل و سرمایه ادبی عبدالحمید و ابن نباته‌هاوند، بلکه در جمیع شئون و امور حیات انسانی نهج قویم و طریق مستقیم‌اند که اگر به ترتیب حروف تهجی از الف تا یاء در هر یک از معارف حقه الهیه بحث و فحص گردد، اصول و امهاتی را حائزند که هر اصلی خود شجره طیبه فروع و اثمار بسیار است که}

{.

اشاراتی به بعض از مؤلفات مشایخ امامیه از صدر اسلام تاکنون در امامت و غیبت حضرت بقیةالله ارواحنا فداه

در امامت و غیبت حضرت قائم آل محمد -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- مهدی موعود علیه السلام- از صدر اسلام تاکنون کتابهای بسیار از علمای دین تألیف شده است، و نوعاً محتوای اغلب آنها روایات پیغمبر اکرم و اوصیای وی- علیهم الصلوٰة و السلام- است که در امامت و غیبت آن حضرت اخبار به غیب فرموده‌اند، علاوه این که مؤلفات عدیده در امامت ائمه اثنی عشر- صلوات الله علیهم- نوشته‌اند. و کمتر مسأله‌ای است که در اصول عقائد به قدر امامت در آن بحث کرده باشند و کتاب تألیف نموده باشند، در این باره رجال نجاشی و رجال کشی و فهرست شیخ طوسی و خلاصه علامه حلی و فهرست ابن ندیم و کشف الظنون و مجالس المؤمنین قاضی و روضات خوانساری و الذریعه تهرانی و ده‌ها بلکه صدها کتاب رجالی دیگر شاهد صادق‌اند. و تنها الذریعه بیش از یکصد کتاب قدماء را در امامت و غیبت امام قائم -عَلَيْهِ السَّلَام- نام می‌برد.

کتاب حجت کافی:

حافظ ثقه جلیل القدر، عالم عارف به اخبار، نقاد بصیر و متضلع در درایت روایات از اعظام فقهاء و شیخ مشایخ امامیه، مسلم بین خاصه و عامه، مفتی فریقین: جناب ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (متوفی ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ ق) رضوان الله تعالی علیه در حافل دینی بی‌مثل و نظیر خود مسمی به کافی که بزرگترین جامع روایی از حیث صحت و ضبط احادیث در اصول و فروع، و مشتمل بر چندین کتاب و هر کتاب بر چندین باب است، کتابی در حجت آورده است که چهارمین کتاب آن در یکصد و سی باب است.

مرحوم کلینی تمام زمان غیبت صغری را به خوبی ادراک کرده است، تاریخ وفاتش اگر ۳۲۸ باشد که یکی از دو قول شیخ طوسی- قدس سره- است، یکسال قبل از غیبت کبری رحلت نموده است، و اگر ۳۲۹ باشد که قول نجاشی رضوان الله علیه- است، سنه تناثر نجوم است که مصادف با اول تاریخ غیبت کبری حضرت بقیةالله است؛ زیرا طول مدت غیبت صغری از ۲۶۰ تا ۳۲۹ است و آخرین نائب آن حضرت ابوالحسن علی بن محمد سمري- رضوان الله علیه- در پانزدهم شعبان ۳۲۹ رحلت نموده که از آن تاریخ غیبت کبری شروع می‌شود و توقیع مبارک امام- علیه السلام- به سمري در این

معنی نص صریح است که چند روز قبل از رحلت سمری از ناحیه مقدس آن جناب صادر شد. چنانکه شیخ صدوق _ره_ در باب چهل و نهم کمال الدین روایت فرموده است که:

حدثنا ابو محمد الحسن بن احمد المکتب _ره_ قال كنت بمدينة السلام فى السنة التى توفى فيها الشيخ على بن محمد السمرى قدس الله روحه فحضرتة قبل وفاته بأيام فأخرج الى الناس توقيعاً نسخته:

بسم الله الرحمن الرحيم

ياعلى بن محمد السمرى اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك و بين ستة ايام فاجمع امرک و لاتوص الى احد فيقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلوب وامتلاء الارض جوراً و سيأتى من شيعتى من يدعى المشاهدة الا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفينى والصيحة فهو كذاب مفتر و لاحول ولا قوة الا بالله العلى العظيم.

توقيع مبارک مذکور در باب بیست و یکم جلد سیزدهم بحار¹ نیز روایت شده است. جناب کلینی، رضوان الله تعالى علیه، جامع کافی را از اصول اربعمائه و دیگر مآخذ دینی که مورد وثوق سلف صالح بوده‌اند در مدت بیست سال جمع آوری فرموده است و در ترتیب کتب و تبویب ابواب آن، حسن صنعتی بکار برده است که عظمت مقام درایتش را در فهم روایت نشان داده است و در ترتیب روایات اصح را بر صحیح مقدم داشته و تمام روایات آن مسند است و رجال سند در کتب رجالی شناخته شده‌اند. این کتاب آیتی است که اگر بخواهیم به اندازه بینش اندکی که درباره آن داریم از جلالت قدر و منزلت وی سخن بگوییم، باید رساله ای و یا کتابی بنویسیم.

کتاب اول آن کتاب عقل و جهل است، و دوم آن کتاب فضل علم، و سوم کتاب توحید، و چهارم آن کتاب حجت است. در افتتاح و ترتیب همین چهار کتاب تأمل بفرمائید که تا چه اندازه تبحر علمی به کار برده است، بر همین نسق است ترتیب تمام کتابها و بابها و روایات هر باب.

کتاب حجت آن یکصد و سی باب است و هر باب آن متضمن روایاتی خاص در حجت است که تقریباً وجه جامع آن روایات عنوان آن باب است که از حاصل مضمون آنها اتخاذ شده است. مثلاً باب اول آن باب الاضطرار الى الحجة است، و باب پنجم آن باب ان الارض لا تخلو من حجة است و باب دیگر آن باب ان الائمة اذا شأوا ان يعلموا علموا، و باب دیگر آن باب الاشارة و النص الى صاحب الدار- علیه السلام- و باب دیگر آن باب مولد صاحب علیه السلام.

امامیه را در امامت ائمه اثنی عشر و در امامت و غیبت دوازدهم آن، حضرت صاحب الامر _علیهم السّلام_ کتاب کافی، کافی است؛ بلکه با قطع نظر از جوامع روائی امامیه صحاح و سنن و جوامع روائی اهل سنت کفایت می‌کنند. منکر امامت اگر مسلمان است باید با او از طریقی خاص سخن گفت، و اگر غیرمسلمان است از طریقی دیگر. چنانکه در نبوت عامه کتب کلامی روی سخن با دهری و طبیعی و دیگر فرق لامذهب است، و در نبوت خاصه روی سخن با صاحبان مذاهب چون یهود و نصاری و مجوس.

مؤمن به رسالت حضرت ختمی مرتبت، ناچار معترف به عصمت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - باید باشد، و معترف به عصمت آن جناب، به امامت یک ائمه اثنی عشر و غیبت تامه صاحب الامر - علیه السلام - زیرا وصی معصوم، معصوم است و وصی امام، امام است، و وصی حجة الله، حجة الله است. من در این مقام وارد در بحث عصمت و امامت نمی شوم. فقط به گفتاری از ابن متویه که یکی از مشاهیر و معارف علمای اهل سنت است، اکتفاء می کنم:

حضرت وصی امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در خطبه هشتاد و پنجم نهج البلاغه در وصف و تعریف عترت - علیهم السلام - فرمود:

بل كيف تعمهون و بينكم عتره نبيكم و هم ازمة الحق و اعلام الدين و السنة الصدق فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن و ردوهم ورود الهيم العطاش.

ابن ابی الحديد، در شرح آن گوید:

فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن تحته سر عظیم و ذلك انه امر المكلفين بأن يجروا العترة في اجلالها و اعظامها و الانقياد لها و الطاعة لاوامرها مجرى القرآن.

ثم قال: فان قلت فهذا القول منه يشعر بأن العترة معصومة فما قول اصحابكم في ذلك؟ قلت: نص ابو محمد بن متويه - ره - في الكتاب الكفاية.

علی ان علیاً - علیه السلام - معصوم و ادلة النصوص قد دلت علی عصمته و القطع علی باطنه و مغیبه و ان ذلك امر اختص هو به دون غيره من الصحابة.

این بود کلام حق ابن متویه در عصمت عترت علیهم السلام. این عالم نامور اهل سنت به تعبیر شریفش در کتاب کفایه گفت: ادلة النصوص قد دلت علی عصمته. این سخن همان است که در صدر رساله گفته ایم: راقم بر این عقیدت صافی و خالص، سخت راسخ است که امامیه را در این سر الهی، صحاح و سنن اهل سنت حجت بالغه است و در عصمت و امامت ائمه اثنی عشر با قطع نظر از جوامع روایه شان، جوامع روایه و ادله نصوص اهل سنت به تنهایی کافی است.

آری عترت معصوم اند و حضرت وصی علی - علیه السلام - که سر سلسله عترت است معصوم است و در میان صحابه پیامبر تنها او معصوم بود نه دیگران. همان طور که ابن متویه از ادله نصوص ناطق به حق شده است که ان ذلك امر اختص هو به دون غيره من الصحابة.

خليفة الله و خليفة رسول الله و قائم مقام و نازل احسن منازل قرآن باید معصوم باشد. اگر ابن متویه خلاف این گفته بودی، خلاف گفته بودی.

سخنی با ابن ابی الحديد

آن که ابن ابی الحدید در بیان کلام امام فانزلوهم بأحسن منازل القرآن، گفته است انه امرالمكلفين بأن يجروا العترة فی اجلالها و اعظامها و الانقیاد لها و الطاعة لاوامرها مجری القرآن، ما در این بیانش انکار نداریم که باید عترة را در اجلال و اعظام و انقیاد و طاعت و اومرشان به احسن منازل قرآن جاری نمود، ولی کلام امام درباره عترة فوق این بیان است، زیرا جمله فانزلوهم بأحسن منازل قرآن محفوف به جملی است که دلالت دارند براین که عترة عین احسن منازل قرآنند، و فای آن فای فصیحه است و سیاق عبارت این است که عترة را صاحب و واجد این منازل بدانید و بشناسید چنانکه در خطبه یکصد و پنجاه و دوم نهج البلاغه فرمود:

فیهم کرائم القرآن و هم کنوز الرحمن

این کرائم قرآن همان احسن منازل قرآن است که در آنان است.

امام، فانزلوهم باحسن منازل قرآن را برکیف تعمھون و بینکم عترة نبیکم و هم ازمة الحق و اعلام الدین و السنة الصدق، متفرع فرمود یعنی چون عترة پیغمبر شما در میان شما ازمة حق و اعلام دین و السنة صدق اند آنان را در بهترین منازل قرآن بدانید و بشناسید. این همانست که اهل تحقیق فرموده اند انسان کامل قرآن ناطق است یعنی صورت کتبه قرآن صورت کتبه انسان کامل است و صورت عینیه آن صورت عینیه انسان کامل است. و چون قرآن در صور و منازلش معصوم از هر گونه خطا است، کسانی که احسن منازل قرآنند نیز معصومانند، این کلام نه فقط مشعر به عصمت عترة است، بلکه مبین آن است، و باب سی و پنجم کتاب حجت کافی در پیرامون این عنوان است:

باب انه لم یجمع القرآن کله الا الائمة _علیهم السلام_ و انهم یعلمون علمه کله، علاوه اینکه حقائق و معارف صادره از عترة نبی _علیهم السلام_ اصدق شاهدند که عترة پیغمبر مبین حقائق اسماء اعنی احسن منازل قرآنند.

وانگهی امام _علیه السلام_ فرمود: ردوهم ورود الهم العطاش یعنی چنانکه شتران تشنه وقتی چشمشان به آب افتاد شتابان به سوی آبشخور می دوند و می روند و برای رسیدن به آب از یکدیگر سبقت می گیرند، شما نیز با عترة نبی _صلی الله علیه و آله و سلم_ اینچنین باشید. آب در نشأه عنصری صورت علم است؛ چنانکه آب سبب حیات اشباح است، علم سبب حیات ارواح است که غذا مسانخ با معتذی است. لذا آب در عالم خواب تعبیر به علم می شود، و ابن عباس که از خوشه چینان خرمنهای فیض محضر وصی - علیه السلام - بود، ماء را در این آیه { تفسیر به علم فرمود، بلکه مرحوم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر کریمه:

}¹ { فرموده است: و عن برید العجلی عن ابی عبدالله _علیه السلام_ قال معناه لأفدناهم علماً كثيراً يتعلمونه من الائمة.

و نیز در همین مقام فرمود: و فی تفسیر اهل البیت -علیهم السلام- عن ابی بصیر قال قلت لأبی جعفر _علیه السلام_ قول الله { قال هو والله ما انتم علیه لو استقاموا علی الطريقة لاسقیناهم ماء غدقا.

و مرحوم کلینی در باب سی ام حجت کافی به اسنادش روایت فرموده است عن الباقر _علیه السلام_ یعنی لو استقاموا علی ولایة امیرالمؤمنین علی _علیه السلام_ و الأوصیاء من ولده و قبلوا طاعتهم فی امرهم و نهیهم لاسقیناهم ماء غدقا یقول لأشربنا

قلوبهم الايمان و الطريقة هی الايمان بولاية علی والاوصياء و به همین مضمون آراء و روایات دیگر در ضمن بسیاری از آیات دیگر قرآن. پس خود عترت -علیهم السلام- ماء حیات و عیش علم و آبخور آب زندگی تشنگاناند؛ چنانکه در باب صدم کتاب حجت کافی معنون است که:

ان مستقی العلم من بیت آل محمد -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- و قرآن را چون منازل و درجات از فرش تا عرش است، عترت محمدی در احسن و اعلاى منازل و مراتب قرآنند و چون مرزوق به معرفت حقائق اسمای عینیه‌اند، به بطون و اسرار و تأویلات آیات قرآنی کما هی واقف‌اند و خود قرآن ناطق‌اند.

کلام جناب ثقة الاسلام کلینی رضوان الله علیه، به خصوص درباره کتاب حجت جامع کافی

مرحوم کلینی در آخر دیباچه کتاب عظیم الشأن کافی درباره کتاب حجت آن، اهتمامی خاص و اعتنائی اکید و شدید از خود ابراز می‌کند. وی چنین اظهار می‌فرماید:

و وسعنا قليلا كتاب الحجة و ان لم نكملة على استحقاقه للأنكرهنا ان نبخس حظوظه كلها و ارجوان يسهل الله جل و عز امضاء ماقدما من النية ان تأخر الاجل صنفنا كتابا اوسع و اكمل منه نوفيه حقوقه كلها ان شاء الله تعالى و به الحول و القوة و اليه الرغبة في الزيادة في المعونة و التوفيق.

حاصل مضمون کلامش این که: ما چون ناخوش داشتیم که به کلی به حظوظ کتاب حجت بخش و نقص روی دهد، اندکی آن را توسعه داده‌ایم و از خداوند امید داریم که اگر عمر وفا کند کتابی وسیعتر و کامل‌تر از کتاب حجت کافی برای توفیه تمام حقوق آن تصنیف کنیم.

پس این کلام آن جناب دلالت دارد که همه روایات مرویه از اهل بیت وحی و عصمت را در کتاب حجت کافی نیاورده است، و آن قدر روایات دیگر از مآخذ و مدارک اصول امامیه در دست او هست که آرزوی تصنیف کتابی وسیع‌تر و کامل‌تر از کتاب حجت کافی را می‌نماید.

علت اهتمام خاص کلینی -قُدس سرّه- به کتاب حجت کافی و سبب تألیف کتاب حجت دیگر

شجره ملعونه بنی‌امیه در صدر اسلام حنظلهایی زهرآگین به بار آورده بود که مسلمانان از استفاده شجره طوبی ولایت و امامت محروم مانده بودند، مگر خواص اصحاب ائمه -علیهم السلام- همانهایی که صندوق اسرار حجج الهیه و واسطه فیض بین ما و ائمه ما بوده‌اند که امروز در کنار مآدبه‌ها و مائده‌ها و نزل آسمانی آنان بهره‌مندیم رضوان الله علیهم.

بنی‌امیه به سیر قهقری مسلمانان را از اسلام واقعی دور کرده بودند. امیرالمؤمنین -علیه السلام- در خطبه نود و یکم نهج‌البلاغه فرمود: ان اخوف الفتن عندی علیکم فتنة بنی امیه فانها فتنة عمياء مظلمة الخ.

ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جُبَّائِي (به ضم جیم و تشدید باء منسوب است به یکی از قرای بصره) متوفی ۳۰۳ هـ. ق. که یکی از بزرگان معتزله است، گوید اوّل کسی که قائل به جبر شد، معاویه بود چنانکه قاضی عبدالجبار معتزلی متوفی

۴۱۵ هـ. ق. در اوّل مجلد هشتم کتاب مغنی که بحث در مخلوق به مبنای معتزله است^۱ پس از نقل پاره‌ای از اقوال و آرای جبریان آورده است که:

ذکر شیخنا ابوعلی رحمه الله ان اوّل من قال بالجبر واطهره معاویه و أنه أظهر أن ما يأتيه بقضاء الله و من خلقه ليجعله عذراً في ما يأتيه، ويوهم انه مصيب فيه و ان الله جعله اماماً و ولاه الأمر، و فشى ذلك في ملوك بني امية و على هذا القول قتل هشام بن عبدالملك غيلان رحمه الله انتهى ما اردنا من نقل كلامه.

در عصر اموی غیلان در دمشق و جهنی در بصره قائل به اختیار بودند، و جهم بن صفوان معاصرشان در مقابلشان در کوفه می‌گفت انسان مجبور است و اختیار ندارد. قول به جبر و اظهار آن از معاویه بود و در خطابه‌ها و محاوراتش آیت { و نظائر و اشباه آن را به زبان می‌آورد تا بدین حیلت عذری برای کارهای ناشایسته‌اش به مردم وانمود کند. آری این گونه پدیده‌ها از بنی امیه و بنی عباس بسیار است تا این که مردم را به سیر قهقری از مناهل معارف حقیقی و حاملین اسرار کتاب الله و خزائن کنوز الهی، ائمه وحی و تنزیل، محمد و آل محمد - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ - بازداشتند.

علامه شیخ بهائی در دفتر چهارم کشکول^۲ گوید: خطب معاویه یوماً فقال ان الله تعالى يقول فلم نلام نحن؟ فقام اليه الأحنف فقال انا لانلومك علي ما في خزائن الله و لكن نلومك علي ما أنزله الله علينا من خزائنه فاغلقت بابك دونه يا معاویه.

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی متوفی ۳۴۶ هـ. ق. در مروج الذهب در سیره یزید بن معاویه گوید: و سیره سیره فرعون بل کان فرعون اعدل منه فی رعیتہ و انصف منه لخاصته و عامته، و فی ایامہ ظهر الغنی بمکة و المدینة و استعملت الملاهی و اظهر الناس شرب الشراب و غلب علی اصحاب یزید و عماله ماکان یفعله من الفسوق، و کان له قرد یکنی بأبی قیس یحضره مجلس منادمتہ و یطرح له متکاً و کان قرداً خبیثاً و کان یحمله علی اتان و حشیة قدریضت و ذلت لذلك بسرج و لجام، الخ^۳.

از اینگونه فواحش و مناهی و ملاهی که مدعیان خلافت و امامت و مقتریان به خدا و رسول داشته‌اند به حساب در نمی‌آید. مقدمه صحیفه کامله سجادیه بلکه جوامع فریقین درباره بنی‌امیه منطق حق‌اند که پیغمبر اکرم در رؤیائی آنان را دید به شکل بوزینگان می‌جهند و بر منبرش بالا می‌روند و مسلمانان را به سیر قهقری از اسلام دور می‌کنند. و بنی عباس هم پس از انقراض بنی‌امیه، همان شجره ملعونه را پروراندند و هر دو فریق غریق در گمراهی و تباهی در اطفاء نور الهی مشترک بودند، و به خصوص در عداوت با اهل بیت عصمت و وحی بیداد می‌کردند، آنچنانکه یازده حجت الهی و حواریونشان، مقتول یا مسموم آنانند. از خلیل بن احمد بصری متوفی ۱۷۰ هـ. ق. واضح علم عروض و استاد سیبویه

۱ ص ۴، طبع مصر.

۲ ص ۴۲۹، طبع نجم‌الدوله.

۳ ص ۱۵۷، ۱۶۰، ج ۵، مترجم بفرانسه.

خواستند که در شخصیت و منقبت و مدح امیرالمؤمنین حضرت وصی علی -عَلَيْهِ السَّلَام- چیزی بگویند، گفت من چه بگویم در حق کسی که دشمنانش دست به دست هم دادند که نام او را از صفحه روزگار بردارند، و دوستانش از بیم دشمنان نام او را به زبان نمی‌آوردند. با این همه نام او شرق و غرب عالم را فرا گرفته است.

و نقل عنه ايضاً انه سئل عن فضيلة علي بن ابي طالب -عَلَيْهِ السَّلَام- فقال ما اقول في حق من اخفى الاحياء فضائله من خوف الاعداء، و سعى اعدائه في اخفائها من الحسد و البغضاء و ظهر من فضائله مع ذلك كله ماملاً المشرق و المغرب.¹

حرف خیلی است و ما برای این که از موضوع رساله خارج نشویم در این باره به همین گفتار فخر رازی اکتفاء می‌کنیم: وی در تفسیر کبیرش در سوره فاتحه در مسأله جهر به بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم گوید²: و ذلك يدل على اطلاق الكل على ان علياً كان يجهر بسم الله الرحمن الرحيم، انّ علياً -عليه السّلام- كان يبالي في الجهر بالتسمية فلما وصلت الدولة الى بني امية بالغوا في المنع من الجهر سعيّاً في ابطال آثار علي -عَلَيْهِ السَّلَام- ان الدلالة العقلية موافقة لنا و عمل علي بن ابي طالب -عليه السّلام- معنا و من اتخذ عليا اماما لدينه فقد استمسك بالعروة الوثقى في دينه و نفسه انتهى كلام الفخر الرازي بالفاظه.

حرف فخر این است که امیرالمؤمنین -عَلَيْهِ السَّلَام- در جهر به بسم الله الرحمن الرحيم در نمازها مبالغه می‌فرمود و چون دولت به دست بنی‌امیه افتاد به علت سعی و کوششی که در ابطال آثار علی -عليه السّلام- داشتند مبالغه در منع جهر آن می‌نمودند.

امامیه در صلوة واجب جهری چون صبح و عشائین جهر به بسم الله الرحمن الرحيم را برای مرد واجب می‌دانند، و اکثر عامه اخفات آن را واجب می‌دانند که سنت بنی‌امیه است حتی بعضی از آنان قائل به منع قرائت تسمیه در افتتاح قرائت در نمازاند مطلقاً و بعضی با امامیه نزدیک‌اند تفصیل فروع آن مربوط به کتب فقهیه فریقین است. ابواب کتاب حجت کافی مجموعاً مشتمل بر یک هزار و چهارده حدیث مسند می‌باشد و راوی آنها مثل ثقة الاسلام کلینی است که در زمان غیبت صغری می‌زیست و عامه و خاصه در جلالت قدر و عظمت مقام علمی او متفق‌اند و مشایخ روائی او همه شناخته شده‌اند. علاوه اینکه در دیباچه کتاب فرموده است که همه روایات کتاب حجت را در کافی نیآورده است و می‌خواست کتابی وسیعتر در حجت بنویسد.

در این باره به کتاب امامت بحار که مجلد هفتم آن است، بلکه به کتاب نبوت آن هم که مجلد پنجم آن است، و به کتاب امامت عوالم العلوم ملا عبدالله -قده- و به خصوص مجلد بیست و ششم آن که در امامت و غیبت امام دوازدهم -عَلَيْهِ السَّلَام- است و به دیگر کتب احادیث و جوامع روائی فریقین از قدمات و متأخرین مراجعه شود تا معلوم گردد که در امامت آن وسائط فیض الهی و روابط بین قدیم و حادث، چه اندازه احادیث از اعظام علماء و روات و محدثین قدمات از پیغمبر اکرم و سنام صحابه به خصوص در امامت و غیبت حضرت بقیة الله و تنمة النبوة مهدی موعود روایت شده است، و تا برای شخص مسترشد منصف مبین شود که فقط خط شیعه اثنی عشریه همان خط قرآن و صراط مستقیم خداوند سبحان و عین دین مبین اسلام است، و شیعه امامیه معرفی شده خاتم انبیاء و منطلق وحی است.

1 روضات خوانساری در آخر ترجمه خلیل، ص ۲۷۴، چاپ سنگی.

صراط الله یک خط مستقیم بیش نیست و انسانی که بخواهد سعادت ابدی خود را تحصیل کند و در مسیر تکاملی انسانی قدم گذارد جز این یک راه، راه دیگری ندارد.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

بیائید باهم و بی غرض از ابتداء شروع کنیم تا ببینیم راه حق کدام است.

کتاب غیبت نعمانی

غیبت نعمانی تألیف محمد بن ابراهیم بن جعفر ابو عبدالله کاتب نعمانی معروف به ابن ابی زینب است. نعمانی از مشایخ عظیم القدر امامیه و معاصر کلینی صاحب کافی و ابن عقده و محمد بن احمد صفوانی و مسعودی صاحب مروج الذهب است که زمان غیبت صغری را ادراک نموده است. در غیبت یاد شده از کلینی و از ابن عقده روایت می کند و در توثیق ابن عقده گوید: و هو ما اخبرنا به احمد بن محمد بن سعید بن عقده الکوفی و هذا الرجل ممن لا یطعن علیه فی الثقة و لا فی العلم بالحديث و الرجال الناقلین له.

شیخ جلیل نجاشی در کتاب رجال فرماید: ^۱ محمد بن ابراهیم بن جعفر ابو عبدالله الکاتب النعمانی المعروف بابن زینب (بابن ابی زینب- ظ) شیخ من اصحابنا عظیم القدر شریف المنزلة، صحیح العقیده، کثیرالحديث قدم بغداد و خرج الى الشام و مات بها له کتب منها کتاب الغیبة، الى ان قال: رأیت اباالحسین محمد بن علی الشجاعی الکاتب یقرأ علیه کتاب الغیبة تصنیف محمد بن ابراهیم بن النعمانی بمشهد العتیقة لانه کان قرأه علیه و وصی لی ابنه ابو عبدالله الحسین بن محمد الشجاعی بهذا الکتاب و النسخة المقررة عنده.

کتاب غیبت نعمانی از کتب قدیمه معتمده نزد همه علمای شیعه و از اجل کتب است و در جلالت او کلام شیخ مفید کافی است که در آخر باب سوم ذکر امام قائم _عَلَيْهِ السَّلَام_ از کتاب ارشاد فرمود: هرکس اخبار غیبت امام عصر- عجل الله تعالی فرجه- خواهد به کتاب غیبت نعمانی رجوع کند که در این باب کتاب جامعی است. « و هذا طرف یسیر مما جاء فی النصوص علی الثانی عشر من الائمة _عَلَيْهِمُ السَّلَام_ و الروایات فی ذلک کثیرة قد دونها اصحاب الحديث من هذه العصابة و اثبتوها فی کتبهم المصنفة، فممن اثبتها علی الشرح و التفصیل محمد بن ابراهیم المکنی ابو عبدالله النعمانی فی کتابه الذی صنفه فی الغیبة فلاحاجة بنامع ما ذکرناه الى اثباتها علی التفصیل فی هذا المكان. »

غیبت نعمانی بیست و شش باب است و هر باب آن در ذکر یک سلسله روایات مرویه از اهل بیت عصمت و وحی درباره حضرت حجت _عَلَيْهِ السَّلَام_ است. و آن را مقدمه ای بسیار مفید و ارزنده به قلم توانای مصنف آن عالم ربانی جناب نعمانی در امامت و غیبت امام زمان _عَلَيْهِ السَّلَام_ است. نگارنده بر این عقیدت است که فقط همین کتاب غیبت نعمانی در

اثبات امامت و غیبت قائم آل محمد کافی است. علاوه این که جوامع فریقین و رسائل مستقله آنان در این باب از کثرت به قدری است که اگر کسی بخواهد آنها را احصاء و فهرست کند، مستلزم تألیف کتابی بزرگ بلکه کتابهائی خواهد بود. کتاب غیبت نعمانی بیست و شش باب است و هر باب آن معنون به عنوانی قابل اعتناء و توجه به سزا در اهمیت موضوع کتاب است و در هر یک از ابواب روایاتی با اسناد، سوای آیات قرآنی از پیغمبر اکرم -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- و آل او اهل بیت عصمت و وحی نقل کرده است که بسیاری از آنها به طرق عامه در جوامع روایی آنان نیز نقل شده است.

کتاب دلائل الامامة

ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی از اعظم علمای امامیه در مائه رابعه هجری است. وی را کتابی در امامت به نام دلائل الامامة است. این کتاب از مصادر شیعه امامیه در امامت و احادیث مروی در امامت است. در آخر کتاب در چند عنوان از قائم آل محمد، مهدی منتظر و امام مظفر حجة بن حسن عسکری سخن می گوید و در این امر اهم دینی روایات نقل می کند:

الخلف الصالح القائم صاحب الزمان المنتظر لامر الله عليه السلام

- ۱- ذکر بعض معجزاته -عَلَيْهِ السَّلَام-.
- ۲- معرفة أن الله تعالى لا يخلو الارض من حجة.
- ۳- معرفة وجوب القائم و أنه لا بد ان يكون.
- ۴- خبر أم القائم -عَلَيْهِ السَّلَام-.
- ۵- معرفة الولادة و في أي ليلة و أي شهر و أين ولد.
- ۶- نسبه -عَلَيْهِ السَّلَام-.
- ۷- معرفة من شاهده في حياة أبيه -عَلَيْهِ السَّلَام-.
- ۸- معرفة شيوخ الطائفة الذين عرفوا صاحب الزمان في مدة مقامه بسر من رأى بالدلائل والبراهين و الحجج الواضحة.
- ۹- معرفة من شاهد صاحب الزمان -عَلَيْهِ السَّلَام- في حال الغيبة و عرفه من اصحابنا.
- ۱۰- معرفة ماورد من الاخبار في وجوب الغيبة.
- ۱۱- معرفة اصحاب صاحب الزمان -عَلَيْهِ السَّلَام-.

این کتاب در ۱۳۶۹ هـ. ق. در نجف اشرف به طبع رسیده است. در عنوان ششم آن که در نسب امام قائم -عَلَيْهِ السَّلَام- است در نسب و کنی و القاب آن جناب گوید:

نسبه عليه السلام: هو الخلف بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن عبد مناف بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن أد بن أدد بن الهميع بن يشجب بن تميم بن نكت بن قidar بن اسماعيل بن ابراهيم.

وكناه: ابوالقاسم، و ابوجعفر، و له كنى احد عشر اماماً.

و القابه: المهدي، و الخلف، و الناطق، و القائم، و الثائر، و المأمول، و المنتظر، و الوتر، و المدیل، و المعتصم، و المنتقم، و الكرار، و صاحب الرجعة البيضاء، و الدولة الزهراء، و القابض، و الباسط، و الساعة، و القيامة، و الوارث، و الحاشر، و سدرۃ المنتهى، و الغاية القصوى، و غاية الطالبين، و فرج المؤمنين، و منتهى العبر، و مخبر بما لا يعلم، و كاشف الغطاء، و المجازى بالاعمال، و من لم يجعل له من قبل سمياً اى مشبهاً، و ذات الارض، و الهلول، و الأعظم، و اليوم الموعود، و الداعى الى شئ نكر، و مظهر الفضايح، و مبلى السرائر، و مبانى الآيات، و طالب التراث، و الفزع الاعظم، و الاحسان، و المحسن، و العدل، و القسط، و الصبح، و الشفق، و عاقبة الدار، و المنعم، و الامان، و السناء، و الضياء، و البهاء، و المجاب، و المضى، و الحق، و الصدق، و الصراط، و السبیل، و العين الناطرة، و الاذن السامعة، و اليد الباسطة، و الجانب، و الجنب، و الوجه، و النفس، و التأیید، و التمكن، و النصر، و الفتح، و القوة، و العزة، و القدرة، و الملك، و التمام.

فنشأ مع ابيه - عليه السلام - بسر من رأى ثلاث سنين، و اقام بها بعد وفاة ابيه احدى عشر سنة، ثم كانت الغيبة التى لا بد منها الى ان يظهر الله له الامر فيأذن له فيظهر.

كمال الدين و سرّ مكتوم صدوق در غیبت و امامت قائم آل محمد

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ

جناب صدوق ابن بابويه - رضوان الله عليه - متوفى ۳۸۱ هـ ق، كتاب « كمال الدين و تمام النعمة » را در شصت و دو باب در قائم آل محمد مهدى موعود عَلَيْهِ السَّلَام تأليف کرده است و همه اين ابواب روايات مرويه از رسول الله و اوصيائى احد عشر او است و هر يك از روايات را با ذكر سلسله سند آن روايت کرده است. و كتاب ديگر نيز در همين موضوع به نام « السرالمكتوم الى الوقت المعلوم » نوشته است و آن را در آخر باب شصت و يك كمال الدين ياد شده نام برده است و گفت: قال ابوجعفر محمد بن على بن بابويه مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه: و قد اخرجت ما روى فى علامات القائم عَلَيْهِ السَّلَام و سيرته و مايجرى فى ايامه فى الكتاب « السرّ المكتوم الى الوقت المعلوم » و لا قوة الا بالله.

در اوّل كمال الدين در سبب تأليف آن بيانى به تفصيل دارد كه اجمال آن اين است: پس از مراجعت از زيارت ثامن الائمه (عليهم السلام) مدتى در نيشابور براى رفع حيرت مردم آن در غيبت و رفع شبهات آنان در امر قائم عَلَيْهِ السَّلَام اقامت كردم. شبي از دورى اهل و ولد و اخوات و نعمت به جا گذاشته ام فكر مى كردم و در اثنائى فكرت خوابم در ربود، در عالم خواب ديدم كه در مكه مكرمه ام و طواف بيت مى كنم و به حضور امام قائم تشرف يافتم، آن جناب در عالم خواب به من فرمود: چرا كتابى در غيبت تصنيف نمى كنى؟ بايد اكنون كتابى در غيبت تصنيف كنى. اين بگفت و برفت و از خواب بيدار شدم و تا طلوع فجر به دعا و گريه و بى تابى به سر بردم و در صبح همان روز به تأليف اين كتاب آغاز كردم. اوّل اين كتاب (كمال الدين و تمام النعمة فى اثبات الغيبة و كشف الحيرة) در رد شبهات و اعتراضات مخاصمان و مخالفان در امامت و

غیبت امام قائم است و خود رساله‌ای ارزشمند در این باب است و مسترشد را حجت بالغه است. و هر گاه آن را یک باب به حساب آوریم کتاب یاد شده شصت و دو باب در پیرامون امامت و غیبت قائم آل محمد مهدی منتظر است و هر باب آن محتوی روایاتی چند است، و همه روایات آن را با سلسله سند از مشایخ خود از اهل بیت عصمت و وحی روایت کرده است. چنانکه در اوائل کتاب فرموده است:

و قد اخرجت الاخبار المسندة في ذلك في هذا الكتاب في ابواب النصوص عليه صلوات الله عليه.

در آخر باب اول که یاد نموده‌ایم فرمود: و انما ذكرنا هذا المفصول في اول كتابنا هذا لانها غاية مايتعلق به الزيدية و ما رد عليهم و هي اشد الفرق علينا. و قد ذكرنا الانبياء و الحجج الذين وقعت بهم الغيبة صلوات الله عليهم. و قد ذكرنا في آخر الكتاب المعمرين ليخرج بذلك ما نقوله في الغيبة و طول العمر من حد الاحالة الى حد الجواز. ثم صححنا النصوص على القائم الثاني عشر من الائمة عليه و عليهم السلام من الله تعالى ذكره و من رسوله و من الائمة الاحد عشر صلوات الله عليهم مع اخبارهم بوقوع الغيبة. ثم ذكرنا مولده عَلَيْهِ السَّلَامُ و من شاهده و ما صح من دلالاته و اعلامه و ماورد من توقيعاته لتأكيد الحجة على المنكرين لولي الله و المغيب لسر الله و الله الموفق للصواب و هو خير مستعان.

باب دوم از ابواب کتاب مذکور به این عنوان است:

باب في غيبة ادریس النبی عَلَيْهِ السَّلَامُ. فاول الغیبات غيبة ادریس النبی عَلَيْهِ السَّلَامُ المشهورة حتى آل الامر لشيعته الى ان تعذر عليهم الفوت و قتل الجبار من قتل منهم و افقر و اخاف باقيهم ثم ظهر عَلَيْهِ السَّلَامُ فوعد شيعته بالفرج و بقيام القائم من ولده و هو نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ ثم رفع الله عزوجل ادریس عَلَيْهِ السَّلَامُ اليه فلم تزل الشيعة تتوقعون قيام نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ قرنا بعد قرن و خلفاً عن سلف صابرين من الطواغيت على العذاب المهين حتى ظهرت نبوة نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ.

و در این موضوع بیانی در این رساله مذکور می‌گردد.

مجلد سیزدهم بحار الانوار

چون به بحار الانوار رسیده‌ایم، باید گفت کل الصيد فی جوف الفرا. مرحوم علامه مجلسی علاوه آنکه جلد پنجم کتاب بحار الانوار را در نبوت، و مجلد هفتم آن در امامت قرار داده است که حجت بحار در دو مجلد پنجم و هفتم است، بخلاف کافی که یک کتاب حجت حافل هر دو است، مجلد سیزدهم آن را در تاریخ و احوال امام ثانی عشر صاحب الزمان و خليفة الرحمن حجة بن حسن عسکری - صلوات الله و سلامه علیه - اختصاص داده است و خطبه‌ای موجز و متین و متقن مناسب با مطالب به عنوان براعت استهلال ذکر کرده است که:

الحمد لله الذي وصل لعباده القول بامام بعد امام لعلمهم يتذكرون. و اكمل الدين بأمنائه و حججه في كل دهر و زمان لقوم يوقنون. والصلوة والسلام على من بشر به و باوصيائه النبيون و المرسلون محمد سيد الوري و آله مصاييح الدجي الى يوم يبعثون و لعنة الله على اعدائهم مادامت السموات و الارضون. اما بعد فهذا هو المجلد الثالث عشر من كتاب بحار الانوار في تاريخ الامام الثاني

عشر، والهادي المنتظر، والمهدي المظفر و نورالانوار، و حجة الجبار، والغائب عن معاينة الأبصار، والحاضر في قلوب الاخيار، و حليف الايمان، وكاشف الاحزان، و خليفة الرحمن، الحجة بن الحسن امام الزمان - صلوات الله عليه - و على آبائه المعصومين ما تواتر الازمان.

مجلد سیزدهم بحار سی و شش باب است و باب سی و چهارم آن به مناسبت موضوع کتاب در رجعت است و بسیاری از عناوین ابواب آن با کتب یاد شده پیش از وی در این رساله به خصوص با کمال الدین صدوق موافق است و هر باب متضمن روایاتی با ذکر مآخذ و اسناد روایی آنها است. و مطابق دأب خود در پیرامون بعضی از آیات و روایات توضیحاتی به عنوان بیان دارد.

کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان

شیخ حافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف شافعی کنجی متوفی ۶۵۸ هـ ق کتابی به نام البیان فی اخبار صاحب الزمان در بیست و پنج باب نوشته است و در هر باب روایاتی فقط از جوامع روایی اهل سنت نقل کرده است و از ذکر احادیث شیعه خودداری نموده است، در دیباچه آن گوید:

و سمیته بالبیان فی اخبار صاحب الزمان و عریته عن طرق الشيعة تعریة ترکیب الحجة اذ کل ما تلقته الشيعة بالقبول و ان کان صحیح النقل فانما هو خریة منارهم و خداریة ذمارهم فکان الاحتجاج بغیره آكد و فیه ابواب:

الباب الاول في ذكر خروجه في آخر الزمان.

الباب الثاني في قوله -صلى الله عليه وآله وسلم- المهدي من عترتي من ولد فاطمة.

الباب الثالث في ذكر المهدي من سادات اهل الجنة.

الباب الرابع في امر النبي -صلى الله عليه وآله وسلم- بمبايعة المهدي -عليه السلام-.

الباب الخامس في ذكر نصره اهل المشرق للمهدي -عليه السلام-.

الباب السادس في مقدار ملكه بعد ظهوره -عليه السلام-.

الباب السابع في بيان انه يصلي بعيسى -عليه السلام-.

الباب الثامن في تحلية النبي -صلى الله عليه وآله وسلم- المهدي -عليه السلام-.

الباب التاسع في تصريح النبي -صلى الله عليه وآله وسلم- بأن المهدي من ولد الحسين -عليه السلام-.

الباب العاشر في ذكر كرم المهدي -عليه السلام-.

الباب الحادي عشر في الرد على من زعم ان المهدي هو المسيح بن مريم -عليه السلام-.

الباب الثاني عشر في قوله -صلى الله عليه وآله وسلم- لن تهلك امة انا في اولها و عيسى في آخرها و المهدي في وسطها.

الباب الثالث عشر في ذكر كنيته و انه يشبه النبي -صلى الله عليه وآله وسلم- في خلقه.

الباب الرابع عشر في ذكر اسم القرية التي يكون فيها خروج المهدي -عليه السلام-.

الباب الخامس عشر في ذكر الغمامة التي تظل المهدي -عليه السلام- عند خروجه.

الباب السادس عشر في ذكر الملك الذي يخرج مع المهدي -عليه السلام-.

الباب السابع عشر في ذكر صفة المهدي و لونه و جسمه.

الباب الثامن عشر في ذكر خاله على خده الايمن و ثيابه و فتحه مداين الشرك.

الباب التاسع عشر في ذكر كيفية اسنان المهدي -عليه السلام-.

الباب العشرون في ذكر فتح المهدي -عليه السلام- القسطنطينية.

الباب الحادي و العشرون في ذكر خروج المهدي -عليه السلام- بعد ملك الجبابرة.

الباب الثاني و العشرون في قوله -صلى الله عليه وآله وسلم- المهدي امام صالح.

الباب الثالث و العشرون في ذكر تنعم الامة زمن المهدي -عليه السلام-.

الباب الرابع و العشرون في اخبار رسول الله -صلى الله عليه وآله وسلم- ان المهدي خليفة الله تعالى.

الباب الخامس و العشرون في الدلالة على جواز الكون المهدي -عليه السلام- حياً باقياً مذكبيته.

این بود ابواب بیست و پنجگانه کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان تألیف حافظ کنجی شافعی که فقط از روایات جوامع عامه تألیف نموده است و از نقل روایات خاصه احتراز جسته است و تبویب ابواب و عناوین آنها از خود اوست. این کتاب با غیبت طوسی در یک مجلد در تبریز در سنه ۱۳۲۴ هـ ق چاپ سنگی شده است و تمام آن را مرحوم علامه مجلسی در جلد سیزدهم بحار الانوار نقل فرموده است.

مؤلف بیان عالمی متضلع در فنون ادب است؛ چنانکه قلم رصین و وزین وی در تأدیه معانی به قوالب تعبیرات معجب گواهی آگاه است، و در صناعت حدیث خریث متبحر است که حافظ است.

تعلیقاتی مفید بر بیان حافظ کنجی و غیبت شیخ طوسی از عالم جلیل فضلعلی بن عبدالکریم است، علاوه این که بر غیبت شیخ حواشی از مرحوم علی بن موسی است که این هر دو بزرگوار از علمای عصر مذکور تبریز بوده‌اند و در تصحیح کتابین یاد شده خدمت علمی شایان نموده‌اند رضوان الله تعالی علیهما.

مرحوم فضلعلی صاحب کتاب شریف حقائق العارفین است که جامع اخبار کافی و من لایحضر و تهذیب و استبصار و وافی و بحار و وسائل و مستدرک وسائل است و مؤلف عالی مقام آن را بیانات و فوائدی در هر مقام مناسب است. و یکی از افاداتش این که حافظ کنجی را کتاب دیگر به نام کفایة الطالب در مناقب امام علی ابن ابی طالب است چنانکه در تعلیقه بر خطبه آن فرمود:

یظهر من خطبة کتابه کفایة الطالب انه املاه اوّلاً للطلاب ثم بیضه بعد تمام املائه، و قال فی آخر کفایة الطالب تم مناقب سیدنا و مولانا امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و یتلوه ذکر الامام المهدی فی کتاب مفرد سمیته بالبیان فی اخبار صاحب الزمان. انتهى.

کتاب بیان در عین حال که صغیر الحجم است، بسیار عظیم النفع است. این کتاب موجز حائز فوائدی گرانقدر و ارزشمند است و هر چند هر یک از ابواب آن را در امر صاحب الامر - علیه السلام - اهمیتتی به سزا است و لکن بعضی از ابواب به خصوص آن چون دوم و هفتم و نهم و سیزدهم و بیست و چهارم و بیست و پنجم را شأنی دیگر و درخور دقت بیشتر و بهتر است.

حدس ثاقب راقم این است که مؤلف بیان، عالمی مستبصر است هر چند به شافعی مشتهر است؛ چنانکه چندین جای بیان براین دعوایم شاهد عدل و لسان صدق است. در کتب رجالیه کسی را که اظهار محبت و علاقه به اهل بیت عصمت و وحی می‌نماید، متشیع می‌نامند و چه بسا به جمله فعلیة تعبیر می‌کنند که کان یتشیع، ولی بیان، بیان این است که حافظ کنجی نه فقط متشیع بود بلکه به شرف شیعه امامیه شدن تشریف حاصل کرده است. و حقیقت امر هم این است که هر مسلم منصف مسترشد بدون هیچگونه تعصب در جوامع روایی و کتب سیر و تفاسیر و تواریخ اسلامی فحص و بحث کند اسلام عزیز را همان طریقه اقوم امامیه می‌یابد و لاغیر، {

از سیرت حسنه صاحب بیان این است که هر حدیث را با سند روایی خاص به خود که از مشایخ روایت نموده است، نقل می‌کند. علاوه بر این پس از نقل حدیث جای آن را دیگر مآخذ روایی نام می‌برد. و مهمتر از آن متعرض وجوه اعتبار حدیث از حیث صحت و حسن و استفاضه و تواتر و غیرها نیز می‌شود. و در بعضی از مسائل و موارد مهم موضوع کتاب اعتنائی به خصوص اعمال می‌نماید و سؤالهائی طرح می‌کند و جواب می‌دهد، و برخی از کتب مدونه در امر صاحب الامر

عَلَيْهِ السَّلَامَ را معرفی می نماید. راقم سطور که یک دوره به مطالعه آن توفیق یافته است طایفه ای از مطالب شریف آن را به عنوان مزید بصیرت ارائه می دهد:

۱- در خطبه کتاب اشاراتی به استبصار خود دارد که فرمود:

اما بعد حمدالله الذی هو فاتحه کل کتاب و خاتمة کل خطاب، والصلوة علی رسله التی هی جالبة کل ثواب و دافعة کل عقاب، و علی آله الذی ینقشع بنجومهم ظلام کل سحاب، و ینکشف بعلمهم غمام کل حجاب، و ینمحي بصفوهم کدر کل اریاب، و یستد بيمينهم خلل کل اضطراب، فقد ذکرنا فی کتابنا هذا من المراسم النبویة و المعالم الالهیة ما یكون موزعا لأهل الوفاق وازعاً لأهل الشقاق، و نبهنا علی جواهره و اعراضه، و صرحنا للاولیاء بمکنون اغراضه_ الی ان قال: والذی حدانی علی تألیف السابق و اللاحق ما ارجوه من الثواب الجزیل لدی موقف الحساب، و نیل الشفاعة من الرسول و آله علیهم الصلوة و السلام عدة لیوم المآب،_ الی ان قال: و قد وسمته بالبیان فی اخبار صاحب الزمان_ الی آخر مانقلناه عنه آنفاً.

تألیف سابق و لاحق به حسب ظاهر ناظر به کفایة الطالب فی مناقب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب- علیه السلام- و همین کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان است، و موارد یاد شده در خطبه که دال بر استبصار او است، در حکم صراحت و وضوح است.

۲- اولین حدیثی را که در کتاب با اسناد و ذکر مآخذ آن از رسول الله ﷺ روایت کرده است علاوه بر اینکه سند زنده ای بر استبصار او است، در بیان طریقه حقه امامیه که همان دین حقیقی اسلام است نیز حجت بالغه است و نسبت به ابواب و مسائل کتاب در حکم براعت استهلال است. و ما به نقل آن در این صحیفه تبرک می جویم. هر چند در جوامع روایی فریقین به طرق مختلفه با فی الجملة اختلاف در بعضی از جمله های متن روایت شده است، حافظ کنجی گوید:

اخبِرنا السید النقیب الکامل مستحضر الدولة شهاب الحضرتین سفیر الخلافة المعظمة علم الهدی تاج امراء آل رسول الله ﷺ الله علیه و آله و سلم_ ابوالفتوح المرتضی بن احمد بن محمد بن محمد بن جعفر بن زید بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن الحسين بن اسحاق بن الامام جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام علی زین العابدین بن الامام الحسين الشهيد بن امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب_ عَلَیْهِمُ السَّلَام_ عن ابی الفرج یحیی بن محمود الثقفی عن ابی علی الحسن بن احمد الحداد اخبِرنا الحافظ ابونعیم احمد بن عبدالله الاصبهانی قال اخبِرنا الحافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، و اخبِرنا الحافظ ابوالحجاج یوسف بن خلیل بحلب اخبِرنا ابو عبدالله محمد بن ابی زید الکرانی باصبهان اخبِرنا فاطمة بنت عبدالله الجوزدانیة اخبِرنا ابوبکر بن ربداء اخبِرنا الحافظ ابوالقاسم الطبرانی حدثنا محمد بن زریق بن جامع المصری حدثنا الهیثم بن حبیب حدثنا سفیان بن عیینة عن علی الهلالی قال:

دخلت علی رسول الله ﷺ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فی شکاته التی قبض فیها فاذا فاطمة- علیها السلام- عند رأسه صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قال فبکت حتی ارتفع صوتها فرفع رسول الله ﷺ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ طرفه الیها قال حبیبتي فاطمة ما الذی یبکیک؟

فقلت اخشى الضيعة من بعدك، فقال يا حبيبتي اما علمت ان الله تعالى اطلع الى الارض اطلاعة فاختار منها اباك فبعثه برسالته. ثم اطلع اطلاعة فاختار بعلك، و اوحى الى ان انكحك اياه.

يا فاطمة! و نحن اهل بيت قد اعطانا الله سبع خصال لم يعط احداً قبلنا و لا يعطى احداً بعدنا: انا خاتم النبيين و اكرم النبيين على الله و احب المخلوقين الى الله و انا ابوك، و وصي خير الاوصياء و احبهم الى الله و هو بعلك، و منا من له جناحان اخضران يطير في الجنة مع الملائكة حيث يشاء و هو ابن عم ابيك و اخو بعلك، و منا سبطا هذه الامة و هما ابناك الحسن والحسين وهما سيديا شباب اهل الجنة و ابوهما و الذي بعثني بالحق خير منهما.

يا فاطمة و الذي بعثني بالحق ان منهما مهدي هذه الامة اذا صارت الدنيا هرجا و مرجا و تظاهرت الفتن و تقطعت السبل و اغار بعضهم على بعض فلا كبير يرحم صغيراً و لا صغير يوقر كبيراً، يبعث الله عند ذلك منهما من يفتح حصون الظلالة و قلوبا غلفاً، يقوم بالدين في آخر الزمان كما قمت به في اول الزمان و يملأ الدنيا عدلا كما ملئت جوراً.

يا فاطمة لا تحزني ولا تبكي فان الله تعالى ارحم بك و ارفأ عليك مني و ذلك لمكانك مني و موقعك من قلبي و زوجك الله زوجك و هو اشرف اهل بيتك حسبا و اكرمهم منصبا و ارحمهم بالرعية و اعدلهم بالسوية و ابصرهم بالقضية. و قد سألت ربي ان تكوني اول من يلحقني من اهل بيتي، قال علي عليه السلام فلما قبض النبي صلى الله عليه و آله و سلم لم تبق فاطمة - عليه السلام - بعده الا خمسة و سبعين يوماً حتى الحقها الله به صلى الله عليه و سلم.

قلت: هكذا ذكره صاحب حلية الاولياء في كتابه المترجم بذكر نعت المهدي - عليه السلام - و اخرجه الطبراني شيخ اهل الصنعة في معجمه الكبير قال عقيبه علي بن علي مكي و لم يرو هذا الحديث عن سفيان الاهيثم بن حبيب.

آنكه در دوجای این حدیث، رسول الله فرمود: ان منهما مهدي هذه الامة، يبعث الله عند ذلك منهما من يفتح حصون الضلالة، ضمير منهما راجع به امام حسن و امام حسين - عليهما السلام - است. مرحوم فضلعلی يادشده را در این مقام تعليقه ای است و گوید: قوله منهما، في بعض الاخبار المروية قريبا من هذا الخبر منا بدل منهما، و على هذه النسخة فالمراد بها الحسنان عليهما السلام فان ام الباقر عليه السلام بنت الحسن المجتبی فهو و من بعده من الائمة عليهم السلام من نسلهما.

کتاب مناقب المهدي عليه السلام تأليف الحافظ ابي نعيم صاحب حلية الاولياء.

۳- دیگر از مطالب مفید کتاب بیان این است که حافظ کنجی در چهارده موضوع آن کتاب مناقب مهدي ابونعيم اصفهانی صاحب حلية الاولياء را نام می برد و در دو جای کتاب آن را به اصل وصف می کند، یکی در آخر باب هفتم به این عبارت: هكذا اخرجه الحافظ ابونعيم في كتاب مناقب المهدي و كتابه اصل، و دیگر در آخر باب بیستم آن به این عبارت: رواه الحافظ ابونعيم مع جلالته في مناقب المهدي و كتابه اصل.

علاوه بر مواضع مذکور در موارد دیگر از ابونعیم و کتابهایی در موضوع مهدی - عَلَیْهِ السَّلَام - به صور گوناگون نام می‌برد: در ذکر مآخذ حدیث اوّل باب اوّل آن گوید: هکذا ذکره صاحب حلیّة الاولیاء فی کتابه المترجم بذکر نعت المهدی - عَلَیْهِ السَّلَام - و در ذکر حدیث آخر باب دهم گوید: هذا حدیث اخرجه ابونعیم الحافظ کما سقناه والله اعلم.

و حدیث اوّل باب یازدهم را به اسنادش از امیرالمؤمنین - عَلَیْهِ السَّلَام - روایت کرده است که قال قلت یارسول الله ا منّا آل محمد المهدی ام من غیرنا؟ فقال رسول الله - صَلَّی الله عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - لا بل منّا بنا یختم الله الدین کما فتح الله بنا، و بنا ینقذون عن الفتنة کما انتقذوا من الشرک، و بنا یؤلف الله بین قلوبهم بعد عداوة الفتنة اخوانا کما الف بنا بین قلوبهم بعد عداوة الشرک، و بنا یصبحون بعد عداوة الفتنة اخوانا کما اصبحوا بعد عداوة الشرک اخوانا. و بعد از نقل این حدیث شریف در ذکر مآخذ آن گفت: قلت هذا حدیث حسن عال رواه الحافظ فی کتبهم فاما الطبرانی فقد ذکر فی المعجم الاوسط، و اما ابونعیم فرواه فی حلیّة الاولیاء، و اما عبدالرحمن بن حاتم فقد ساقه فی عوالمه کما اخرجناه سواء.

و در ذکر مآخذ حدیث اوّل باب دوازدهم آن گوید: هذا حدیث حسن رواه الحافظ ابونعیم فی عوالمه و همچنین در ذکر مآخذ حدیث اوّل باب نوزدهم آن گوید: اخرجه ابونعیم الحافظ فی عوالمه.

و در ذکر مآخذ حدیث اوّل باب چهاردهم آن گوید: هذا حدیث حسن رزقناه عالیاً اخرجه الشيخ الاصبهانی فی عوالمه کما سقناه و رواه ابونعیم فی مناقب المهدی - عَلَیْهِ السَّلَام -

و حدیث اوّل باب شانزدهم را به اسنادش از عبدالله بن عمر روایت کرده است که: قال قال رسول الله - صَلَّی الله عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - یرخرج المهدی و علی رأسه ملک ینادی ان هذا المهدی فاتبعوه. و پس از نقل این حدیث شریف در ذکر مآخذ آن گفت: قلت هذا حدیث حسن روته الحافظ و الائمة من اهل الحدیث کابی نعیم والطبرانی و غیرها.

و حدیث اوّل باب بیستم آن را به اسنادش از ابوهریره روایت کرده است عن النبی - صَلَّی الله عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - قال لا تقوم الساعة حتی یملک رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطنیة و جبل الدیل و لولم یبق الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یفتحها. و بعد از نقل آن گفت: قلت هذا سیاق الحافظ ابی نعیم و قال هذا هو المهدی بلا شک وفقاً بین الروایات.

و در باب بیست و یکم آن باسنادش روایت کرده است عن قیس بن جابر الصدفی عن ابیه عن جده ان رسول الله - صَلَّی الله عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - قال سیكون بعدی خلفاء و من بعد الخلفاء امراء و من بعد امراء ملوک جبابة ثم یرخرج المهدی من اهل بیتی یملا الارض عدلاً کما ملئت جوراً. ثم یؤمر القحطانی فوالذی بعثنی بالحق ما هو دونه. و پس از نقل آن گفت: قلت هکذا رواه ابونعیم فی فوائده و الطبرانی فی معجمه الاکبر رزقناه عالیاً من هذا الوجه والله الحمد.

و در ذکر مآخذ حدیث بیست و دوم آن گوید: قلت هذا حدیث حسن هکذا رواه الحافظ ابونعیم صاحب حلیّة الاولیاء وقع الینا عالیاً بحمدالله.

و در باب بیست و پنجم در وجود دجال گوید: و اما صاحب الكشف المخفی فی مناقب المهدی فقد استدل علی وجود الدجال بحديث ابن الصیاد الخ.

آنکه در وصف کتاب مناقب المهدی _عَلَيْهِ السَّلَام_ گفته است اصل است، کلمه اصل و اصول در اطلاقات علماء بر کتابی و قاعده و ضابطه‌ای گفته می‌شود که در فن مخصوصی مآخذ نقل و استنباط فروع است و مورد اعتماد اهل آن فن و مقبول آنان است.

۴- یکی از فوائد مهمه کتاب بیان نقل طرق حدیث شریف آتی الذکر از مناقب مهدی ابونعیم است که به نقل آن تبرک می‌جوئیم: حافظ کنجی مؤلف بیان باسنادش روایت کرده است عن سفیان بن عیینہ عن عاصم (عاصم بن ابی النجود بهدلة) عن زر عن عبد الله عن النبي _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ_ قال: لا تذهب الدنيا او لا تنقض الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطى اسمه اسمي.

صاحب بیان پس از نقل حدیث مذکور گوید:

و جمع الحافظ ابونعیم طرق هذا الحديث عن الجم الغفير في مناقب المهدى كلهم عن عاصم بن ابى النجود عن زر عن عبد الله عن النبي _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ_:

فمنهم سفیان بن عیینة كما اخرجناه و طرقة بطرق شتى.

و منهم قطر بن خليفة و طرقة عنه بطرق شتى.

و منهم الاعمش و طرقة عنه بطرق شتى.

و منهم ابواسحق سليمان بن فيروز الشيباني و طرقة عنه بطرق شتى.

و منهم حفص بن عمر.

و منهم سفیان الثوري و طرقة بطرق شتى.

و منهم شعبه و طرقة بطرق شتى.

و منهم واسط بن الحارث.

و منهم يزيد بن معوية ابوشيبة له فيه طريقان.

و منهم سليمان بن قرم و طرقة عنه بطرق شتى.

و منهم جعفر الاحمر و قيس بن الربيع و سليمان بن قرم و اسباط جمعهم في سند واحد.

و منهم سلام ابوالمنذر.

و منهم ابوشهاب محمد بن ابراهيم الكنانى و طرقة عنه بطرق شتى.

و منهم عمر بن عبيد الطنافسى و طرقة عنه بطرق شتى.

و منهم عثمان بن شيرمة و طرقة عنه بطرق شتى.

و منهم عبدالملك بن ابى عيينة.

و منهم محمد بن عياش عن عمرو العامرى و طرقة بطرق شتى و ذكر سنداً و قال فيه حدثنا ابو غسان حدثنا قيس و لم

ينسبه.

و منهم عمرو بن قيس الملائى.

و منهم عمار بن زريق.

و منهم عبدالله بن حكيم بن جبير الاسدى.

و منهم عمر بن عبدالله بن بشر.

و منهم ابوالاحوص.

و منهم سعد بن الحسن بن اخت ثعلبة.

و منهم معاذ بن هشلة قال حدثنى ابى عن عاصم.

و منهم يوسف بن يونس.

و منهم غالب بن عثمان.

و منهم حمزة الزيات.

و منهم شيبان.

و منهم الحكم بن هشام.

و رواه غير عاصم عن زر، و هو عمرو بن مرة عن زر.

كل هؤلاء رووا اسمه اسمى، الاماكان من عبيدالله بن موسى عن زائدة عن عاصم فانه قال فيهم و اسم ابيه اسم ابى، ولا يرتاب

الليب ان هذه الزيادة لاعتبارها مع اجتماع هؤلاء الائمة على خلافتها والله اعلم.

اين كه صاحب كتاب در آخر گفته است: كل هؤلاء رووا اسمه اسمى، و به زياده‌اى كه زائده از عاصم روايت کرده است،

هيچ اعتبارى بدان نيست كلامى محققانه است.

زائده اسم مردى است كه راوى حديث است. و كنجى در همين باب اوّل بيان، حديث مذكور را به چندين طريق

روايت کرده است و به اسنادى كه از حافظ ابراهيم بن محمد بن الازهر الصريفينى از كتاب مناقب شافعى روايت کرده

است، بعد از آن گفت: و زاد زائده فی روایتہ لو لم یبق من الدنیا الایوم لطول الله ذلك الیوم حتی یبعث الله رجلاً منی او من اهل بیتی یواطی اسمہ اسمی و اسم ابیہ اسم ابی یملاً الارض عدلاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً.

و پس از نقل این زیاده زائده یعنی جمله و اسم ابیہ اسم ابی در توجیه آن گفته است: قلت و قد ذکر الترمذی الحدیث و لم یذكر قوله « و اسم ابیہ اسم ابی » و ذکره ابوداود، و فی معظم روایات الحفاظ و الثقات من نقله الاخبار « اسمہ اسم ابی » فقط والذی رواه « و اسم ابیہ اسم ابی » فهو زائده و هو یزید فی الحدیث، وان صح فمعناه و اسم ابیہ اسم ابی الحسین و کنیتہ ابو عبد الله فجعل الکنیة اسماً کنایة عنه انه من ولد الحسین دون الحسن. و یحتمل انه قال اسم ابیہ اسم ابنی ای الحسن و والد. المهدی اسمہ حسن فیکون الراوی قد توهم قوله ابنی فصحه فقال ابی فوجب حملة علی هذا جمعاً بین الروایات. و هذا تکلف فی تأویل هذه الروایة، والقول الفصل فی ذلك ان الامام احمد مع ضبطه و اتقانه روى هذا الحدیث فی مسنده فی عدة مواضع و اسمہ اسمی.

این بود کلام کنجی در توجیه زیاده حدیث زائده که در طعن زائده گفت و هو یزید فی الحدیث. شیخ طوسی نیز در اواخر فصل اول کتاب غیبت¹ روایتی نقل کرده است به اسنادش عن عاصم عن زربن حبیش عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ- لولم یبق من الدنیا الایوم لطول الله تعالی ذلك الیوم حتی یبعث رجلاً منی یواطی اسمہ اسمی و اسم ابیہ اسم ابی یملاً الارض عدلاً کما ملئت ظلماً.

راقم گوید: این زیاده « و اسم ابیہ اسم ابی » هم در بعضی از روایات امامیه آمده است و هم در بعضی از روایات اهل سنت چنانکه نقل کرده ایم و این حدیث زیاده حقیقتی را بازگو می کند و آن این که حضرت حجت -عَلَيْهِ السَّلَام- به اسم و اسم پدرش مطابق روایات قطعی و متواتر آن چنان شناخته شده مسلمانان خاصه و عامه بوده است که احدی از علمای فریقین این حدیث را تلقی به قبول نکرده است و فریقان به اتفاق یا این حدیث زیاده را به کلی طرح کرده اند و رد نموده اند و یا به جوهری تأویل نموده اند که با روایات قطعی و متواتر و مطلب مسلم در نزدشان وفق دهد. مثلاً هم صاحب کشف الغمہ گفته است اما اصحابنا الشيعة لا یصحون هذا الحدیث لما ثبت عندهم من اسمہ و اسم ابیہ، و هم صاحب بیان گفته است: قول فصل آن است که امام احمد در چندین جای مسندش روایت کرده است که؛ و اسمہ اسمی.

۵- دیگر از مطالب مهم بیان این که باب هفتم آن به این عنوان است:

« و فی بیان انه یصلی بعیسی علیهما السلام » در این باب چند خبر روایت کرده است یکی به اسنادش از ابن شهاب قال اخبرنا نافع مولی ابی قتاده الانصاری ان اباهریة قال قال رسول الله -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ- کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم.

بعد از نقل حدیث مذکور گفت: قلت هذا حدیث حسن صحیح متفق علی صحته من حدیث محمد بن شهاب الزهري رواه البخاری و مسلم فی صحیحهما کما اخرجناه.

و بعد از حدیث فوق، حدیث دیگر به اسنادش روایت کرده است عن ابن جریح قال اخبرنا ابو الزبير انه سمع جابر بن عبد الله يقول: سمعت النبي -صلى الله عليه وآله وسلم- يقول لا تزال طائفة من امتي يقاتلون على الحق ظاهرين الى يوم القيمة قال فينزل عيسى بن مريم -عليه السلام- فيقول أميرهم تعال صل لنا فيقول لا ان بعضكم على بعض امراء تكرمة الله هذه الامة.

بعد از نقل آن گفت: قلت هذا حدیث حسن صحیح اخرجه مسلم فی صحیحہ کما سقناه، و ان كان الحدیث المتقدم قد اوّل فهذا لا يمكن تأويله لانه صريح فان عيسى يقدم امير المسلمين و هو يومئذ المهدي -عليه السلام- فعلى هذا بطل تأويل من قال معنى قوله و امامكم منكم اى يأمكم بكتابكم.

و بعد از این حدیث، حدیث دیگر به اسنادش روایت کرده است كه: اخبرنا نقيب النقباء فخر آل رسول الله -صلى الله عليه وآله وسلم- ابو الحسن على بن محمد بن ابراهيم الحسنی -الى قوله: عن ربيع عن حذيفة قال قال رسول الله -صلى الله عليه وآله وسلم- فيلتفت المهدي و قد نزل عيسى -عليه السلام- كانما يقطر من شعره الماء فيقول المهدي تقدم صل بالناس فيقول عيسى انما اقيمت الصلوة لك فيصلّى عيسى خلف رجل من ولدى فاذا صليت قام عيسى حتى جلس فى المقام فيبايعه فيمكث اربعين سنة، الحدیث. و بعد از نقل آن گفت: قلت هكذا اخرجه ابونعيم فى مناقب المهدي.

و نیز در همین باب به اسنادش روایت کرده است عن ابى هرون العبدى عن ابى سعيد الخدرى قال قال رسول الله -صلى الله عليه وآله وسلم- منا الذى يصلّى عيسى بن مريم خلفه. و بعد از نقل روایت گفت: قلت هكذا اخرجه الحافظ ابونعيم فى كتاب مناقب المهدي و كتابه اصل.

و در این باب سؤالی عنوان کرد و جواب داد كه قابل استفاده و تحسین است و ما پس از نقل آن عراضی تقدیم می داریم.

فأن سأل سائل و قال مع صحة هذه الاخبار و هى ان عيسى -عليه السلام- يصلّى خلف المهدي و يجاهد بين يديه، و انه يقتل الدجال بين يدي المهدي -عليه السلام- و رتبة التقدم فى الصلوة معروفة، و كذلك رتبة التقدم للجهاد و هذه الاخبار مما ثبت طرقها و صحتها عند السنة و كذلك ترويه الشيعة على السواء، فهذا هو الاجماع من كافة اهل الاسلام، اذ من عدا الشيعة و السنة من الفرق فقله ساقط مردود و حشو مطروح. فثبت ان هذا اجماع كافة اهل الاسلام و مع ثبوت الاجماع على ذلك و صحته فأيا افضل الامام او المأموم فى الصلوة والجهاد معاً؟

الجواب عن ذلك هو ان نقول انهما قدوتان نبی و امام و ان كان احدهما قدوة لصاحبه فى حال اجتماعها و هو الامام يكون قدوة للنبي فى تلك الحال و ليس فيهما من تأخذه فى الله لومة لائم و هما ايضا معصومان من ارتكاب القبائح كافة و المداينة و الرياء و النفاق و لا يدعوا الداعى لاحدهما الى فعل ما يكون خارجاً عن حكم الشريعة و لامخالفاً لمراد الله تعالى و رسوله اذا كان الامر كذلك فالامام افضل من المأموم لموضع ورود الشريعة المحمدية بذلك بدليل قوله -صلى الله عليه وآله وسلم-:

يأمر القوم أقرأهم لكتاب الله، فان استوتوا فاعلمهم، فان استوتوا فافقههم، فان استوتوا فأقدمهم هجرة، فان استوتوا فاصبحهم وجهاً.

فلو علم الامام ان عيسى افضل منه لما جاز له ان يتقدم عليه لاحكامه علم الشريعة و لموضع تنزيه الله تعالى له من ارتكاب كل مكروه و كذلك لو علم عيسى انه افضل منه لما جاز ان يقتدى به لموضع تنزيه الله تعالى له من الرياء و النفاق و المحاباة بل لما

تحقق الامام انه اعلم منه جاز له ان يتقدم عليه و كذلك قد تحقق عيسى ان الامام اعلم فلذلك قدمه و صَلَّى خلفه ولولا ذلك لم يسعه الاقتداء بالامام فهذه درجة الفضل في الصلوة.

ثم الجهاد هو بذل النفس بين يدي من يرغب الى الله تعالى بذلك ولولا ذلك لم يصح لاحد جهاد بين يدي رسول الله _ صَلَّى الله عليه و آله و سَلَّمَ _ و لا بين يدي غيره، و الدليل على صحة ماذهبنا اليه قول الله سبحانه: {

{. و لأن الامام _ عَلَيْهِ السَّلَام _ نائب الرسول _ صَلَّى الله عليه و آله و سَلَّمَ _ في امته و لايسوغ لعيسى _ عَلَيْهِ السَّلَام _ ان يتقدم على الرسول فكذلك على نائبه.

اين بود كلام محققانه صاحب بيان در اقتدای عیسی نبی به مهدی وصی - علیهما السلام - و این حقیر گوید: حضرت عیسی _ عَلَيْهِ السَّلَام _ دارای فضل نبوت است و حضرت مهدی _ عَلَيْهِ السَّلَام _ را فضل نبوت نیست که نبوت به خاتم انبیاء ختم شده است فلا نبی بعده. و به حسب موازین کتاب و سنت، و قواعد حکمت متعالیه و اصول معارف عرفانیه که در حقیقت همان شرح و تفسیر بطون و اسرار کتاب و سنت اند، صحیح است که انسانی در اتصاف به حقائق و رقائق اسماء الله تعالی متصف باشد و لکن او را فضل نبوت که منصب تشریعی است نبوده باشد و در غیر این منصب از جهات دیگر بر وی مقدم و قدومه او بوده باشد.

به مثل شخصی به سمت قضاء منصوب است، او را این علو مکان و مرتبت یعنی فضیلت منصب قضاء است و این مقامی عرضی و زوال پذیر است و تا زمانی که در این سمت باقی است حکم او نافذ است، و دیگری اعلم و افضل از او است و دارای صفات حقیقی کمالات انسانی است که محکوم به حکم عزل و نصب کسی نیست ولی به سمت قضا منصوب نیست، لاجرم حکم قاضی درباره وی ممضی است و در این جهت تابع قاضی منصوب است و در حقیقت تابع مقام قضاء است شیخ عارف عربی در آخر فص ادریسی فصوص الحکم در بحث علو ذاتی و صفاتی و علو به حسب مکان و مکانی در این مقام گوید:

علو المکانة يختص بولاء الامر كالسلطان و الحکام و الوزراء و القضاء و کل ذی منصب سواء کانت فيه اهلیة ذلک المنصب او لم یکن، والعلو بالصفات لیس کذلک فانه قد یكون اعلم الناس یتحکم فيه من له منصب التحکم و ان کان اجهل الناس فهذا علی بالمکانة بحکم التبع، ما هو علی بنفسه فاذا عزل زالت رفعتة و العالم لیس کذلک.

غرض از مثل مذکور این است که هر چند حضرت عیسی _ عَلَيْهِ السَّلَام _ را به حسب ولایت تشریعی فضل نبوت بوده است و این فضل حضرت مهدی - علیه السلام - را نمی باشد، و لکن مع ذلک منافاتی ندارد که حضرت مهدی _ عَلَيْهِ السَّلَام _ را علو مکان و مرتبت در اتصاف به تحقق اسماء الهیه به حدی باشد که به حسب ولایت تکوینی افضل باشد و از این جهت قدومه و متبوع پیغمبری حتی از اولوالعزم و صاحب شریعت، قرار گیرد.

کهف قرآن کهف سر ولایت است، حضرت موسی کلیم از پیغمبران اولوالعزم است که علاوه بر رتبت نبوت صاحب شریعت و حائز مقام رسالت و امامت است وقتی با فتای خود « حضرت یوشع _ عَلَيْهِ السَّلَام _ » عبدی از عباد الهی « حضرت خضر _ عَلَيْهِ السَّلَام _ را یافتند، چنان پیغمبری متابعت با او را مسألت می کند تا وی را از آنچه که می داند تعلیم دهد، و در

جواب { می‌شنود، بلکه در مرتبه بعد به خطاب اشد از آن مخاطب می‌شود که }
 {، و در مرتبه بعد به خطاب شدیدتر مخاطب شده که: }
 {، و در مرتبه بعد شدیدتر از آن که }
 {، فافهم.

{ الی قوله تعالی: }

{، الآیات.

در باب فضائل حضرت خضر _عَلَيْهِ السَّلَام_ از کتاب فضائل صحیح مسلم¹ باسنادش از سعید بن جبیر روایت شده است که قال رسول الله _صَلَّى الله عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_: يرحم الله موسى لوددت انه كان صبرحتى يقص علينا من اخبارهما. و عارف جامی در نفحات الانس در شرح حال شیخ مؤیدالدین جندی آورده است که: وی گفته یعنی جندی گفته که از شیخ خود شیخ صدرالدین - یعنی صدرالدین قنوی - شنیدم که شیخ بزرگ را - یعنی محیی الدین عربی را باخضر _عَلَيْهِ السَّلَام_ اتفاق ملاقات افتاد، گفت که از برای موسی بن عمران صلوة الرحمن علیه هزار مسأله از آنچه از اوّل ولادت وی تا زمان اجتماع بر وی گذشته بود، مهیا ساخته بودم. وی بر سه مسأله از آن صبر نتوانست کرد، و اشارت به این معنی است آنکه حضرت رسالت _صَلَّى الله عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ فرموده است که: لیت اخي موسى سكت حتى يقص علينا من انبائهما.

در خطبه قاصعه که خطبه پنجاه و هشتم نهج البلاغه است امیرالمؤمنین _عَلَيْهِ السَّلَام_ از خود خبر می‌دهد که: أرى نور الوحي والرسالة و اشم ريح النبوة، و نیز در همان خطبه آمده است که حضرت نبی _صَلَّى الله عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ به وصی _عَلَيْهِ السَّلَام_ فرمود: انك تسمع ما اسمع وترى ما أرى الا انك لست بنبي. علی _عَلَيْهِ السَّلَام_ را فضل نبوت نیست ولی به نور ولایت می‌شنود آنچه را رسول _صَلَّى الله عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ شنیده است و می‌بیند آنچه را که رسول می‌بیند.

مسعودی در مروج الذهب از سبط اکبر رسول الله _صَلَّى الله عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ امام حسن مجتبی _عَلَيْهِ السَّلَام_ نقل کرده است که آن جناب پس از شهادت وصی _عَلَيْهِ السَّلَام_ در وصف آن حضرت و رحلت او فرمود: والله لقد قبض فيكم الليلة رجل ماسبقه الاوتون الا بفضل النبوة و لا يدركه الآخرون، الخ این کلام امام مجتبی _عَلَيْهِ السَّلَام_ است که احدی از پیشینیان یعنی انبیاء و اوصیاء و اولیاء بر او سبقت نگرفته‌اند مگر به فضل نبوت.

ثقة الاسلام کلینی در حدیث پنجم باب الکون و المكان از کتاب توحید اصول کافی روایت کرده است که حبری از احبار به امیر _عَلَيْهِ السَّلَام_ عرض کرد: أفنبی انت؟ فقال - _عَلَيْهِ السَّلَام_: و یلک انما انا عبد من عبید محمد _صَلَّى الله عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ (ص ۷۰ ج ۱ معرب).

بلکه مرحوم بحرانی در تفسیر برهان ضمن آیه کریمه {² از صادق آل محمد _عَلَيْهِ السَّلَام_ نقل کرده است که: و أدنی معرفة الامام انه عدل النبي الادرجة النبوة و وارثه و ان طاعته طاعة الله و طاعة رسوله³ پس این

1 ص ۱۰۵، ج ۷، بیروت.

2 اعراف / ۱۴۴.

3 ج ۱، تفسیر برهان چاپ سنگی.

کلام کامل دوحه شجره خاتم _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ مفتاحی برای فتح ابواب حجت و امامت کافی و بحار و عوالم و غیرها باشد که ولی را فضل نبوت نباشد ولی به حسب ولایتش اعلم و افضل از نبی باشد.

و بلکه مرحوم سید مدنی در روضه السالکین فی شرح صحیفه سیدالساجدین در شرح دعای چهل و هفتم که دعای عرفه صحیفه است از رسول الله _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ روایت نقل نموده است که قال _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ : علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل. و نیز از آن حضرت روایت کرده است که قال _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ : ان لله عباداً لیسوا بانبیاء یغبطهم النبیون. و باب صد و یکم امامت بحار¹ در این موضوع است که انهم - یعنی الائمه _عَلَيْهِ السَّلَام_ اعلم من الانبیاء علیهم السلام. و سؤال صد و چهل و ششم باب هفتاد و سوم فتوحات مکیه درباره حدیث شریف ان لله عباداً لیسوا بانبیاء یغبطهم النبیون بمقاماتهم و قربهم الى الله تعالی. و جواب را بر نهج نبوت تشریعی و مقامی عنوان کرده است که در بحث آتی ولایت معلوم می گردد.

حدیث غبطه در مسند احمد بن حنبل به اسنادش از ابی مالک اشعری در ضمن عنوان حدیث ابی مالک الاشعری از رسول الله _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ روایت شده است.² ابو مالک الاشعری در ذیل حدیث می گوید: ثم ان رسول الله _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ لما قضی صلاته اقبل الى الناس بوجهه فقال: يا ايها الناس اسمعوا و اعقلوا و اعلموا ان لله عزوجلّ عباداً لیسوا بانبیاء و لاشهداء یغبطهم الانبیاء و الشهداء علی مجالسهم و قربهم من الله.

فجاء رجل من الاعراب من قاصية الناس و الوی بیده الى نبی الله _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ فقال يا نبی الله ناس من الناس لیسوا بانبیاء و لاشهداء یغبطهم الانبیاء و الشهداء علی مجالسهم و قربهم من الله؟! انعتهم لنا یعنی صفهم لنا، فسر وجه رسول الله _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ لسؤال الاعرابی، فقال رسول الله _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ : هم ناس من أفناء الناس و نوازع القبائل لم تصل بینهم ارحام متقاربة تحابوا فی الله و تصافوا، یضع الله لهم يوم القيامة منابر من نور فیجلسهم علیها فیجعل وجوههم نورا و ثيابهم نورا یفرح الناس يوم القيامة و لا یفزعون و هم اولیاء الله الذین {

و آن را سید حیدر آملی در نص النصوص فی شرح فصوص الحکم لمحیی الدین العربی از ابوجبیر نقل کرده است که قال: سمعت عن رسول الله _صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ_ انه قال: ان من عباد الله ما هم لیسوا بانبیاء و لاشهداء یغبطهم الانبیاء و الشهداء يوم القيامة لمكانهم من الله تعالی. قالوا: يا رسول الله خبرنا من هم و ما اعمالهم فلعلنا نحبههم؟ قال هم تحابوا فی الله علی غیر ارحام بینهم و لا احوال یتعاطونها، فوالله ان وجوههم لنور و انهم علی منابر من نور، لا یخافون اذا خاف الناس و لا یحزنون اذا حزن الناس، ثم قرأ الآية {

1 ص ۳۲۲ ج ۷، طبع کمپانی.

2 ج ۵، ص ۳۴۳.

3 ص ۲۶۲.

واقعۀ حضرت موسیٰ -عَلَيْهِ السَّلَام- با عبدی از عباد الهی کہ معلم بہ علم لدنی بود و در سورہ کہف قرآن مجید آمدہ است، مصدق حدیث شریف غبطہ است. و چنان کہ گفتہ ایم سؤال و جواب ۱۴۶ باب ۷۳ فتوحات مکیہ در پیرامون ہمین حدیث است کہ حکیم محمد بن علی ترمذی از باب تمحیص و اختبار یکصد و پنجاہ و پنج سؤال ذوقی عرفانی طرح کردہ است و شیخ در فتوحات آنها را عنوان کردہ است و جواب دادہ است. در جواب این سؤال، حدیث را دو وجہ توجیہ کردہ است وجہ دوم آن مطابق روایت ابی جبیر است کہ انبیاء و شہداء در روز قیامت از عباد غبطہ می خورند و عبارت او این است:

السؤال السادس والاربعون ومائة ان الله عباداً ليسوا بأنبياء يغبطهم النبيون بمقاماتهم و قربهم الى الله تعالى.

الجواب: يريد ليسوا بانبياء تشريع لكنهم انبياء علم و سلوك اهدوا فيه بهدى انبياء التشريع، غير انهم ليس لهم اتباع لوجهين.

الوجه الواحد لغنائهم في دعائهم الى الله على بصيرة عن نفوسهم فلا تعرفهم الاتباع، و هم المسودون الوجه في الدنيا والآخرة من السؤدد عند الرسل و الانبياء و الملائكة، و من السواد لكونهم مجهولين عند الناس فلم يكونوا في الدنيا يعرفون و لا في الآخرة يطلب منهم الشفاعة فهم اصحاب راحة عامة في ذلك اليوم.

والوجه الآخر انهم لما لم يعرفوا لم يكن لهم اتباع فاذا كان في القيامة جاءت الانبياء خائفة يحزنهم الفزع الاكبر على اممهم لا على انفسهم وجاء غير الانبياء خائفين يحزنهم الفزع الاكبر على انفسهم، و جاءت هذه الطائفة مستريحة غير خائفة لا على انفسهم و لا يحزنهم الفزع الاكبر على اممهم اذ لم يكن لهم امم، و فيهم قال تعالى {

{ ان يرتفع الحزن و الخوف فيه عنكم في حق انفسكم و حق الامم اذ لم يكن لكم امه و لا تعرفتم لأمة مع انتفاع الاممة بكم ففي هذا الحال تغبطهم الانبياء المتبعون، اولئك المهيمون في جلال الله تعالى العارفون الذين لم تفرض عليهم الدعوة الى الله.

بیان

الف - باب دوم کمال الدین چنانکہ دانستہ شد در غیبت ادریس نبی صلوات اللہ علیہ است و حدیث آن مروی از امام باقر علوم النبیین -عَلَيْهِ السَّلَام- است. غیبت و ظهور آن جناب مثل همه کارهای الهی حیرت آور است. ادریس نبی بہ عبری ہرمس است و او را ہرمس الہرامسہ گویند. روایات در غیبت و ظهور آن حضرت حامل اسراری بسیار لطیف است؛ چنانکہ تعبیرات صحف کریمہ مشایخ اہل عرفان نیز دربارہ آن بسیار شریف است، و کتب قصص انبیاء و تذکرہ حکماء و سیر و تواریخ ہم در این باب حاوی مطالبی شگفت است.

در قرآن کریم آمدہ است {

{^۱ و نیز قرآن مجید فرمودہ است: }

{ ۳ }

غرض از نقل آیات فوق درباره ادريس الیاس -عَلَيْهِ السَّلَام- این است که در روایات عدیده آمده است که الیاس همان ادريس است. و برخی از این روایات را عارف عبدالغنی نابلسی در شرح فص الیاسی فصوص الحکم شیخ کبیر محیی الدین عربی نقل کرده است و شیخ در فصوص الحکم فص چهارم را ادريسی قرار داده است به این عنوان: فص حکمة قدوسیة فی کلمة ادريسیة و فص بیست و دوم آن را الیاسی قرار داده است به این عنوان: فص حکمة ایناسیة فی کلمة الیاسیة عنوان اوّل مناسب حال او قبل از ظهور است، و ثانی مناسب حال او بعد از ظهور.

شیخ در چند جای فص الیاسی تصریح و تنصیص نموده است که الیاس همان ادريس است. در اوّل آن گفته است: الیاس و هو ادريس -عَلَيْهِ السَّلَام- کان نبیاً قبل نوح و رفعه الله مکاناً علیاً فهو فی قلب الافلاک ساکن ثم بعث الی قریة بعلبک و بعلم اسم صنم و بک هو سلطان تلك القرية و کان هذا الصنم المسمى بعلا مخصوصاً بالملک و کان الیاس الذی هو ادريس قد مثل له انغلاق الجبل المسمى لبنان من اللبانة و هی الحاجة عن فرس من نار و جمیع آلاته من نار فلما رآه ركب علیه فسقطت عنه الشهوة فكان عقلاً بلا شهوة فلم یبق له تعلق بما تتعلق به الاغراض النفسیة، الخ. و در آخر آن گفته است:

فمن اراد العثور علی هذه الحکمة الالیاسیة الادريسیة الذی أنشأه الله تعالی نشأتین و کان نبیاً قبل نوح -عَلَيْهِ السَّلَام- ثم رفع فنزل رسولاً بعد ذلك فجمع الله له بین المنزلتین فلینزل من حکم عقله الی شهوته لیكون حیواناً مطلقاً حتی یکشف ما تکشفه کل دابة ماعد الثقلین فحینئذ یعلم انه قد تحقق بحیوانیته، الخ.

و غرض عمده شیخ در این فص اثبات ظهور شخص واحد در دو صورت است چون ظهور ادريس -عَلَيْهِ السَّلَام- در صورت الیاس با بقاء اوّل به حال خود بدون لازم آمدن نسخ و فسخ. و شیخ در اوّل فصوص الحکم اظهار نمود که کتاب مذکور را در مکاشفه ای از دست رسول الله -صَلَّى الله عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ- اخذ نمود و به امر آن حضرت کتاب را بر مردم آشکار کرد به این عبارت: اما بعد فانی رأیت رسول الله -صَلَّى الله عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ- فی مبشرة أریتها فی العشر الآخر من المحرم لسنة سبع و عشرين و ستمائة بمحروسة دمشق و بیده -صَلَّى الله عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ- کتاب فقال لی هذا کتاب فصوص الحکم خذه و اخرج به الی الناس ینتفعون به الخ.

حاصل مقصود این که در محروسة دمشق در دهه آخر محرم سنه ششصد و بیست و هفت در عالم مثال مقید و خیال متصل که عبارت از رؤیای صالحه است، شرف اندوز زیارت جمال عظیم المثل حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه -

شدم کتابی در دست مبارک گرفته بودند، فرمودند این کتاب فصوص الحکم را بگیر و بر مردم آشکار کن تا از مضامین آن منتفع گردند.

مولی عبدالرزاق در شرح فصوص الحکم در بیان عنوان مذکور فص ادیسی گوید: وقد بالغ ادیس - عَلَیْهِ السَّلَام - فی التجرید والتروح حتی غلبت الروحانیة علی نفسه و خلع بدنه و خالط الملائكة واتصل بروحانیات الافلاک و ترقی الی عالم القدس و اقام علی ذلک ستة عشر عاماً لم ینم و لم یطعم شیئاً لان الشهوة قد سقطت عنه و تروحت طبیعته و تبدلت احکامها بالاحکام الروحیة و انقلبت بکثرة الرياضة و صار عقلاً مجرداً و رفع مکاناً علیاً فی السماء الرابعة.

مراد از نشأتین در کلام شیخ که گفت الذی انشاء الله تعالی نشأتین، نشأ نبوت و نشأ رسالت است چنانکه بعد از عبارت مذکور بیان کرده است قبل از نوح - عَلَیْهِ السَّلَام - نبی بود، و بعد از آن نزول نمود و رسول بود. بلکه قرآن مجید نص صریح فرموده است که { } و فرموده است { }.

هر مشکلی را باید از راه مخصوص به خود آن حل کرد، هر نتیجه را صغری و کبری خاصی است و هر مقدمات را ارتباطی خاص با مطلوبش است، همچنین فهم مسائل امامت و نیل به ادراک این گونه امهات عقائد که از غوامض اسرار معارف حقه الهیه است باید از طریق خاص به آن و از اهل آن تحصیل کرد. و به توفیقات حق سبحانه در این رساله به برخی از رموز آن اشارتی می رود. { }

جندی را در بیان مقام ادیسی الیاسی انسان کامل کلامی مناسب نقل است که ابن فناری در فصل پنجم سابقه تمهید جملی مصباح الانس از وی نقل کرده است.¹ وی پس از تقدیم چند اصل در امکان این که یک شی به دو اعتبار مظهر و ظاهر شود گوید:

فالانسان الكامل مظهر له من حیث الاسم الجامع ولذا كان له نصيب من شأن مولاه فاذا تحقق بمظهرية الاسم الجامع كان التروح من بعض حقائقه اللازمة فيظهر في صور كثيرة من غير تقيد و انحصار فيصدق تلك الصور عليه و يتصادق لاتحاد عينه كما يتعدد لاختلاف صوره و لذا قيل في ادريس انه هو الیاس المرسل الی بعلبك، لا بمعنی ان العین خلع تلك الصورة و لبس الصورة الالیاسیة و الا لكان قولاً بالتناسخ بل ان هویة ادیس مع كونها قائمة فی انیته و صورته فی السماء الرابعة ظهرت و تعینت فی انیة الیاس الباقی الی الآن فیکون من حیث العین و الحقیقة واحدة و من حیث التعین شخصی اثنین کنحو جبرئیل و میکائیل و عزرائیل یظهرون فی الآن الواحد من مائة الف مکان بصور شتی کلها قائمة بهم و كذلك ارواح الکمل و انفسهم کالحق المتجلی بصور تجلیات لاتتناهی كما ذکره الجندی.

نتیجه سخن این که امر ادیس - عَلَیْهِ السَّلَام - و حضرت بقیة الله قائم آل محمد - صلوات الله علیهم - در عالم انسان کامل که به فضل الهی صاحب اعدل امزجه است، و مؤید به روح القدس و جامع حقائق و رقائق اسمای حسنای الهی می باشد، به وفق موازین عقلی و علمی است و استبعاد و استیحاş در این گونه مسائل نصیب عوام است که از عالم انسانی بی خبرند، خواه به علوم طبیعی و مادی و رسمی دستی داشته باشند و خواه نداشته باشند.

ب- جناب صدوق در آخر باب هفتم روایت فرموده است که: حدثنا ابي و محمد بن الحسن رضوان الله عليهما، قال حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري عن محمد بن عيسى عن سليمان بن داود عن ابي بصير قال سمعت ابا جعفر -عليه السلام- يقول في صاحب هذا الامر اربع سنين من اربعة انبياء: سنة من موسى، و سنة من عيسى، و سنة من يوسف، و سنة من محمد -صلوات الله عليهم اجمعين- فاما من موسى فخائف يترقب، و اما من يوسف فالسجن، و اما من عيسى فيقال له انه مات و لم يمت، و اما من محمد -صلى الله عليه و آله و سلم- فالسيف.

ج- در باب هشتم بعد از نقل تطهير نمودن داود نبی -عليه السلام- زمین را از جالوت و جنودش فرمود: و انزل الله تبارك و تعالی عليه الزبور، و علمه صنعة الحديد فلينه له، و امر الجبال و الطيران تسبح معه، و اعطاه صوتاً لم يسمع بمثله حسنا، و اعطاه قوة في العبادة، و اقامه في بني اسرائيل نبياً، و هكذا يكون سبيل القائم -عليه السلام- له علم اذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه و انطقه الله عزوجل فناداه اخرج يا ولي الله فاقتل اعداء الله، و له سيف مغمدا اذا حان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من غمده و انطقه الله عزوجل فناداه السيف اخرج يا ولي الله فلا يحل لك ان تقعد عن اعداء الله فيخرج -عليه السلام- و يقتل اعداء الله حيث تقفهم، و يقيم حدود الله و يحكم بحكم الله عزوجل.

در این مقام جناب صدوق آیاتی از قرآن مجید را شاهد آورده است که خداوند متعال چنان مواهبی را به داود نبی -عليه السلام- ارزانی داشت. قرآن کریم که معیار حق و میزان صدق و برهان محض در جمیع احکام تکوینی و تشریعی است، می‌فرماید {^۱ مع ذلك در اسناد این گونه امور به انسان کامل دیگرکه لسان ادله قاطعه به حجیت آن ناطق است، چه جای انکار و اعتراض است.

د- باب نهم در بشارت عیسی بن مریم -عليهما السلام- به بعثت خاتم الانبياء احمد -صلى الله عليه و آله و سلم- است و عمده در این مطلب کریمه سوره صف است {

مرحوم صدوق در این باب به اسناد خود روایت کرده است عن معاوية بن عمار قال قال ابو عبدالله -عليه السلام- بقي الناس بعد عيسى -عليه السلام- خمسين و مأتى سنة بلا حجة ظاهرة.

و به اسناد دیگرش روایت کرده است عن يعقوب بن شعيب عن ابي عبدالله -عليه السلام- قال كان بين عيسى و بين محمد -صلى الله عليهما- خمسمائة عام منها مأتان و خمسون عاما ليس فيها نبى و لا عالم ظاهر، قلت فما كانوا؟ قال كانوا متمسكين بدین عيسى -عليه السلام- قلت فما كانوا؟ قال كانوا مؤمنين ثم قال -عليه السلام-: و لا يكون الارض الا و فيها عالم.

فید ظاهر و ظاهره در این دو روایت برای این است که هیچگاه زمین خالی از حجت نیست. هرچند ظاهر نباشد چنانکه در آخر حدیث دوم فرمود و لا تكون الارض الا و فيها عالم، و حضرت امیرالمؤمنین -عليه السلام- به کمال فرمود: اللهم انك لا تخلو الارض من قائم بحجة اما ظاهر او خاف مغمور كيلا تبطل حججك و بيناتك. و در دعای جهل و هفتم صحیفه سجادیه که دعای عرفه است، امام سیدالساجدين -عليه السلام- فرمود: اللهم انك ايدت دينك في كل اوان بامام اقمته علماً لعبادك مناراً في بلادك بعد ان وصلت حبله بحبلك و الذريعة الى رضوانك الخ.

نسخه‌ای از المصباح الصغير که خلاصه مصباح المتجهد شیخ الطائفة الامامیه شیخ طوسی قدس سره است، به راقم تعلق دارد درهامش آن مرقوم است که: الانبياء الذين كانوا زمن الفترة بين عيسى -عليه السلام- و نبينا -صلى الله عليه وآله وسلم- جرجيس -عليه السلام- من اهل فلسطين بعثه الله بعد المسيح -عليه السلام- الى بلد الموصل، و خالد بن سنان العبسي من العرب بعد عيسى -عليه السلام- و حنظلة بن صفوان كان في زمن الفترة بين عيسى و نبينا -صلى الله عليه وآله وسلم- انتهى.

و از کسانی که در زمان فترت بین مسیح -عليه السلام- و پیغمبر ما -صلى الله عليه وآله وسلم- نبی بود، حضرت شمعون صفا وصی حضرت عیسی -عليه السلام- است؛ چنانکه در روایات مذکور است و مرحوم صدوق در باب اول کمال‌الدین اعنی در مقدمه کتاب فرمود^۱ و مثل عیسی کان وصیه شمعون الصفا وکان نبیاً الخ.

چند تن از انبیای یاد شده زمان فترت در دعای معروف به دعای افتتاح در عمل ام داود از اعمال ماه رجب نام برده شده‌اند و مطابق مصباح المتجهد شیخ طوسی قدس سره چنین منقول است:

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى ابْنِآدَمَ بَدِيعِ فِطْرَتِكَ -اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى اَمْنَا حَوَاءِ الْمَطْهَرَةِ مِنَ الرَّجْسِ -اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى هَابِيلَ وَ شِيثَ وَ اَدْرِيسَ وَ نُوْحَ وَ هُوْدَ وَ صَالِحَ وَ اِبْرَاهِيْمَ وَ اِسْمَاعِيْلَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوْبَ وَ يُوْسُفَ وَ الْاَسْبَاطَ وَ لُوْطَ وَ شُعَيْبَ وَ اَيُّوْبَ وَ مُوْسَى وَ هَارُونَ وَ يُوْسُفَ وَ مِيْشَا وَ الْخَضِرَ وَ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَ يُوْنُسَ وَ الْيَاسَ وَ الْبَيْسَ وَ ذِي الْكُفْلِ وَ طَالُوْتَ وَ دَاوُدَ وَ سَلِيْمَانَ وَ زَكَرِيَّا وَ شُعْيَا وَ يَحْيَى وَ تُوْرَخَ وَ مَتَّى وَ اَرْمِيَا وَ حَقِيْقُوْكَ وَ دَانِيَالَ وَ عَزِيْرَ وَ عِيْسَى وَ شَمْعُوْنَ وَ جَرَجِيْسَ وَ الْحَوَارِيْنَ وَ الْاَتْبَاعَ وَ خَالِدَ وَ حَنْظَلَةَ وَ لَقْمَانَ
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ الخ.

وجه تسمیت دعای نام برده به دعای ام داود چنانکه در عمدة الطالب^۲ آمده است، این است که داود رضیع امام صادق -عليه السلام- بوده است و گرفتار حبس منصور دوانیقی شده است و به برکت این دعا که امام به مادر داود تعلیم داده بود از آن گرفتاری نجات یافت.

در میان این انبیای زمان فترت واقعه حضرت خالد -عليه السلام- خیلی شگفت است و از این واقعه برای اهل سرّ دری از اسرار انسان کامل منعم به نعم حقائق اسماء الهیه باز می‌شود.

در روضه کافی ثقة الاسلام کلینی و در مجلد پنجم بحار علامه مجلسی^۳ که در نبوت است، منقول از کا، ص، ی، ج، یعنی از کافی و قصص الانبياء و کمال‌الدین و احتجاج، و همچنین در وافى فیض مقدس^۴ منقول از کافی بابی معنون به باب قصه خالد بن سنان العبسی -عليه السلام- است که به تفصیل شرح حال آن جناب ذکر شده است.

شیخ کبیرمحمی الدین عربی نیز فص بیست و ششم فصوص الحکم را فص خالدی قرار داده است معنون به این عنوان فص حکمة صمدیة فی کلمة خالديہ، و بعد از آن فص محمدی -صلى الله عليه وآله وسلم- است که ختم کتاب است. و شراح آن چون عارفان ملا عبدالرزاق قاسانی و قیصری و جامی و بالی و عبدالغنی نابلسی و غیرهم قصه آن جناب را نقل کرده‌اند که

۱ ص ۱۷، چاپ سنگی.

۲ ص ۱۷۸، ط نجف.

۳ ص ۳۷۶، چاپ کمپانی.

۴ ج ۱۴، ص ۹۴.

در بعضی از تعبیرات اندک اختلافی باجوامع روایی یاد شده دارند و لطائفی گرانقدر و ارزشمند در شرح فص مذکور در اطوار وجودی انسان کامل ذکر کرده‌اند. و ما فقط به نقل قسمتی از کلام شیخ اکتفا می‌کنیم، وی پس از عنوان فوق فرمود:

و اما حکمة خالد بن سنان فانه اظهر بدعواه النبوة البرزخية فانه ما ادعى الاخبار بما هنالك الا بعد الموت فأمر ان ينش عليه و يسأل فيخبر ان الحكم في البرزخ على صورة الحيوة الدنيا فيعلم بذلك صدق الرسل كلهم فيما اخبروا به في حيوتهم الدنيا فكان غرض خالد ايمان العالم كله بما جاءت به الرسل ليكون خالد رحمة للجميع فانه شرف بقرب نبوته من نبوة محمد - صَلَّى الله عليه و آله و سلم - و علم خالد ان الله ارسله رحمة للعالمين و لم يكن خالد برسول فاراد ان يحصل من هذه الرحمة في الرسالة المحمدية على حظ وافر و لم يؤيد بالتبليغ فاراد ان يحظى بذلك في البرزخ ليكون اقوى في العلم في حق الخلق فأضاعه قومه و لم يصف النبي - صَلَّى الله عليه و آله و سلم - قومه بانهم ضاعوا و انما وصفهم بانهم اضاعوا نبيهم حيث لم يبلغوه مراده.

علامه شیخ بهائی قدس سره در کشکول¹ فرمود: اسماء الأنبياء الذين ذكروا في القرآن العزيز خمسة و عشرون نبياً: محمد - صَلَّى الله عليه و آله و سلم - آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهيم، لوط، اسماعيل، اسحاق، يعقوب، يوسف، ايوب، شعيب، موسى، هرون، يونس، داود، سليمان، الياس، اليسع، زكريا، يحيى، عيسى، و كذا ذوالكفل عند كثير من المفسرين. در دعای ام داود یاد شده همه این بیست و پنج نفر ذکر شده‌اند. علاوه اینکه در آن بیش از بیست نفر دیگر نیز مذکور است و خداوند متعال در قرآن کریم فرمود: {² و نیز فرمود: {

{³

فصوص الحكم مذکور بیست و هفت فص به نام بیست و هفت نفر است که از آن بیست و پنج نفر مذکور در قرآن حضرت اليسع و ذی الکفل را نیاورده است و فصوص بیست و هفتگانه آن، بیست و سه تن باقی انبیای مذکور در قرآن به علاوه شیت و عزیر و لقمان و خالد می‌باشد. و شیخ را در تسمیه فصوص به نام هر یک آنان و در ترتیب فصوص، غرض عرفانی در مقامات رفیع انسان نوعی در اکوار و ادوار است نه ترجمان شخص خاصی در هر فص، که امکان دارد انسانی مثلاً عیسوی مشرب یا موسوی مشرب شود هرچند حائز رتبه نوبت تشریعی نمی‌تواند باشد، چنانکه حضرت بقیة‌الله قائم آل محمد ارواحنا فداء حائز درجه نبوت نیست ولکن واجد اسمای کمالیه آن کلمات کامله الهی می‌باشد.

حسن يوسف دم عيسى يد بيضا داري

آن چه خوبان همه دارند تو تنها داری

{⁴.

}

1 ص ۳۸، چاپ نجم الدولة.

2 نساء / ۱۶۵.

3 مؤمن / ۷۹.

4 هود / ۸۷



از امام به حق ناطق، کشف حقائق جعفر الصادق _عَلَيْهِ السَّلَام_ منقول است که چون حضرت قائم ظاهر شود، پشت بر دیوار خانه کعبه نهد و سیصد و سیزده مرد بر او جمع گردند و اوّل کلامی که به آن ناطق گردد این آیه خواهد بود: {

{

پایان